

۷۷۰

۱۵۸

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: عزادین عربی
موضوع: عربی
شماره قفسه: ۴۷۲۴
تاریخ ثبت: ۹۱/۷/۲

۱۱۸۷


(۳۹۶)

تبرستان
مجلس
۱۱
۱۱۸۷

(۳۹۶)

رساله اللطاف
بالطائفة
الاولیة من العلماء
المجلس
۱۱۸۷

۱۱۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 مجلس شورای ملی ۱۳۰۲
کتاب	عدد در دو مجلد	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه	۱۵۷۲۶	۹۱۷۳

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



احکام ۱۳۰۲

۱۵۷۲۷

۹۱۲۷۳

و اینها نفوس اکثر ایشان مایلست به متابعت لذات و تحصيل
 مشتهیات و اگر زنجیری و مانعی نباشد در عرض اموال و ابدان
 تصرف نمایند و منتهی با انواع فساد بگردانند و لهذا بشر
 مقدس از روی تعالی شانه در شریف قدس نبوی صلی الله علیه و آله
 برای انتظام امور عباد و دفع فتنه و دفع فساد از قطن اناری
 و بلاد احکام حدود و قصاص و دیات را مقرر فرموده که
 زنجیر نفوس شرین از ارتکاب فتنه و فساد و داعی ایشان بملک
 طریق صلاح و سداد بوده باشد و چون اکثر احکام با حجت
 مذکور از جمیع مواضع سابق فقه است و در غالب این اختلاف
 بسیار میان فقهاء رضوان الله علیهم است لهذا فقیر بامر
 یحیی امثال امره منع الله للمسلمین بقیای احکام نبوی را درین
 رساله ایست فارسی ایراد نمیکند که تعشاع و فایده اش اتم
 بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع امور حفظ
 آنها لازم و مستقیم بوده اول دین دوم نفس سیم مال
چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین با قمارت عباد است
 و کشتن کافران و مرتدان و جاری گردانیدن حدود و جزای
 جمعی که اینها را سبک شمارند و حفظ نفس و قصاص کردن

در تمام قریه و در تمام بلاد

کتابخانه

۹۱۱۱۱



۷۶۷۶۱
۷۶۱۱۲

دیت کوشن است چنانچه حق تعالی فرموده است **وَلَا تَكُن مِّنَ الْفَاسِقِينَ**
 حکیم با او را کتابی یعنی از برای شمار قصاص کردن است
 هست ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشند را بوجوه مقول کشند
 و جرات کنند را بوجوه جرات نکند یا دیت نکند کشتن
 و فساد در عالم بسیار میشود و حفظ نسب کجاست و ملک زمین
 آنست و آن وضع از زنا و لواط و امثال آنها کردن و حدیث
 آنها جاری کردن این است و حفظ مال یا جاری عقود غیر
 وضع نمودن از غصب و دزدی در مال مردم و خدا را برتر
 آنها جاری کردن این است و حفظ عقل که بسیار انسان زیاده
 حیوانات است بمعاشامیدن شراب و سایر چیزهای
 کشنده و جاری کردن این است و برآشاندن آنها لفظ این ساله
 را بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب گردانند و هر یک از
 احکام مذکور را در بابی بر سهیل ایجاز و اختصار ابرار نمود
 و الله الموفق للعین **قسم اول** در بیان حدود و تعزیرات
 و در آن چند باب است **باب اول** در بیان حدود زنا و لواط
 و مساحقه و امثال آنهاست و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان حد زنا است و زنا آنست که مردی غیر

خود را

خود را در فرج زنی از پیش یا از پس فرو بردن قدری که خشنه
 گاه پنهان شود و آن غرض بر حرام باشد و عقوبت و شتاب
 و ملکیتی نباشد و در آن چند بحث است **اول** در بیان
 شرایط و جوب حد و آن هفت است **اول** آنکه زن آنکه خواهد
 باشد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نای بالغ باشد او را بحد زنا
 که حاکم شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکند **دوم** آنکه عاقل
 باشد پس اگر دیوانه باشد بنا بر مشهور میان علمای اربعه حدیث
 بلکه او را تعزیر و تادیب میکند مانند طفل و بعضی گفته اند که در دیوانه
 حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند **سیم**
 آنکه احتیاج باشد پس اگر کسی زنی را بحد زنا بر زن حد
 و در مرد نیز مشهور است و بعضی گفته اند در مرد اگر نه باشد
 و اگر مرد زن را بحد زنا جماع کند حد میزنند مرد را و هر مثل
 آن زن را با و میدهند موافق مشهور **چهارم** آنکه آن زنی که
 او دخول کرده است بر او حرام باشد بآنکه طلقه او نباشد لیس
 او نباشد پس اگر در حیض وطی کند یا در روز رمضان اگر چه
 حرام است اما زنا نیست و حد ندارد بلکه او را تعزیر میکند **پنجم**
 آنکه در آن دخول کردن شهید نباشد بلکه دانند که بر او حرام است

پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او حلال است **مهر** بر او حرام نیست **ششم** انکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قیل و خواه در دبر یا نکه خسته گاه پنهان شده باشد که اگر چنین نباشد حد زن نیست **هفتم** انکه بشهر مالکیت نباشد پس اگر وی کند گیزی را که میان او و دیگری شترک باشد اگر گمان کند که بر او حلال است حد بر او نیست و اگر اندک حرام است بقدر حصه او حد ساقط است و بقدر حصه شترک حد نیز نیست مثل انکه نصف از او باشد و نصف از شترک نصف حد کچا تا زنانه است بر او نیز نیست **بحث دوم** در اقسام حد زن است و آن نه قسم است **اول** کشتن بشیر است و آن بر کس لازم است یکی مردی که با زنان محرم نسبی خود زن نکند مانند مادر و خواهر و عم و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و بعضی از علماء هم میگویند و نیز باین لحاظ کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و عیال دارد و حد ایشان نیست که کردن بر زنند ایشانرا و بعضی از علماء گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن دشمن و یا محرم خود زن کرده است او را صد تا زیاده میزنند و بعد از آن سنکسار میکنند و اگر زن نداشته باشد او را صد تا زیاده میزنند و بعد از آن کردن میزنند

و قول

و قول اول شهرت است و زن نیز اگر راضی بوده و صبری بر او نشده حکم مرد دارد **دوم** کافری که با زن مسلمانی زن نکند او را نیز کردن میزنند **سوم** مردی که زنی را اگرچه بزرگ نکند او را کردن میزنند و بعضی در این قسم نیز تفصیل سابق قابل شدند **قسم دوم** سنکسار کردن است و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند و محصن مرد است که بالغ و عاقل و آزاد باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر طی او باشد پس اگر در غیر باشد و زوجه با او نباشد یا در حضر باشد و محبوس باشد که بزن و کتیر خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که دستش با او رسد و متوازی برای او محصن بودن کافی نیست و بعضی کتیر را نیز کافی ندانند و بعضی در مرد عقل را شرط کرده اند و مرد و قول خلاف شهرت و جمعی از علماء را اعتقاد است که اگر مرد بالغ محصن زن نکند یا در حضر یا بالغ یا زن دیوانه او را تا زیاده میزنند و سنکسار میکنند و همچنین زن محصنه اگر طفلی یا دیوانه با او زن نکند او را سنکسار میکنند بلکه تا زیاده میزنند و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و

نیز از این که اگر زن را بزرگ نکند او را نیز کردن میزنند

در طفل تا زیاده قابل شده اند و در دیوانه سنگار و مثل غالی اگر
 نیست و غلام و کنیز خواهی محسن باشند و زن یا شوهر بدستند
 و خواه نداشته باشند برایشان سنگار نیست و کیفیت سنگار است
 که مرد را تا که وزن را تا سینه در میان خاک نهان کنند یا جویا
 و یا استحبابا علی الخلاف و سنگار بر زن تا میزد و اگر بخواه زنا
 او ثابت شده باشد اول کوبانای کند و بر زن پس امام علیه السلام
 اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر یا قرار ثابت شده باشد اول
 را می زنند و باید که جماعتی را حاضر کنند در آنوقت و بعضی هم را
 سنت داشته اند و بعضی گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد
 نباید که بر او سنگار بزند چنانچه در روایت وارد شده است
 اول امر میکنند او را که غسل کند و کفن بپوشد و حنوط و کافور
 بر خود بریزد و بعد از مردن نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند
قسم سیم آنست که اول تا زیاده بزنند و بعد از آن سنگار
 کنند و این در مرد و در زن پیر است که محسن باشند و زنا کنند
 زیرا که عدد ایشان باعتبار جرمی و آنکه از شهوات میگزیند
 و کاهشان عظیم تر و جمیع کثرت از علما فرق میان این قسم و قسم
 سابق کرده اند و میگویند مردی که ذنی یا کثیر داشته باشد

وزنی

وزنی که شوهر داشته باشد بیشتر اسی که گذشت خواه جوان باشد
 و خواه پیر اول او را تا زیاده بزنند و آخر سنگار میکنند **قسم چهارم**
 آنست که صد تا زیاده بزنند و سرش را بر آشفند و یکسال او را
 از شهر خود بیرون کنند و این حد مردی که سرقت و زنی که زنی
 بعضی گفته اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد و هنوز با او
 دخول کرده باشد و بعضی گفته اند که بکر غیر محسن است خواه عقد کرده
 کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن و از شهر
 بیرون کردن نمیشاید چه چند عقد بر او شده باشد **قسم پنجم**
 صد تا زیاده است و آن حد مردی که بالغ آزاد میت که زنا کرده باشد
 و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد و بیاقبول
 دیگر که مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم**
 پنجاه تا زیاده است و آن حد غلام یا کنیزی است که بنده باشد
 خواه محسن باشد خواه غیر محسن و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون
 کردن نیست **قسم هفتم** هشتاد تا زیاده است و آن حد غلام یا
 کنیزیست که زنا کرده باشند و نصفش آزاد باشد و نصفش
 بنده زیرا که نصف حد را از میزنند و نصف حد بنده و اگر بیش از
 آزاد باشد آن نسبت حد را در زیاده میشود و اگر کمتر از آزاد باشد

بآن نسبت کم بشود و تا هاشم را در نداشتند او را سنگسار کنند
نیز اگر کسی خالی برای عذرت ندی بر او حرم کرده است و در آن
سبک گردانیده است **قسم ششم** جمع میان جد و نوه بر است و آن
در باب کسی است که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان فوت
جد و نوه و عرق یا مکان شریفی مانند حرم که یا حرم پدر زن آلوده
باشد مشهور است که زیاده بر حد تعدی که امام علیه السلام
مصلحت داند او را تعزیر و نایب نمایند **قسم ششم**
حکم مرد چهار زن که بجا است کتابی که نداشتند نیز که هر چند
بعد از آن تا زمانه جامع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند و اما
احکام اولی آنکه زانی را برهنه میزنند اگر مرد باشد و نه در زن
است که با جامه زنانه میزنند و بعضی گفته اند اگر ایشان را در وقت
زنا برهنه یا جامه زنانه برهنه میزنند و الا جامه پوشیده بر همان است
که ایشان را یافتند و تا زانی را تفریق میکنند هیچ بد نشمارند
و فرج که بر او اعضا میزنند و در ایستاده میزنند و نه نشسته
و بعضی گفته اند بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند میانه نه بسیار
و نه بسیار عوار و در سرای سخت و کرمای سخت میزنند بلکه
در رستمان در میان روز و در تابستان در در و ظرف رود

که هوا

که هوا معتدل باشد میزنند **و سیم** هرگاه کسی کاری کند
ستوجب حد گردد و پناه حرم محکم معظمه بر او حرم است
حرم میزنند و او را از حرم بدر آید و یکی در خور و ایشانند
بر و تنگ میکنند تا مضطرب شود بیرون آمدن بین حد
او را و اگر آن کاشتن را در حرم کرده باشد چون او حرم
حرم را نگاه نداشته در باب او حرم را رعایت نمیکند و در
او را حد میزنند و بعضی از علماء در این حکم ملحق میباشند
مگر حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مشاهده مقدسه
معصومین صلوات الله علیهم را و درین باب سختی نظر
نرسید **سیم** هرگاه زنا مکرر واقع شود و یک مرتبه حاکم
شرع ثابت شود مشهور میان علماء آنست که یک حد میزنند و بعضی
گفته اند اگر زنا با یک زن باشد یک حد میزنند و اگر با چندین
زن باشد برای هر زنی او را حدی میزنند موافق دو آیه
ابو بصیر **چهارم** زن حامله را حد میزنند تا بزرگ آید و از شکم
بیرون آید و فرزند خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که فرزند
او را محافظت کند و شیر دهد و اگر کسی گفایت فرزند او را
بعد از زنایدن در سنگسار و بعد از یک شدن از فاسق تا زانی

اور احد میزند **هفتم** هرگاه مرد و زنی را در یک لحاظ ببینند
 و ثابت نشود که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان
 او طعنه کرده است و دخول ثابت نشود کمتر از نازبان او را
 تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از نصاب کتب است
 که هرگاه مردی را با زنی بکانه در زیر یک پاهای بماند که دست
 در کردن او کرده باشد و او را بر بوسه دهد تا زبانه بر یکدیگر
 و شیخ مفید رحمه الله گفته که اگر گواهان کوفی دهند که اینها
 در زیر یک پاهای افتاده اند یا بدن شان برهنه ملوث میگردد یا
 حاکم شرع ایشانرا تعزیر میکند یا نه صلی الله علیه و آله تا زیاده
 تا نود و نه تا زیاده و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرد و زنی را در یک لحاظ
 دیدند حضرت فرمود که هر یک را صدکم یکتا زیاده زدند
هشتم هرگاه بر آزادی دو مرتبه حد بنزدند و در مرتبه سیم
 آن کار را بکنند و او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم
 را میکشند و بعضی گفته اند اگر نکرده را وقت مرتبه حد بنزدند
 مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم میکشند
نهم هرگاه کسی تو بکند پیش از آنکه نزد حاکم شرع آید

حد

حدش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن تو بکند نه مرتبه
 که ساقط نمیشود و حد میزنند او را و بعضی گفته اند حاکم
 غیر است میان حد زدن و عقوبت کردن و اگر با قرار خود
 ثابت شده باشد و بعد از اقرار تو بکند حاکم مجز است
 میان حد زدن و بخشیدن **هشتم** هرگاه زنی شوهر
 نداشته باشد و حامله شود و او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه
 اقرار کند که زنا کرده است بنا بر شهر **نهم** کسی که مردی
 را در خانه خود بپزند که با زن او زنا میکند مرد را میزنند
 کشت اما اگر نزد حاکم ثابت کند او را قصاص میکنند
 و میان خود و خدا گناه ندارد **بحث سیم** در پاکبختی
 ثابت شدن زناست زنا بدو چیز ثابت میشود **اول**
 باقرار کردن و اشتهار آوی آنت که ثابت نمیشود زنا مگر
 بانکه زانی خواهد یا شد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند
 بزنا و خلافت در آنکه چهار اقرار باید که در چهار مجلس
 بشود یا در یک مجلس که بشود نیز کافیت و اشتهار آنت
 که تعدد در مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه
 اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بچهار اقرار کند اعتبار

ندارد و اگر غلام اقرار کند بزنا اگر اقرار تصدیق او بکند
 او را حد میزنند و اگر تصدیق نکند او را حد نمیزنند **دوم**
 ثابت شدن بکواه است و ثابت نمیشود دستکساک و کرب
 کواه عادل که کواهی دهد که زنا ی او را دیده اند میزند
 میل در سر به دان یا سه مرد عادل و دوزن عادل نه
 بد میزند و اگر دو مرد و چهار زن کواهی دهند اگر علم
 گفته اند که او را دستکساک میکنند و صد تا زبانه میزنند
 و بعضی گفته اند که صد تا زبانه میزنند و اگر کمتر از
 چهار نفر کواهی بد میزند ثابت نمیشود و کواهان را حد
 میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی بیشتر بیایند نه
 بد دهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اگر نه
 که اینها را حد فحش میزنند و اخطار باقی شهود نمیکشند
 و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادت ایشان بر یک
 فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در
 روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی
 گویند در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمیشود
 و کواهان را حد میزنند و شهود است که حاکم شرح

اگر علم

اگر علم بهم رساند که شخصی زنا کرده است بدون کواه و اقرار
 او را حد میتوان زد و همچنین در سایر حدود هر چه حق است
 باشد مانند لواط و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند
 فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند **فصل دوم**
 حد لواط است و توابع آن و در آن حد مقصود است
اول ثابت شدن لواط نیز مثل زنا چهار کواه است
 یا چهار مرتبه اقرار و شهود است و مشهور است که حاکم شرح
 بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر
 از چهار مرتبه اقرار کند حاکم شرح او را تعزیر میکند **دوم**
 بدانکه لواط بر دو قسم است **اول** آنکه مردی ذکر خود را در بر
 مردی یا پسری داخل کند که خسته گاه پنهان شود و بعضی
 گفته اند که اگر بعضی از خسته را داخل کند یا از این حکم دارد
 و حد این قسم کمتر است بر فاعل و مفعول مرد و اگر بالغ و عاقل
 باشند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان خواه
 و خواه زن و آهسته باشند و خواه نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد
 و دیگری طفل یا دیوانه بالغ عاقل میکشند و طفل یا دیوانه
 را تعزیر میکنند و بعضی گفته اند اگر فاعل دیوانه باشد یا ز

بنی قریظه

اورا میکشند و امام حجت است در کشتن کسی که لواط کرده باشد
 میان آنکه او را بیشتر کردن بزنند یا آنش بسوزانند
 یا دست و پایش را بپندند و از گوی بزنند از آنکه یا
 دیواری را بر خراب کنند و جایز است که اگر غیر آنش او را
 کشته باشند بعد از کشتن بسوزانند **دوم** اگر مردی با کسی
 سلاهی کند در میان رانهای او یا در سینه او بدون آنکه
 فکر را داخل کند در دیوار او و مشهور است که هر دو را اگر بالغ
 باشند و الا هر یک که بالغ باشد صد تا زیاده میزنند و بعضی
 گفتند هر یک که محض باشد یعنی بالغ و عاقل آزاد باشد
 و زن دشت باشد بشرطی که در زمانه کور نشناسد
 میکنند و هر یک که محض نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تا زیاده
 و بعضی گفتند این را نیز مانند قسم اول میکنند و الا اقلی
 و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که لواط کشت که در
 میان رانهای او داخل کند و هر که در دیوار داخل کند کافر
 شده است یا پنجه خدای بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است
 و این را نیز در مرتبه سیم یا چهارم علی الخلاف میکشند
 هرگاه دوبار یا سه بار تا زیاده زده باشند **دوم**

هرگاه دوم در پرهنه در زیر لجانی یا با جامه بپند و در میان
 ایشان تفاوتی نباشد هر دو را تقریر و تادیب میکنند اگر سی
 تا زیاده تا نود و نه تا زیاده بزدند که حکم شرع مصلحت داند
 و بعضی گفته اند قید عدم قرابت کرده اند و بعضی گفته اند
 که هر یک را صد تا زیاده میزنند و این قول بحسب دلیل اقلی است
 و بنا بر قول اول گفته اند هرگاه دوم تر تقریر و تادیب شود در مرتبه
 سیم صد تا زیاده میزنند **سیم** هرگاه آقا یا غلام خود را لوط
 کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که مزاجر کرده اند
 را میکشند و حد از غلام ساقط میشود و هر چند جبر ثابت نشود
چهارم هر که بپیری را بشوید یا بوسد او را تقریر میکنند و حکم
 شرع با پنجه مصلحت داند تا نود و نه تا زیاده و روایت معتبره وارد
 شده است که هر که بپیری را بشوید یا بوسد او را میکشند
 او را طلاق است و اگر آسمانها و مملکتها زمینها و دریاها را که غضب
 و متیاسیکرد برای او و چشم و بد جای کاینست جنم از برای
 او و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که بپیری را از
 روی خواهش بوسد حق تعالی او را لعن کند لجامی از آتش
چشم کسی که بدست خود یا دیگر خود را بپند تا معنی پند

حرام کرده است و عالم شریع در آن فرمود تا در یک کعبه با جمعی
داند و در روایتی دارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود چنین مردی را که افتد بر یک کعبه
زدند تا سرخ شود و او را از بیت المال مسلمانان کفوا کرد
و مشهور است که این عمل بدو گناه یک لغو ارباب میشود
بعضی گفته اند و اقربا میباید **فصل سیم** در بیان حد
مباحات یعنی سالیان دو زن فرج خود را بیکدیگر و این
فعل حرام است باجماع و در حدیث وارد شده است که انصاف
الرس که خدا در قرآن یاد کرده که ایشان را عذاب کرده عمل
ایشان این بوده است و در حدیث ایشان شوال است که با لایق
را هر یک صد تا زیاده میزنند خواه آزاد باشند خواه بنده
و خواه مسلمان و خواه کافر و خواه شوهر دار باشند خواه بی
و بعضی گفته اند اگر محضه باشد یعنی شوهر دار باشد باطل
که مذکور شد و او را سنگسار میکنند و اگر محضه نباشد صد تا زیاده
میزنند و خالی از قوی نیست و اگر تا زیاده زنند و در هر سیم
که دو بار تا زیاده زده باشند میکنند و بعضی در مرتبه چهارم
گفته اند چنانچه مذکور شد در آنجا و اگر دو زن را در یک

لغاف

لغاف برهنه باشند بعضی از علما گفته اند که بیکبار از حد است
تفریض میکنند در مرتبه و بعد از دو مرتبه تفریض در مرتبه سیم
صد تا زیاده میزنند و در مرتبه چهارم میکنند و بعضی گفته اند
همیشه تفریض میکنند و حد نمیزنند و میکنند و بعضی گفته اند
در مرتبه اول دو سیم صد تا میزنند و در مرتبه سیم و چهارم
میکشند و دو زن را برهنه در زیر یک لغاف حرام است
و احوط آنست که برهنه هم که نباشد در زیر یک لغاف نخوابند
و اگر ضرورتی باشد لغاف را در میان نه کنند و در حدیث
صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
منقولست که دوزی حضرت امام حسن علیه السلام در میان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود ناگاه گریه
آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه السلام
گفت چکار دارید گفتند مشکل داریم فرمود بگوید چه
مشکل است گفتند زنی شوهرش را و جماع کرد چون فارغ
شد زن بهمان کرمی برخواست و با دختر یا گریه ساخت
و نطفه مرد را در فرج او ریخت و دختر بآن نطفه حامله شد
در این قضیه چه باید کرد امام حسن فرمود مشکل است

و چنین مسئله را پدرم باید جواب بگوید و من جواب بگویم
 اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود
 و اگر بر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم
 انشاء الله که خطا نباشد باید که از زن هر آن سخن بگویم
 بگویم زنی که فرزندم چون می آید تا بکارت او بر طرف نشود
 و زن را سسکسا میکند برای آنکه شوهر داشته و شرط میکند
 تا فرزند از آن دختر متولد شود و آن فرزند را بصاحبه نفقه
 میدهد که پدر اوست و دختر را حد میزند که راضی نیست
 شده است چون نیز حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
 رفتند و قضیه را با حکام امام حسن علیه السلام عرض کردند فرمود
 که اگر نزد من می آید باید جواب من همان باشد که پدر گفته است
 و جمعی از علمای این حدیث قایل شده اند و بعضی در بعضی
 از احکام مذکور اشکال کرده اند که این در سابقه اخبار
 ذکر آنها ندارد و مسأله یکواهی چهار مرد عادل ثابت
 میشود و یا بچهار مرتبه اقرار زن و شهادت زنان ثابت
 نمیشود مانند لواط و اگر زن بالغی یا دختر نابالغی حقه
 کند بالغ را حد میزند و نابالغ را تعزیر میکند و اگر زنی

نابالغ

نابالغ باشد هر دو را تعزیر میکنند **فصل چهارم**
 در بیان حد قیادت یعنی قرضی که جمع کند میان
 مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواط
 و بشهر و میان علی آلت است که او را سه ربع حد زن میزند
 که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد شتر
 را میزنند و بر دو گوشه را قبل میگردانند که رسوا شود و اگر
 بیرونش میکند و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حد شتر
 میزنند و بر دو گوشه میگردانند و در مرتبه دوم با عصا و پنج
 تازیانه میزنند و از شتر بیرون میکنند و در مرتبه سیم تازیانه میزنند
 و اگر قبول نکرده باشد میکشندش و بعضی عواقب روایت قایل
 شده اند که در مرتبه اول او را هفتاد و پنج تازیانه میزنند
 و از شهر بدر میکنند و این اقوی است بحکم دلیل و در زن
 بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت بدو کوا
 عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر مرتبه اول را
 کند او را تعزیر میکنند **فصل پنجم** در بیان حدود عی
 بهایم و اموات و در آن دو بحث است **اول** کیسه

و اگر زنی را زنی بزند و فرزند از او
 متولد شود

که با حیوانی جماع کند اگر مالک الله باشد که گوشتش را حرام
مستعارف خوردن مثل گوشت و کاه و شتر چند حکم
ثابت میشود اگر و طبعی کفنه بالغ و عاقل باشد یا نه
اول تعزیر و طبعی کفنه با حیوانی حرام مصلحت داند و بعضی
بسیار حیوانی از این گفته اند چنانچه در ذوات و در دشت
خالی از قوی نیست و بعضی صحت آن را گفته اند و در دشت
کشتن نیز وارد شده است و آنرا حلال کرده اند بر مرتبه
سیم و چهارم **دوم** آنکه گوشت آن حیوان و فرزندان
که بعد از آن قتل نمیشوند و شیر آنها حرام است و اگر حیوانی
دیگر مشبه نباشد آن حیوانات را در قسمت میکنند و قریه
میزنند و همچنین تا شخص در عدد حرام شود و باقی حلال
علی المشور **سیم** آنکه و حیث که آن حیوان را ذبح کنند
و بسوزانند برای عقوبت آن حیوان و بلکه از برای مصلحت
که نمایند اینم یا برای آنکه شاعت آن عمل قبیح ظاهر گردد
یا برای آنکه نسل حرام آن بسیار شود و گوشتش را بخلط بخورند
چهارم آنکه از مالک دیگری باشد قیمتش را بجا بشیر برسد
و بسندهای معتبر از حضرت صادق و کاظم و رضا علیه

الله علیهم منقول است که مردی که حیوانی را و طبعی کفنه مالک
او باشد ذبح میکند و بعد از مردن بسوزاند و از آن
مشتق نمیشوند و بهر حال تا زمانه که ربع حد زانی است
بر او میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد قیمتش کفنه
از وی بگیرند و بجا بشیر میدهند و بهر حال تا زمانه که ربع
میزنند را وی برسد که حیوان چکنه دارد فرمودند
که حیوان کفنه ای ندارد و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چنین کرده اند که در دم جرات نمایند بر و طبعی بهایه و نسل آن
بر طرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی که تعارف
سوار غنی باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند سب
و استر و لایق آنرا ذبح نمیکند بلکه از آن شهر بیرون میزنند
و در شهری دیگر میفرستند که آن شخص را بپوشه سرزنش
آن عمل نکند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود
و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بجا بشیر میدهند
و الا بوطعی کنند میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را تصدق میکنند
و حدش همان است که در قسم اول آورند و بعضی بلوغ
و عاقل را در غیر حد را احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل

و دیوانه اگر علی چنین کند ایشان را تا در میان یکدیگر
 بدو کلاه عادل و بیگانه قرار نماند و بعضی گفته اند
 بدو قرار و کلاهی ندان ثابت می شود در مرتبه سیم و چهارم
 او را می کشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تا زنده زده باشند
 و اگر حیوان از درگیری باشد با قرار او بغیر تعزیر خیر می باشد
 نمی شود **دوم** در و طلی موثقت و طلی مردگان و حکام
 مثل و طلی زن است و اگر کسی که با زن بیکجا زمره زنا
 کند اگر محض باشد و زن دهم باشد او را می کشند اگر
 می کشند و اگر زن نداشته باشد صد تا زنا می زنند و زیاد
 بر و طلی زن و بعد از آن امام مصلحت دانند او را تعزیر می کنند
 و اگر با زن خود بعد از این و طلی کند یا با یک زمره خود
 او را تعزیر می کنند و حد نمی زنند و حکم زنا با زنا محرم
 بعد از مردن و لواط با پسر مرده و ثابت شد چنانچه کلاه
 یا چهار قرار هر مثل حکم زنده است چنانکه گذشت **باب دوم**
 در بیان فحش است و در آن چند مطلب است **اول**
 در بیان موجب فحش است و آن نسبت دادن فحش
 است زنا و یا لواط مثل آنکه بگوید تو زناگاری یا لواط کنی

یا من

یا من زنا کردم تو یا فلان داد یا فلان خود و
 امثال این از عباراتی که دلالت بر زنا یا لواط کند خواه
 باعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزند
 که اقرار با و کرده باشد تو فرزند من نیستی فحش است
 نسبت با در آن فرزند و همچنین اگر بدگری بگوید تو فرزند
 پدر خود نیستی فحش است نسبت با در او و اگر شخصی بگوید
 تو از زنا بهم رسیدی یا بگوید گاری ولد زنا مشهور است
 که این فحش است و خلاف است طلب کننده حد مادر است
 یا مادر و پدر مرد و بعضی گفته اند اگر مرد و سه دعای
 کند او را حد می زنند و الا نمی زنند و بعضی گفته اند طلب
 حد نمی زنند برای آنکه معلوم نیست که کدام یک نسبت
 بر زنا داده است زیرا که ممکن است نسبت با در زنا باشد
 و بر پدر شهر شده باشد و ممکن است بر عکس باشد یا پدر
 مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید یا فلان شخص زنا کرد
 مشهور است که فحش گفته است بخاطب و هم شخص دیگر
 و اگر مرد و طلب حد کند او را حد می زنند از برای مخاطب
 و نسبت بدگری فحش نیست و اگر بگوید ای فرزند زانی فحش

و بعضی گفته اند اگر کسی بگوید

پدر داده و اگر گوید ای فرزند ز این بخش یادگرفته و اگر گوید
دوستی قایم و مساقی بخش مور بخش نیست و حاکم شرع
او را نفریز میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند
در نسبت زن با بن او یا مادر او یا خواهر او یا دختر او یا
تبعی که نماید زن دوست و اگر گوید حرام زاده نبوده است
که بخش نیست زیرا که ممکن است که از وظی در حقیقت هم رسیده باشد
و بعضی گفته اند بخش است زیرا که در عرف حرام زاده غیر
ولادت نامحرمی دیگر نمی فهمند و بخوبی اگر گوید تا دوست
در لغت دلالت بر بخش نمیکند اما در عرف محل بخش میکنند
و ظاهر آنکه پاک بخش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد که
موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزدگی او گردد
بدون آنکه او مستحق آن باشد و او را حد میزنند بلکه نفریز
اینچه حاکم مصلحت اندیش آنکه ای سگ ای خنزیر ای آفت
ای فاسق ای شارب الخمر ای نابینای کذاب ای کافر
ای زندق ای مرتد ای کوی گوی پس هر چند نصف
باین امر اضر باشد یا ای فرزند شهید ای فرزند حیض اگر
مستحق استخفاف باشد مانند متظاهر به بیوقوفی که گناه ترا

انفر

علامه

علامه کند و پروا کند یا بدعت در دین خدا کند او را نفریز
نیت و دشنام او موجب نفریز نمیشود چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هرگاه فاسق جلایه فسق
کند او را حرمتی نیست و عیبت او حرام نیست و در حدیث
صحیح از آنحضرت مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هرگاه به بینید بعد از من آنهارا که در دین خدا
شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر کردند
پنزاری از ایشان را و بسیار دشنام دهید ایشان را و سخن
بد و ذمت و دحق ایشان بسیار بگوئید و بر ایشان
تمام کنید تا ایشان ظفیان نکنند و فاسد کردن دین اسلام
و تاراج دادن ایشان حوز کنند و از بنوعنها ی ایشان یاد
نگیرند چون چنین کنید حق تعالی حسنت برای شما بنویسد
و درجات آخرت برای شما بدهد کند و اگر گوید باز خود
که تو را با کون نیافتم و او را نفریز میکنند بنا بر اینست و در
در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده شرط است
در حد زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد
پس اگر نابالغ بخش گوید او را تادیب میکنند و بر دوازده نفر

علامه

۱۰۰

کرد اند اگر چه یک نفره آنرا بخورد یا بچونی بخورد که در آن داخل
 کرده باشند در چند مضحک شده باشد و نکند یا شایسته
 و خوردن آنها با بلوغ و عقل و علم مجرم بودن و عدم آگاه
 و جبر و اجاب نبود و همچنین با شنیدن شیوه انکو که
 جو شده باشد و غلیان کرده باشد و در وقت آن زنده
 باشد بشرط مذکور حد واجب میشود بنا بر مشهور و در
 شیر خوار و موی که بچو شود و تلشش زود و در وقت کند
 نباشد خلافت و اشهر حلال بودن است و این حد بشماره
 دو عادل ثابت میشود و بدو اقرار بنا بر مشهور و بعضی گفته
 اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زمان ثابت نمیشود
 و مشهور آنست که حدش هشتاد تا زیاده است خواه مرد باشد
 و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علما
 را اعتقاد آنست که بنده را چهل تا زیاده میزنند نصف حد
 آزاد و خالی از قوی نیست و در مرتبه سیم یا چهارم او را

مخوره و دیگری شهادت هر کاه

توبه

توبه پس میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر توبه قبول کرد و
 سبک شدند و بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است او را میکشند
 و اگر مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند و کسی که شراب میخورد
 و حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر امر را نداند قبول توبه
 نکند او را میکشند بنا بر مشهور اما اگر است کفرهای دیگر غیر
 شراب را مانند بوزه آشامیدن یا فرو بردن و حلال داند او را
 نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که اگر چه مرتکب آنها اجماعی بر
 است اما ضروری در اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان
 مانند حقیان آنها را حلال میدانند و اگر تکلیف است که در کفر
 با حد را بخورد بعضی گفته اند او را حد میزنند و بکفر میزنند
باب چهارم در بیان حد زدنیت و در آن چند
 فصل است **فصل اول** در بیان شرایط حدیت و در آن
 سیزده شرط است **اول** آنکه بالغ باشد اگر کودک نباشد و اگر
 کند مشهور میان علما آنست که در شش غیرند و او را توبه
 و تفریر میکنند و بعضی از علما موافق روایات معتبره قائلند
 که در مرتبه اول و دوم او را میخشند و در مرتبه سیم او را تفریر
 میکنند و در مرتبه چهارم گوشته را نکشاند و توبه میزنند

توبه

که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای چهار انگشت را میزند
و در مرتبه ششم از پنج انگشتان میزند بروش مردان بالغ
و برواتی در اول دوم عضو میکنند و در سیم بند بالای انگشتان
را میزند و در مرتبه چهارم بند دهم را و در مرتبه پنجم بند سیم را
و در مرتبه ششم این مرتبه خطوط برای امام علیه السلام بوده است
دوم عقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دردی کند
تغزیرش میکنند و اگر در حال عقل فزونی و بعد از آن دیوانه شود
مشهور است که در ساق او میخود **سوم** اگر او را شنبه
عارض نشود باشد مثل آنکه کان کند که مال او نیست و دارد
و معلوم شود که مال دیگری بوده است یا آنکه از مال مشترک
بر دارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود بر دارد بقدر
نصاب قطع دستشاند و حد بر او لازم میشود **چهارم**
اگر شرک کنی در آن مال نداشته باشد بنا بر قول بعضی از اصحاب
مثل آنکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند یا از کافران
گرفته اند پیش از قیمت بزد و پیش از غیرت بنا بر قول
این جماعت و اکثر محققین علماء قابل شده اند که اگر زیاده
از حق خود برده باشد بقدر نصاب قطع دستش را میزند

پنجم آنکه

پنجم آنکه مال در عزیزی باشد که شرافت که آن قسم مال را در آن
حرز میکنند و بگذارند مثل آنکه زور یا متاع در صندوق باشد
و قفل بر آن زده باشد یا اسب طوطی بوده باشد که در پیش قفل
یا بکلون بسته باشد یا متاع را در دکان گذاشته باشند و در آن
را بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشد مشهور
است که آن حرز حکم جزو دارد و بعضی گفته اند که هر چه را که
بزدند که غیر مالک را جایز نباشد و رفتن حکم در زمین از
جزو دارد پس اگر مالی در جایی خاکسپاری گذاشته باشند و کسی
پروخت صاحبخانه برود و بزد و دستش را میزند این
خلاف مشهور است و بنا بر هر دو قول اگر کسی مالی را از اسبابها
یا تمامها یا کاروان سرک یا مساجد بزد و دستش را میزند و اگر
مالی در مسجد یا درین قسم مواضع که مذکور شد کسی را منع
از رفتن در اینجاها نیست بزد در مالی که صاحب سال
ملاحظه آن کند و او را غافل کند و بزد و بعضی از علماء گفته اند
که دستش را میزند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر
گذاشته باشد یا بروی آن خوابیده باشد و کسی بزد حکم
حرز دارد و تا در آنجا غافل باشد اندک در هر جا که چیزی

بزدند مد لازم شود و هر شرط نیست و این قول صحت است
و در قول سابق میان متاخرین متروک است و اگر کسی بگوید که بر
درخت باشد بزدند و شش را نمی بردند موقوف مشهور و بعضی گفته اند
که اگر درخت در باغی باشد یا خانه که در میان باغ و کون یا فصل
بست باشد حکم جز ندارد **مشم** اگر دزد در حرز باشد شکند
و مال را از حرز بیرون آورد پس اگر دزدی در راه شکند
و آن مال را بیرون آورد هیچ یک را دست نمی بردند بلکه اگر
در راه و آن در راه شکند اگر تلف کرده باشد و اگر شکند
در در بردن مال شک شود و حقه او بعد از نصاب باشد
و شش را می برد و بیرون مال را نکند که خود بردارد یا کسی را
بر آن به بندند و بیرون بکشند یا بر حیوانی بکشند و بکشند
یا بر اند و بیرون برد یا بدست کود که شش را می برد و بدهد که
بیرون برد **مشم** اگر دزد بد صاحب مال باشد که اگر بد
باشد و مال فرزند را بزدند و شش را نمی برند و او را شش
در حکم بدست ابداد بدی هر چند با لا روند و بعضی می گویند
را نیز حکم بد داده اند **مشم** اگر کینه مان بزدند پس اگر
کسی علامه اگر کسی بقیه مالش را بکشد یا دستارش را بر باد

و از برنده مال توان مال را میگیرند

مک دزد

حکم دزد ندارد و حکمش بعد ازین خواهد آمد **مشم**
اگر دزد غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او بزد
یا غلامی را که در میان غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بزد
دشش را نمی برد و گفته اند غلش آنست که ضرر مالک بیشتر
برسد **مشم** اگر دزد در همان نباشد بنا بر قول جمیع از علما
و اکثر گفته اند که این در صورتی است که مال از ایشان نباشد
باشد و ایشان از حرز بر نداشته باشند پس اگر صندوق کشاید
یا در را بشکند و بردارد و دشش را می برد **مشم**
اگر آن مالی را که بدست بعد از نصاب قطع بوده باشد یا کما
علما چنانچه مذکور خواهد شد **مشم** اگر دزد در راه شکند و مال
مال قطع بد او بکشد پس اگر صاحب مال از سر مال بکشد یا مال را بکشد
و از دست بیرون بکشد و بچند پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم
حد ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم
شش را بچند حد را ناید نمی کند پس بکشد **مشم**
خلاف است که آیا شرط است که نصاب قطع را یک نفر بیرون آورد
یا بعضی گفته اند شرط است که جمیع نصاب یک نفر بیرون آورد پس
اگر حرز را بشکند و صد تومان را عباسی بیرون آورد و دشش را

عبدی

نمیشوند و بعضی گفته اند که اگر در برابر اول تقدیم نصاب باشد
 که در مراتب دیگر تقدیم نصاب باشد نمیروند و این قول صحیح
 است اگر گفته اند اگر بعد از نصاب در آورد اگر چه در مرتبه
 دفعه باشد کثرت را میبرد **فصل دوم** در نصاب قطع است
 و در آن خلاف است و مورد میان علمای است که ربع و نهار
 یعنی چهار یک غنای تمام چهار یک غنی مغرب یک یک معامله است
 آن و این با بویه و این چند جهت **لله علیها صلح** یک یک نیک گفته اند
 و قول اول قوی تر است و در حدیث صحیح از حضرت **ع** نقل شد
 صادق علیه السلام منقول است که از آن حضرت پرسیدند که در چه
 مقدار از مال دست در داری میبرد فرمود که در ربع دنیا میبرد
 که در دو دهم میبرد فرمود که در ربع دنیا میبرد که باند
 پرسیدند که اگر کمتر از ربع دنیا ببرد آیا نام سارق بر او
 اطلاق میکنند و او در این حال از خدا سارق و در دست
 حضرت نرسود که هر که ببرد از مسلمان چیزی که ضبط کرده باشد
 و در جزو گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکند و آن
 خدای تعالی دزد است اما پیش را در کمتر از ربع دنیا
 باز یاد نمیبرند و اگر کمتر از ربع باید و کثرت بر هر آینه اکثر

باید و نشان بر رویه **فصل سوم** در بیان حدود دزدیست
 هرگاه بالغ عاقل مقدار نصاب را بدزد از جزو ثابت شود
 و اجماع بر دزدی که مال را بر دزد دهد اگر نصاب باشد که آن
 یا تحت آن را بدهد و حاکم شرع میفرماید که چهار انگشت او را
 از بندی که متصل بکف است از دست میبرند و کف دست
 و انگشت بیام را برای او میگذارند برای وضو نماز و
 بخوبی که ستیان میگوید که از بند دست میبرند و اگر بعد از بریدن
 دست در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را میبرند و فصل
 میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند که در نماز و استناد
 نه و شستیان که از قوزک میبرند و اگر مرتبه سوم دزدی کند
 بعد از بریدن دست و پا و زندان او را همیشه حبس میکنند
 و اگر در زندان نیز از جزو نصاب بدزد او را میکشند
 و اگر چند دزدی یکبار ثابت شود یک مرتبه دستش را میبرند
 و در این مقام چند مسئله محل خلاف و اشکال است **اول**
 اگر کسی در مرتبه اول دزدی کند و دست راست نداشته باشد
 مثل آنکه نقصا ص یا بجهت دیگر غیر دزدی باشد باشد در این
 صورت خلافت بعضی گفته اند دست چپش را میبرند و بعضی گفته اند

پای چیس را میزند و بعضی گفته اند از سحر و احتمال الاله
 که بر بدن با کلبه یا قط شود و سحر عالی از سحرانیست **دوم**
 آنکه دزدی کند و دست دشتش را بشوید و آنکه دست
 راستش را میزند و بعضی گفته اند نیز برای آنکه دستش را بزند
 خون آنرا قطع نمیشود کرد و با دستش را میزند و بگوید که دست
 او را میزند یا پای چیس را میزند یا چیس را میزند او را **سوم** آنکه دزدی
 و دست چیس را میزند یا دست چیس را میزند یا دست چیس را میزند که دست
 راستش را میزند و بعضی گفته اند نیز دزدان را دزدان را میزند
 در صورتی که هر دو دستش را میزند و این خلاف است **چهارم**
 آنکه دزدی که دستش را میزند و او را میزند و دستش را میزند
 گفته اند بر بدن دستش را میزند و او را میزند و دستش را میزند
 راستش را میزند و دستش را میزند و او را میزند و دستش را میزند
 که بعد از بریدن دستش را میزند که دستش را میزند و او را میزند
 بند شود و او را میزند **فصل پنجم** در بیان طرق بخت
 مدد دزدیت و آن موافق مشهور و بدو گوشت یا بدو مرغ
 اقرار کردن و بعضی گفته اند یک اقرار نیز ثابت نمیشود و قضا
 از قوی نیست و بنابر مشهور اگر کسی اقرار کند مال را میزند

و دزدی



و دزدی نیز ثابت نمیشود و اگر اقرار کند و اگر غلام یا کنیز اقرار کند
 بزدی اعتبار ندارد مگر آنکه اقرار تصدیق ایشان کند و اگر
 که از دزدی بر سرش بگذرد و بعضی گفته اند اعتبار ندارد و هر چند
 مال دزدیده را میباید و بعضی گفته اند که اگر اقرار دزدین
 مال دزدی را میباید و دزد ثابت میشود و در اقرار بر این
 وارد شده است **فصل ششم** در بیان بقیه احکام است
 و در این چند مطلب است **اول** در حکم کفن دزد قمر را
 شکاف کفن را دزدین باشد چند قوال است **اول**
 آنکه دستش را میزند مطلقا خواه بخت کفن بقدر نصاب باشد
 و خواه نباشد **دوم** آنکه اگر کفن بقدر نصاب بوده و دزدی
 دستش را میزند و او را میزند بلکه قمرش را میزند **سوم** آنکه
 در مرتبه اول نصاب شرط است و در مرتبه های دیگر دستش را
 میزند هر چند کمتر از نصاب باشد **چهارم** آنکه کفن را دزدی
 مطلقا دستش را میزند و اگر عادت نباشد قمرش را دستش را
 میزند و هر چند کفن بر نصاب نباشد **پنجم** آنکه دستش را میزند
 مطلقا خواه کفن برده باشد و خواه نه و خواه بقدر نصاب
 باشد و خواه نه مگر آنکه اگر این کار کرده باشد دستش را میزند

کتابخانه

و اشهر قول و دعوات **مطلب دوم** اگر کسی آدمی را بدزد
 اگر بالغ است آنکس دزدیده اند دستش را نمیرند و اگر بالغ
 است اگر طفل میز است که بجز میان تنیک بد میکند باز نمیرند
 و اگر کودک غیر میز است که نمیرند است و آنرا از هر زرد بیهوش
 و همیشه بقدر نصاب است که دستش را میبرند و اگر از او بپای
 بعضی گفته اند دستش را نمیرند و بعضی گفته اند دستش را میبرند
 نه برای دزدی بلکه برای آنکه ضایع در زمین کرده است و ظاهراً
 بعضی از افعال و احتیاجات است که اگر کودک میزد یا میزد
 بالغ از او را بفرستد باز دستش را میبرند و خلافت است و
مطلب سوم کسی که بر دوازده که از حبس و بعل و غیره درم زرد میزد
 اکثر علماء گفته اند که اگر از حبس عامه بالا بدزد و نمیرند دستش را
 و اگر از حبس عامه زیر میزد و میبرند و بعضی گفته اند اگر زردی
 مثلاً در خانه گذاشته بسته باشد اگر از آن دزدی بسته است
 دست می برند و اگر از بیرون بسته است نمیرند و ظاهراً
 غیر اینست و طاران و عیاران که علامه دستار و اشیا
 دست بریدن نیست ایشان را بلکه تعدیر میکند **مطلب چهارم**
 کسی که خورده بی بدزد در سال قحط دستش را نمیرند و اگر

یا جمله عذری هست ایشان را و در باب قطع دست کسی که عامه
 که به محظوظ را بدزد و خلافت و اشهر آنست که نمیرند و بعضی
 خلافت کسی که در خانه بسته را بدزد و دستش را میبرند
 یا نه و بعضی کسی که شتران و حیوانات غیر از این بدزد
 در وقتی که مالک یا اجیر مالک نظر بانها کند نمیرند یا
 و مشهور در آنها آنست که نمیرند **مطلب پنجم** کسی که در و شب
 دزد کند و مرد و در یک مجلس نزد عالم شریعت ثابت شود
 راستش را میبرد و یا بشتر نمیرند و خلافت کسی که یا دزدی
 اول میبرد یا دزدی دوم و نایب و فو کردن کلمات
 میشود و اگر کو اهان بدزدی اول کو اهی چند بعد از آن
 بریدن بدزدی دیگر کو اهی دادند مشهور آنست که بای
 حبش را بدزدی دوم میبرند و بعضی در بریدن با دزدین
 صورت توقف کرده اند **مطلب ششم** اگر دزد کسی را
 بشکند و قدر یک نصاب راه را بدزد و او را نمیرند
 گفته اند دست هر دو را میبرند و بعضی گفته اند دست هیچیک
 را نمیرند و این احوط است **مطلب هفتم** اگر کسی چوبی
 بدزد و در میان خانه ببلع کند و بیرون آید اگر آن بالغ

فاسد کند و موجب عادت بر یک کرد و نیز فاسد شدن
 بیرون می آید مانند طعمی که بخورد و دستش را تغییر ندهد و اگر
 موجب عادت بیرون می آید بی نقصانی یا اگر ناقص شود و نیز
 از مضایب کمتر میشود و دستش را تغییر ندهد مثل اگر شرفی یاد آید
 یا قوی یا مروری یا بیع کند و دستش را تغییر ندهد و عادت
 بیرون می آید **باب نهم** اگر شراب یا خمر بخورد و
 خوار و مسلمان نخواهد می کرد در آن شهرت برین است
 و چنین اگر طنبور یا سنا یا دف یا نای و امثال اینها از آلات
 حرام را بزند و اگر ظرف طلا و نقره را بزند و گفته اند اگر
 برای شکستن بزند یا بشوید یا در وضو یا برای درنگ
 بود یا بشوید و قیمت شکستن یا بشوید یا در وضو یا برای درنگ
 لازم میشود **باب دهم** در حد مجاز است و در آن
 چند فصل است در معنی مجاز است و در آن کسی است
 که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن مردم خواهد بود
 دریا خواهد و در حربه خواهد و در شب و خواه در روز و خواه در آن
 و خواه در بیابان اگر حربه عسائی باشد یا سنگی باشد
 و مشهور است که زن و مرد هر دو درین باب مجرم دارند

و بعضی

و بعضی گفته اند زن مجاز نیست شود و بعضی شرط کرده اند که از
 اهل بیه و تحت باشد و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد
 که مردم از او بترسند و بترسند و اگر مر و ضعیفی باشد که کسی از جمله
 او بترسد هر چند قصد ترسانیدن کند مجاز نیست و
 و اکثر این دو شرط را از حد مجاز کرده اند و بعضی از شرطان
 احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف مورد راه زن
 قاطع طریق گویند و بر هر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی
 این کار کند مجاز نیست و دیده بان راه زنان یا یکی
 که مدد ایشان کند در غیر راه زنی که با ایشان در راه و
 داخل نشود در حد مجاز راه زن ندارد و در ذاتی که بخانه ها
 میروند و متغافل است یا علامه مال میبرد حکم مجاز است
 و اگر صاحب خانه با ایشان مجاز کند و گفته اند خواندگان
 حد است و عوض ندارد هر چند در حد مجاز با خود بگذرد
 اگر مطلق اموال باشد و امید غلبه داشته باشد جایز است
 جنگ کند و جایز است متعرض نشود که مال را ببرد و اگر ببرد
 آن مال را بجست مملکت او کرد که یا عدم من هلاک باید مجاز
 کند یا بترسد و اگر غرض آن مجاز بعضی او باشد که خواهد

با او یا باری او یا با حارم او عمل می کند تا طاعتی
 نداشته باشد و تواند که بخیر است میان جنگ که
 و کفرین و اگر ظن هلاک داشته باشد و حارم و توان
 که بخت جوانی مشهور کفرین واجب است و اگر تواند که
 مدافعه و مقاومت است خواه ظن هلاک داشته باشد
 نداشته باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه
 بیدلت کشته شود و درین صورت اگر کشته شود ثواب
 شهید دارد **فصل دوم** در بیان حد مجازیت
 حق تعالی می فرماید **الَّذِينَ يَبْغُوا بِيَعَارِ بَوْلِ اللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ فَسادًا أُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ
أُولَئِكَ نَفَعْنَا لَكُمْ ذِكْرَهُمْ وَأُولَئِكَ مَتَّعْنَا بِالْأَمْوَالِ
الْعَالِيَةِ لِيَبْغُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَتَّعْنَا بِالْأَمْوَالِ
 و رسول خدا و سعی بنمایند زمین از برای فساد و
 آنکه بکشند ایشان را یا بردارند یا بزنند و تنها و باها
 مخالف بکشد بگو یا بیرون کنند ایشان را از زمین
 و میان همادین می رسد و قول است **اول** آنکه امام
 علیه السلام مجاز است میان چهار امر **دویم** آنکه او را گردن

بزنند

بزنند **سوم** آنکه او را زنده بردارند و بردارند و برادر کشیدن
 ظاهر است بروش ملوک که بکلی می بزنند بلکه چوبی در زمین
 نصب میکنند و او را بر آن چوب طبایع می چند و می کشند
 تا بمیرد و غالباً تا سه روز زنده نمی ماند هرگاه طعام داشته
 او را **چهارم** آنکه او را از آن شهر بیرون میکنند و بهر شهر دیگر
 بروند و بجای آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است
 با او طعام بخورند و خیر یا و مدهید و خرید و فروش با او
 نکنند تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین گذاردن که در هیچ شهر
 قرار گیرد و شهروانیت که مدتی ندارد تا زنده است چنین
 میکنند و در روایتی هست که تا یک سال چنین میکنند
 و عمل کرده اند بر صورتی که تو بکنند در اثنای سال
 چنانچه روایت نیز ایماقی بآن دارد و مذکور خواهد شد
 و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند و اگر بروند
 میگردانند و اگر کفار مانع شوند با ایشان قتال میکنند
 تا او را بگیرند **قول دوم** آنکه اینها بوسیله تخیر نیست
 بلکه هر یک از اینها حدی جامع است اگر آدم کشته است
 و مال هم برده است مال را بیع میکنند و دست راست

آنکه دست راست را چپ می کنند
 چهارم

و به غیره

پس از این که بکشند و اگر آدم کشته است

و پای چشم امیرند پس او را میکشند برای عیبت و اگر
سال گرفته و نکشند دست راست پای چشم را میسوزند
و از شهر بیرون میکشند چنانچه مذکور شد و اگر حرکت کرده است
و سال نگرفته است قصاص جراح میکشند و از شهر هارون
میکشند و اگر حرکت برده کرده و ترسانند و زجر آید
و نه مال برده است همین از شهر هارون میکشند و پس
و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل است که هرگاه
راه دزدی کند و آدم میکشد او را می کشند و اگر آدم میکشد مال
هم برود او را میکشند و بر دهم می بندند و اگر مال
برود و نکشد دست راست پای چشم امیرند و اگر محاربه
و نکشد و مال هم نبرد از آن زمین برافشان میکشند و او را
پرسید که حد بیرون کردن چیست فرمود که کمال بیرون
او را از شهری که این کار در آن کرده است بشمارد و میکشند
بآن شهر که او بیرون کرده ایم با او طعام و آب بخورید و او
و خنجر دهد تا بیرون رود و زمین دیگر بر زمین امیرند
بآن جماعت و پیوسته جانش چنین است تا کمال چون
چنین کند تو به میکشد با خواری و نذات قول اولی

اشهر است میان مشاخر این و چون شهر است که این
اعلام علی السلام جاری میشوند دیگران چندان باید
تحقیق آن نیست و اگر کسی گفته باشد که او را میکشند
او را توان کشند و اگر کسی گفته باشد که قصاص میکشند و اگر
او عفو کند اما علیه السلام حد بر او جاری میسازد و عفو
کردن و ارش بر طرف نمیشود **فصل ششم** در حکم
بودن چند مسئله است **اول** اگر کسی را بر دزد کشند
و زیاد از سه نه نبرد او را میکشند پس از دزد بر می آورند
و غسل میدهند اگر پیشتر امر بفیل کرده باشد و کفر میکند
و حنوط میکشد اگر پیشتر کرده باشد نماز بر او میکشند و او را
دفن میکنند **دوم** کسی که بعد از سه دزد بقصد دزدی
کشیده برود خواه بطریق شرعی بدان کشیده باشد و خواه غیر
آن و خواه پیشتر بدان کشیده باشد و خواه غیر آن او را پند نیست
است که غسل کند و بعضی واجب دانسته اند **سوم** شرط
در وقت پایدن چهارمیه که مال بقدر نقاب زدن
بوده باشد یا از خزانه بیرون آورده باشد بحال شرعاً
در اینجا معتبر نیست **چهارم** محاربه بر ثابت میشود و یک

کرد

عالم

اقرار باید و گواه عادل **چشم** کسی که مندرج بجهت مردم را
 نباید یا مثل از دکان مردم را باید یا بتذویر و رسالت
 دروغ یا کاذبهای ساخته تذویر کند و مال مردم را گیرد
 مالی را از وی بگیرد و او را تفریر میکند یا شمع روشن
 نمیدارد و در روایتی وارد شده است که کسی که بر ساقها
 دروغ مال مردم کرد و شش را بریزد و اکثر علماء عمل کردند
 و کسی که بکف یا داروی پیهوشی بخورد کسی دهد و او را
 پیهوش کند و مالش را بردارد او را تفریر میکند و اگر عمل
 قبیحی کرده باشد حد آن عمل را بر وی میزند **ششم**
 در بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است
اول در معنی ارتداد است و آن کافر شدن بعد از
 اسلام است یا اگر اقرار کند که از دین اسلام بر نرسد
 یا اظهار یکی از ادیان باطل کند مانند دین یهودان یا یان
 یا کفران یا انکار کند چیزی را که ضروری دین است
 باشد یا انبات کند چیزی که ضروری است که داخل درین
 نیست یا کاری کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب
 یا ماه یا سایر ستارها سجده کند یا برای مخلوقی سجده

که هر یک از اینها خروج از اسلام و کفر
 است و توبه آن گناه است

خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در میان نماز و رات
 آنکند یا استغاثه یا الله لکدر قرآن یا سجده یا کذب
 و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند یا بدون ضرورت در
 میان کعبه و غیره یا ضرایح مقدسه رسول خدا و ائمه اطهار
 صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند یا نجاستی در
 آنها بیندازد یا گوید از روی هاست خراب کند و مثال
 آنها و ندیده ام کسی از علماء رضوان الله علیهم ضرورتی است
 دین را که شکر آنها را کافراست ضبط کرده باشد یا تفریر در ساله
 عقاید اکثر آنها را ذکر کرده باشد مثل واجب بودن نمازهای
 چهل گانه و عدد های رکعاتی آنها و شتمن بودن آنها
 بر کعبه و سجود بلکه بر تکبیرات الاحرام و قیام و قنوت فی الجهد
 و شریف بودن آنها بطهارت فی الجمله و حبیب بودن صل
 جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و یاد و خورا
 و وجوب غسل و کفن و نماز بر مردگان و دفن ایشان و وجوب
 زکوة و روزه ماه رمضان و انکار خوردن و آشامیدن بر پیشانی
 ستماد ماکول عادی و اجتماع در قبل زنان ناقض روزه است
 و واجب بودن حج و شتمن بودن آن بر احرام و طواف

کعبه و بی میان صفای روح و توقف عزت و توقیف
 بلکه سر تراشدن و قربانی کردن و در حیات کردن فی الجمله
 اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن قربانی در عید
 اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب بودن جهات
 حد غار و مطلوب بودن تصدق بر سائلین و فضیلت
 علم و علما و یکی راستی که ضرری زنجش و بد بود
 دروغی که در آن صلح نباشد و حرام بودن زنا و لواط
 و شرب خمر و حرمت کوشش که خاک خون و سینه فی الجمله
 و حرمت کناج مادر و خواهر و عم و خاله و مادری و زن و خواهر
 زن و دختر و دختر برادر و دختر خواهر و زن بارت حرام
 بودن هم کردن و مال مردم بودن بی سببی که محال آن باشد
 و حرمت قتل مؤمن یا حق و مروج بودن نفس و دشنام
 سبب و رجحان اسلام کردن و رجحان یکی یا پدر مادر
 و خویشان و بری حقوق ایشان و بر بودن برادر
 فی الجمله و شروع بودن بهم و شری فی الجمله و سایر امور
 که در دین اسلام بر تشریع یافته که هر که در قاصد بلاد
 اسلام باشد و بادی نشینان و لایان و گردان هم میشد

و در صورتی که
 و در صورتی که

که

کسی که کارهای از اینها کند مرتد است **اصطلاح مرتد**
 باز است یا مرد و مرد یا مرتد فطریست یا مرتد **اول**
 زن مرتد خواه مسلمان زاده باشد خواه بعد از کفر مسلمان
 شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمیکشند بلکه
 او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد از او قبول میکنند و اگر توبه
 نکرده او را حبس میکنند در اوقات نمازها میزنند که یا
 توبه کن یا در حبس بماند تا ببرد و در صورت صحیح از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که زن که مرتد شود او را نمیکشند
 و خدمت میفرمایند او را خدمت میدهند و از خوردنی
 و آشامیدنی آنقدر با او میدهند که شش و دو جامه ای
 بکنند او را میپوشانند و از برای نمازها او را میزنند و در
 روایت دیگر وارد شده است که او را حبس نمیکشند
 و در زندان کار بر او تنگ میکنند **دویم** حکم مردی که مرتد
 شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی از پدر و مادر او در کفر
 بستن نطفه او مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند
 و مشهور آنست که اگر او توبه نکند توبه آن قبول نیست و بر هر
 حال او را میکشند و همین که مرتد شد زانش بر حرام میشود

دویم در قسام مرتد و حکام آنست

بجی

وعد و فاش میدارد و مالش را میان وراثت قسمت میکنند
و خلافت که آیا میان خود و خدا تو بهش قبول است یا نه
بعضی گفته اند قبول نیست همیشه در جنیم خواهد بود و اکثر
محققین علماء را اعتقاد است که تو بهش نزد خدا قبول است
بما اگر کسی بر او تدا و مطلع نشود یا کسی نباشد که تواند او
را گشت و تو به کند عبادات و معاملاتش صحیح است و از
عذاب آگهی نجات میابد ولیکن اکثر گفته اند که مالش
از وراثت است با و بر نمیکرد و وراثت بر او حلال نمیشود
سیم مرد مرتدیت که پدر و مادرش کافر بوده باشند
و او مسلمان شده باشد و بعد از آن مرتد شود او را تو به
میفرمایند اگر تو به کند تو بهش قبول میکنند و اگر تو به نکند
او را میکشند و در مرتدیت تو به فرمودن خلافت بعضی
گفته اند آنقدر که دیگر امید تو به کردن او نباشد و بعضی
گفته اند موافق روایتی که سه روز او را تکلیف تو به میکنند
و در روز چهارم میکشند و باید که اگر او را شهادت عارض
شده باشد سعی نمایند تا زنده بماند و اگر مکرر تو به
کند و باز مرتد شود در مرتبه سیم یا چهارم علی الخلاف

میکشد
او را

او را میکشد و تو بهش را قبول نمیکند و کشته مرتد
امام است یا نبی امام علی السلام و بعضی گفته اند هر که
بشود میتواند گشت این قول خلافت مشهور است اما
اگر کسی بغیر امام و نبی امام او را بکشد گناه کرده است
و او را قتل میزنند و بعضی نمیکشند و او را زنده میگذارند
القتل است اما بزرگوار است که بر خصم نهام علی السلام
او را کشت است **سیم** در بیان سایر احکام است **اول**
فرزندانی که مرتد میشوند از پدر و مادرش از مرتد شدن همسرشان
حکم مسلمان دارد و خواه قطری باشد و خواه ملی و اگر مادر
پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد ایشان فرزندی
بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارد و اگر مسلمان یکی از
ایشان را بکشد او را در عوض نمیکشند و خلافت که آیا
او را به بندی میتوان گرفت اشهر و اقوی گفت که نمیتوان
گرفت و بعضی گفته اند اگر در میان کافران حری باشد
میتوان بنده کرد و اگر در میان مسلمانان باشد و بعد
از بالغ شدن ایشان از تکلیف اسلام میکشد اگر قبول
اسلام نکند میکشند **دوم** اگر کسی در حال غضب

لا سیم

دوم

بگوید و دعوی کند که اختیار از من صادر شد بفر
مال غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان
باری شده یا کسی مرا اکراه و جبر کرده و نسبت بحال او
باشد از او می شنود و اگر در مال مستی رده بگوید که
میان علما انت کمر نمی شود و مستحق قتل می شود اگر
روز را بیل شده باشد و بعضی گفته اند حکم مرد دارد
ثابت می شود رده بیکر نه اقرار یا بگوای دو عادل
هرگاه زن مرد شود عده طلاق میدارد اگر در عده تو ببرد
عقدش بحال خود است و اگر تو ببرد عده مقضی شد و
میان ایشان بر طرف نبود و این جمله است که بعضی از
شیاطین تعلیم بعضی از زنان که خواهند از شوهرشان جدا
شوند و او را بی طلاق نشود میکنند که با قرائت مجید
بگذارد تا مرد نشوی و تو بکن تا عده مقضی شود و در عده
حرام شوی و آن ملعون فکر نکند که اگر این باعث از داد
او شود و بر این حالت نماید و در انشای عده میرد ابد الالباب
با کفار در جهنم عذاب خواهد بود یا آنکه معلوم نیست که
بامزدت چنین عمل صحیحی موجب ارتداد گردد

کسی

کسی که تا سزا گوید بحضرت رسالت یا فاطمه زهرا یا یکی از
انتم معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جایز است که
را که بشنود او را بکشد و اگر خوف ضرر بر جان و مال خود
یا احکام اهل ایمان نداشته باشد درین باب ظاهر خلاف
میان علمائست و در حدیث بر وارد شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هر مرد در باب بی مساوی اند
هر که از کسی بشنود که را بزدی یا دمی کند و خوشام می دهد
واجب بر شنونده که او را بکشد و او را نزد پادشاه بر آفر
نکند و بر پادشاه واجب که هرگاه نزد او ثابت شود کشت
او را که بمن سزا گفت و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب علیه السلام را دشنام
میدهد یا از او بی ادبی میگوید و الله که خوش حلال است
اقامت برسم که شما را به عوض بکشند و من هزار نفر را ایشانرا
برای بر یکی از شما را نمی دهم یعنی اگر خوف داشته باشد که
شما را عوض بکشند و کسی که دعوی غیبه می کند یا
شکایت در غیبه می کند صلی الله علیه و آله بعضی گفته اند
هر که بشنود می تواند کشت و بعضی گفته اند که مخصوص

عالم شرح است **باب پنجم** در بیان سایر جادو
 و بعضی از احکام متفرقه و در آن چند فصل است **فصل اول**
 در بیان حد سحر است و جادوئی کردن از جمله گناهان
 کبیره است و اگر مسلمانی جادو کند و ثابت شود او را
 میکشند و اگر کافر جادو کند و در امان بماند باشد او را
 نغز میزنند و از حضرت **ع** علیه السلام نقل
 که کاهن ملعون و ساحر ملعون و در حدیث معتبر
 دیگر از آنحضرت منقولست که هر که برود بنزد ساحری یا
 ساحسی یا دروغ گوئی و آنچه گوید تصدیق نکند
 تحقیق که کافر شده است جمیع کتابهای خدا و در حدیث
 دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا **صلی الله علیه و آله**
 و گفت یا رسول الله من شومری دارم و در شتی میکند
 نسبت بمن و من جادوئی کردم که او را بر خود مهربان
 حضرت فرمود آف باد بر تو مگر ز کردی دین خود را
 و ترا لعنت کردند ملائکه اخبار و ملائکه فلک و آوار
 و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و روزها
 روزه میداشت و شبها بر پای ایستاد و پلاس پوشید

حضرت

و حضرت که با اینها توبه قبول نمیشود مگر آنکه شوهرش را دور
 شود و گفته اند که سحر و جادوئی است یا نوشته است یا بلیت
 که تاثیر میکند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او مثل
 آنکه کار عیسی که کسی بپایکند و در کشت یا در کشتن و غیره
 بفرار دعای او یا بقتل حق تعالی باشد و بجز استیصال
 شوند در آنها داخل نیست و آنچه بطلمیحات و اعدا
 باشد سحر است یا نکالی که در آنها یکسره اسلام الله و آیت
 که بر میکند محل اشکالت و احوالات که آنها نیز میکنند
 و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و القضاة میفرموده اند که دعا
 و قرآن که برای مطیع خوانند خوبند نه مذمومها که
 دغذغها و در آن میشود و شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران
 از اقسام سحر شمرده اند کفر و فتنه و افساد کردن را
 و در آتش و خنجر کردن بوقایع و چیز که منسوب بکواکب
 میداند و کوه زدن و دیدن در آنها و استخوان
 کردن و غیره بخت مباح و طلسمات نوشتن و بیان مخفی
 گردانیدن شعله را که امور غیر را ظاهر سازند از راه
 جلد دخی چنانچه مکرر میگردان میکنند از جمله سحر یا از قبیل آن

الکافی

مثنوی

کلمات میفرستد و دادن ازین و کفایت از جلال است چنانکه میگوید
 و دریافت میکند برای دیدن حق و تسخیر کردن ایشان
 و غرمت خواندن و قسم دادن بلفظ چند که مفهوم میشود
 با عقاید خود و تسخیر ملک میکند که خدمت با ایشان بفرماید
 و تسخیر حق میکند برای نفع و ضرر مردم با جنیان ایشان
 را حاضر میکرد و اندر برای آنکه خبرها از ایشان بپرسند و نقل
 کنند یا با اعتقاد خود و حق را داخل بدن ذی یا کوهی میکند
 که بر زبان او سخن بگوید و خبرها دهد و بعضی از اینها
 داخل سحر گردانند و بعضی اعتقاد آنست که سحر حقیقی ندارد
 و محض خیالست و اثر بران هرگز نمیکرد و بعضی نایلند که بر
 دو قسم است بعضی محض خیال و تسوالت اند و بعضی
 اصل دارد و اثر هائست و بعضی بران مرتب میشود و محبت
 و عداوت و حرمت و ذلت و امثال اینها و علامت رحمت الله
 گفته است که کاهت که سحر باعث کشتن بیماری و جدایی
 مرد و زن میشود و سبب محبت و عداوت میان دو کس است
 و اگر حلال باشد و یکدکافر میشود و اگر حرام باشد و یکدکافر
 یا یاد کرد یا یاد دهد کافر نمیشود و بعضی گفته اند کافر نمیشود

و در

و روایت کرده اند که خاشی سحر از طلسم کرد و ذکر عماره بر وی
 میدادند و او یوانه و حیران شد و بجهت او و پدر و برادرش
 محسوس شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر بن عبدی را
 فرستاد تا او را بکشد چون او را گرفت شروع کرد و بطاعت او
 و کشت بکار مر او اگر سحر نمیبرد و او را سزا داد در همان
 ساعت مرد و نقل کرده اند که زن جادوگری را یکی از امرای
 پس شوهرش آمد و یوانه و حیران و کشت بگوئید این زن است
 ازین بر دارد آن زن گفت بگوئید برای من رسته چند بیاورد
 چون آوردند که می چند بران شوهرها زد و با آن در بر دار کرد
 و برودست یافتند تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود و حق نیست
 که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انستار آثار و
 آنحضرت کلمات سحر بسیار بود و آثار عظیم را بر آنها مرتب میشد
 اما بعد از طلوع انوار و شیوع آن حضرت رسالت و اهل بیت
 با جلال آنحضرت صلوات الله علیهم همین و امتیاز قرآن
 و دعا و اسما و توفیق اکثر مردم با آنها مثل این زبانها آثارشان
 بسیار ضعیف گردید و خصوصاً در صاحبان نفوس قوی که غلبه
 عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان کم

اثر میکند و اکثر ایشان در هر دو موضع فضل مانند انوار کائنات
 و امثال ایشان نصیر شدند از هر دو نقطه از اصفهان و حرم و
 که در زمان توکلی بن علی بن ابی طالب و الفغان و از جوان
 جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که ناطق و بسیار
 و علوم غریبه میداد و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و بعضی
 با و راه می یافتند شخصی را بکیافت بسیار بدین او برد و او
 منت منت نشاند و چون خدیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه
 کرده بود بر طبق بسیار گران آمد بر خاسته و نیز دیکه در قم
 و در کوش گفتم که اگر آنها که دعوی بکشی یکی را درین شهر
 بعمل آوردی مردی این را بگفتم و بیرون آدم بعد از چند روز
 شنیدم که در شخص منست که و التماس میکند که من یک بار
 بگردم او بر دم کی از ایشان او بیسی بسیار را بدین او
 که چون داخل شد بر خلاف سابق مرا عظیم و کرم بسیار کرد
 و مرا جلوت برد و گفت بچند ساعت میباید ترا که بگویم که آن
 سخن که بامن گفتی چو منی داشت و از جهت گفتن گفتم که آن
 صدق داران سخن با منی گفت من نیادم باین شهر که باین
 قصد که پادشاه و امرا و اعیان مرا تسخیر و کنم و یکم بهر دست

چون

درست

درست درین شهر نگذاشتم و بعد از آنکه توان سخن گفتی هر عمل
 محترمی که داشتم کردم و هیچ اثر ندیدم نمیدانم چه است دارین
 جواب گفتم که تو این حال را در بلاد کفر برای کافران چند کرده و اثر
 دیدی و اکنون بشهری داخل شدی که انار اسلام از طاعت و عبادت
 جمیع ایشان را فریاد کند و هیچ خانه نیست که چندین قرآن بخواند
 و صحیفه کامل و کتب دعا نباشد هیچکس نیست که بر او پیش
 چندین تعویذ دعا باشد و سینه های ایشان بملوات از عباد
 حق و قرآن و دعا و دل ایشان قبولیت یا عطا در بر خدا در
 شهری مادی و مادی باطل و جاهل نمیکند و منفرهای کفر از
 تو چه کار از آنها می آید اینها که شنید دست مرا بوسید و روزی
 سفر اختیار کرد و روزی از کفر آباد شدند و سخن موافق شوی یک
 اقرار بیا و گوید عادل ثابت میشود **دوم** کسی که مرد مرا
 به پیوند که اراده بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام او داد
 بکفر از زن او و او را میخواند بود و متوجه دفع شود و اگر دفع کردی
 آن ناسق کشته شود خوش جزایست و عفو ندارد و بعضی
 چهارم را نیز داخل کرده اند مانند مادر و خواهر و دختر و
 و خاله و دختر خواهر و دختر برادر **سوم** کسی که بر غایت کسی

2

3

مشرف شود از بای اگر چه با هم خانه او باشد یا از رخت و یواز
نظر محرم مردم نامحرم کند میتوانند او را زجر و منع کنند اگر
منتهع نشود میتوانند بر او جوبی یا سنگی بیندازند و اگر از این
گشته شود خوش حد است و اگر محرم زنان باشد جز این
کرد اما چیزی بسوی او نمی اندازند مگر آنکه زنان بر عیبت
کند و بصورت بجز سبک یا چوب انداختن کرده اند و اگر
گشته شود خوش حد است و باید که تا محلی باشد که در دفع کردن
تعدی بر نیاده نکلند مثل آنکه اگر بسک بزه تواند دفع کرد
بر درگ نزنند و اگر جوانی را کسی رو بادی بیاورد و بر خوش
نشود میتوان گشت خوش حد است **چهارم** مشهور است
که آقا غلام خود را حو می تواند زد اگر کاری کرده باشد که مستحق
حد شده باشد بعضی گفته اند و اچیلست او را آزاد کند
مشهور است که سنت مولود است و در حدیث صحیح دارد
شده است که قماره ندارد بغیر آنکه او را آزاد کند **پنجم**
جعی از علما قایل شده اند که پدر بر فرزند شوهر بر زن
خود حد میتواند زد اگر کشد اند و بعضی جایز ندانند
و ظاهر کلام بعضی از فقهاء است که آقا و پدر شوهر و شوهر

و اگر بعد از حد بر زن او بدوین کند
محاکمه کند که منجبه حد است

می تواند

حد نمیتواند زد که مجتهد باشد و بعضی گفته اند که اگر کشد اجماعی باشد
نیتواند زد و احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگر چه در سنت که
بنقلید مجتهد تواند کرد و بر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد
باشد پس اگر کلاه ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود
ششم خلافت که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام
نیتواند اقامت حد و دیکند یا نه جمیع کثیر از علماء را اعتقاد است
که مجتهد جامع الشرائط عادل نیتواند در زمان غیبت اجراء
جمیع حد و دیکند حتی دست بردن و کردن زدن و کتک کردن
و بر در کشیدن و بعضی گفته اند حدودی که بکشتن برسد جایز
نیتواند کرد و بعضی گفته اند آنچه منتهی بجر است شود بر نیتواند زد
و بعضی گفته اند حد زدن مطلقا کارا اما مصلوات تعدیه است
خاص است و مجتهدین جمیع حدی را نیتواند زد و کنند
خالی از اشکالی نیست و تحقیق این مسئله بر ضرورت نیست زیرا که
مجتهدین برای خود عمل خواهد کرد **باب ششم**
در بیان تعزیرات و در آن چند فصل است **اول**
در حدی آن و تعزیر در لغت بمعنی تاجیه است بجرایع و تعزیر
یا اهانیت که بر کنای کند که ناعل آن موجب حد نباشد

مگر از

مطلقا یا غالبا و چند فرقی کرده اند میان حد و تعزیر **اول**
عدم تعیین انداز آن چنانچه مذکور شد **دوم** مساوی بودن
آزاد و بندگی که اگر چه مصلحتی در تفاوت دارند **سیم**
تفاوت تعزیر در بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت
نمیکند مگر در جایی که تعزیر با آن منتهی شود **چهارم** آنکه متعلق
تعزیر لا ذم نیست که نسبت به اعلیٰ محصیت باشد مانند تعزیر
کوچک و دیوانه بخلاف حد که باینجه در برابر بر غیر یکسان
دارد میشود **پنجم** ساقط شدن تعزیر بوجه خلاف حد
که بعد از نبوت نزد امام ساقط نمیشود بوجهی که اگر با اولیای
شده باشد که امام در بعضی از حد و مجازات میان آنکه بر او
اقامت کند یا بجنشند **دوم** در میان احکام تعزیر است
بدانکه تعزیر امام و نایب امام علیه السلام را جایز است بلکه
واجب است بر هر کس فعلی را کند یا ترک کند بجهت آنکه
باستغفافی و اهانتی باشد یا زدن یا در مجلس کردن
یا ملامت و سرزنش کردن و مشهور آنست که آن حدی
ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی گفته اند ازده
تازیانه است تا میست تازیانه و بعضی گفته اند از سه

تازیانه

تازیانه تا نود و نه تازیانه و بعضی گفته اند کمتر شریعتی نداده
و زیاده شریعتی باید از نوع آن حد نسبت بآن صنف
زیاده نباشد مثل آنکه تعزیر اعلیٰ که قبل از آن باشد
آن باشد و از آن کمتر از حد تازیانه نباشد و در حد کمتر
از پنجاه تازیانه نباشد و در خوردن و آشامیدن حرام مکرر
هفتاد باشد این قول غالی از قوی نیست و اکثر فقهاء گفته اند
که مکرر است خلاصه کودک که زیاده از ده تازیانه زدن در
روایت **چهارم** تازیانه در تادیب کودک بنده پنج تازیانه
است یا شتر تازیانه که همواری بزنند و در روایت
دیگر سه تازیانه در تادیب کودک وارد شده است **سیم**
در میان انواع تعزیرات و بعضی که در ابواب تعزیرات
شده نیز اشاره بآنها میشود و آن پنجاه قسم است **اول**
کسی که در روز ماه مبارک رمضان باین خود را حرام کند
زنا نیز راضی بوده هر یک را قصاص و کفاره و لعین است
و حاکم شرع هر یک را بستم پنج تازیانه بزند و اگر زنا جبر
کرده مشهور است که کفاره زنا مرد میدهد و تازیانه فورا
نیز بر مرد میریزند یعنی او را پنجاه تازیانه بزنند **دوم**

تازیانه

معیاری دارد نه یک



کسی که زنی از وی داشته باشد و بفری را بر خست
کناج کند و دخول کند هشت یک حد زن میزند و او را بیست
دوازده تازیانه و نیم در روایت کلینی این نیز بر کسی
وارد شده است که زن کافر بر سر زن مسلمان نخواهد
نیم تازیانه است که میان تازیانه را بگیرند و بزنند و
کشدند که سست تر و میان حال بزنند و اول بوی **سهم**
دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیایند بفری بگذشت
چهارم مرد و زنی را که برهنه در یک لحاف بیایند بنا بر
شهور که نکور شد **پنجم** کسی که بانگ نکاح را بفری
برد در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد
بزنند و مشهور نیز بر **ششم** کسی که اقرار بزنایا
کتر از چهار مرتبه کند **هفتم** کسی که بری را بپوسد
هشتم دوزن بیکانه که ایشان را در زیر یک لحاف بپا
نهم کسی که شخص را دشنام دهد که فحش نباشد و حق
اها زنی باشد یا که بگوید که صریح در فحش نباشد
مثل آنکه گوید که **جسم** را زده استیم **دهم** آنکه کسی
بزن خود بگوید که من ترا باکره نیافتم **یازدهم** آنکه طفلی

یادواره را فحش بگوید **دوازدهم** دو مرد که یکدیگر را
مرد و دشنام فحش بگویند هر دو را نوزده بزنند **پنجم**
کافری که سخن بگوید **چهارم** طفل یا دوانه که شراب بخورد
یازدهم کسی که شراب فرو شود و طلال نماند **شانزدهم**
کسی که بغیر و غلبه مال کسی را بگیرد و بکیر زن داند طار
مقدم کسی که بکاغذهای ساخته و رسالتهای بی
مال مردم را گیرد **هشتم** کسی که بنگ بخورد کسی بحد
یا چوب شراب و **نوزدهم** کسی که جلق کند بدست خود
استخوان کند تا منی بیاید **پنجم** کسی که غلام خود را بکشد
او را نوزده بزنند و کفان میدهد و قیمت غلام را تصد
بکند **پنجم** سلمان که کافر را بکشد و آن کافر
در امان باشد **پنجم** **دوم** کسی که در مجلس شراب
باختیار خود بنشیند **پنجم** کسی که مایه بی فحش بخورد
یا بفرشد یا سپر ز حیوان یا سایر اجزای حرام حیوان بخورد
یازدهم طفل یا دوانه که زنا یا لواط کند **پنجم**
و طی کردن با چهار یا بان **پنجم** کسی که زنی را بر عهد
یا خلاش عقد کند یا رضای ایشان با عورت **پنجم**



کسی که زن یا مستور یا کسب خود را در جیسه یا فاسد از پیش
 قطع کند او را چیت و پنج تا زنا میزنند و بعد حد زن کار
چیت کسی که موی سوزنی را برشاند در رویت
 دارد شده است که او را میزنند و زنی در دوا آورند
 و جیس میکنند او را اگر موی سوزنی روید و مثل زن را
 بگیرند و زن میدهند و اگر زود بدیت آن زن را بگویند
 و با او میدهند **چیت** کسی که عبادت واجب را
 ترک کند و امر را نگوید **چیت** کسی که فعل حرامی میکند
 که حدی بران مقرر نشده باشد و امر را نگوید این در طایفه
 امام علیه السلام یا نایب او تعزیری نمایند یا چیت
 دارند که از حد شرعی تجاوز نکند **چیت** کسی که
 در حدیث موثق از حضرت صادق علیه السلام رویت
 که مردی آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
 کرد که یا رسول الله من مردی را سوال کردم قسم دادم
 بوجه الله یعنی بروی خدا مرا پنج تا زنا نزد حضرت
 پنج تا زنا دیگر بر او زد و گفت سوال کن بویچتر خودت
سی و دوم بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین

صلوات **چیت** مردی را دید که در مسجد قصه میخواند
 او را تا زنا نزد و بر او کرد و حکمت مراد قصه را
 بوده باشد **سی و سوم** در احادیث معتبره وارد شده
 است که کسی که در مسجد الحرام بول کند یا غایط او را
 کتک سخت میزنند و اگر در کعبه بکشد او را از نرم بر او
 و کردن میزنند **سی و چهارم** در حدیث معتبر از حضرت
 صادق علیه السلام منقولست که سوزن خوار را تعزیر میکنند
 اگر بار دیگر بکشد باز تعزیر میکنند و اگر بار دیگر بکشد او را
سی و پنجم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که
 گوشت حیوان مرده یا خون یا گوشت خاک بخورد او را
 تادیب میکنند و در مرتبه دوم نیز تادیب میکنند و در مرتبه سوم میکنند
سی و ششم در وایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در مکانی که وضو میساختند آمدند و نشاندند
 که وضو میسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتاد
 که دستهای پاکشان بر زمین آمد حضرت بر خاستند و وضو
 را تمام کردند و چون فارغ شدند سه تا زنا بر سر او زدند
 و فرمودند که دیگر با مسلمانان چنین نکنی **سی و هفتم**

در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گویی در روزه
 نزد امام علیه السلام ثابت شود تا زانیه میزند او را بکشد
 که مصطلح اند و او را بر دو رحلت میکشند که مردم
 او را بشناسند و گاهی او قبول کند **در روزه** بعضی از
 گفته اند که اگر مردی و یا زنی را که قرآن میخواند اینان بنا
 در حبس خلوت بیند و محل تحت استند بامزد و در آنجا
 را در کجانه بنامند و بر سر و نهفتی باشد هر دو را قتل میکنند
در روزه کسی که با حلیه خود بعد از رکوع اوجاع کند او را قتل میکنند
در روزه مرد یا زن آزاد مسلمان اگر غلامی را یا کنیز را
 را یا کافری را که در اسارت یا کودکی یا دوزخش کوبد
 او را قتل میکنند **در روزه** بعضی از فقهاء گفته اند که اگر کسی
 کوری یا لشکر را یا صاحب خمره را یا این آفته را
 کند مثل آنکه بگوید ای کور او را قتل میکنند **در روزه**
 اگر کسی کارهای را که موجب حد است در زمانهای شریف
 بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید غدیر و عید فطر
 و عید فصحی و ماه مبارک رمضان یا روز مولود یا زوشت
 یا روز حواله الاض یا در زمانهای که باید عزت و

مثل

مثل و غیره مخصوصاً شب و روز عاشورا یا در مکانهای
 شریف مانند مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله
 و مسجد کوفه یا یکی از آنها باشد آنکه علیه السلام یا در مسجد
 جامع گفته اند یا حد نیز بر وضع میکنند حاکم شریف و غیره
 این صلوات الله علیه بخوانند و اگر در ماه رمضان
 خورد و دهشتناک نماید و شب و روز آنکه حد است و در
 روز و در یک شب تا زانیه زد و فرمود که این به تازیانه بزد
 این بود که هر که در روزی بر شامیدن شراب در ماه رمضان
در روزه روایتی است که در حدیث است که هرگاه کسی
 در مسلمان یا شخص بگوید من میخواهم شهادت بکنم یا بیا
 و سرش را بترانند و در میان اهل ذمه میکشند و انداخته
 و اگر آن چنین کار نکند **در روزه** هرگاه کسی بگوید
 بکیری این که از خواهر یا مادرش یا ناله شرمیده باشد و او
 بگوید بکیری این و لایزال او را قتل میکنند زیرا که ایشان
 این کج را هیچ میدانند **در روزه** از حضرت صادق
 علیه السلام نقل است که دو کس را آوردند نزد حضرت
 ابراهیم بن محمد علیه السلام که بگو گفتن بودای پسند و او را

در شب جمعه نماز است
 برای نفس میزنند

در روزه

در روزه

جواب گفته بود تو می پسر دوازده ساله را که در کربلا
 بیست تا زیاده بزند و فرمود که او هم خواهد زد پس امر کرد
 و تا زیاده را بدیگری داد و فرمود که تو هم بیست تا زیاده بزند
 او را **پیش از آن** در چند روایت وارد شده است که
 حضرت امیر علیه السلام کسی را که محسوس میگردد نفر نمی خورد
 یعنی عجوی که محسوس نداشت نباید و الا مستحق حد شود
 و ایضا از آنحضرت نقل است که اگر کسی کسی بگوید لا اله الا الله
 یا لا ائمه الا ائمه باید که چیزی تصدق کند که این
 و ششامی بوده است میان عرب یعنی بنی یزید از او مادر
 سبأ و ترا **پیش از آن** بسند صحیح منقول است که در زمان
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی بدیگری
 گفت که من بمادر تو محبت می شدم آن مرد را بحدت
 آنحضرت آورد و گفت این مرد مرا شمشیر کشته است حضرت
 فرمود که خواب بمنزله سایه است اگر خواهی سایه اش را تا زیاده
 بزن اما عا او را نکند بحدت در آورنده بمنزله که دیگر
 ریزه اسلامان کند و چنین سخنان بر روی ایشان می خورد
 پس فرمود که او را کتک بختی زدند **پیش از آن** در حدیث

میز

حل

مختبر منقول است که هرگاه زن شوهر داری زنا نکند
 و حامله شود و بعد از وضع فرزند خود را بکشد و اراصد
 تا زیاده بزند برای کشتن فرزند و بعد از آن نکسارش
 میکند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد
 او را صد تا زیاده بزند و برای زنا و صد تا زیاده بزند
 از برای کشتن فرزند **پیش از آن** در بعضی از روایات
 وارد شده است که هرگاه مردی زنی را بخواهد معلوم
 شود که شوهر داشته است مرد را حد می زنند و زنا نکند
 میکند و اگر آن مرد را بنزد امام نیاورند پنج ضلع آورد
 تصدق میکند و صاعی کین تبریزی و چهار دره فقال
 ربی است و موافق مشهور حد مرد محمول است بر تبریزی
 کفانی داشته باشد و تقصیر در تخصیص کرده باشد
پیش از آن هرگاه آزادی و غلامی ششیک بخندد کشتن
 آزادی و وارث اختیار کشتن را از کد امام بنده را
 تعزیر میکند و پهلوهایی او را با زیاده بزند و در حد
 وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 سه طایفه را حبس می فرمود اطباء جاهل را و کارگران

مفسر و طای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم
مورد که ضبط قزیرات بخوبی که درین رساله
 شده در کتب احادی اعلیای سلفه خوانند عظیم
 شده بلکه عثمی از اینها را ایراد نموده اند و بعضی را
 متفرق ذکر کرده اند **فصل دوم** در بیان قصاص
 و دیات است و در آن دو مطلب است **مطلب اول**
 در بیان احکام قصاص است و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی
 بنا بر کشتن از اعظم گناهان کبیره است **قوله**
که من یقتل مؤمنا متعمدا یجز ان یرجمه یا یصلبه
فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعداءه اعداءا عظما
 یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمد پس جزای او جهنم است و شمشیر
 در آن خواهد و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و
 همایا گرداند برای او عدا عظیم و در بعضی دیات
 وارد شده است که مراد از عدا آنست که برای ایام او را
 بکشد و اکثر علما خلوص را تا وکیل کرده اند بکشتن بسیار
 و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله استقول

که اول

که اول چیزی که خدا حکم خواهد که خون مردم است و فرمود
 که بقتل آن خدا را که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر اصل
 آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا را
 سرنگون کند در آتش و در حدیث صحیح از حضرت صادق
 علیه السلام من قولت که هر که امان کند بر کشتن مؤمنی
 به بیم کلمه چون در محوای محشر در آید در میان دو دیدار
 نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا و قتل بر مسلم
 است عدو شمشیر و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل
 عدا آنست که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بقتل
 که غالبا کشته باشد یا نباشد و بکشد یا قصد کشتن
 نداشته باشد و کاری بکند که غالبا بکشد یا نباشد و شمشیر
 عدا آنست که قصد آن شخص را نباشد یا نباشد اما قصد کشتن
 نداشته باشد و اتفاقا کشته شود مثل آنکه طفل را بکشد کسی
 بزند که کشته نباشد برای تادیب او و بمیرد بآن
 کتک و خطا آنست که قصد آن شخص نداشته باشد و بر
 بخورد و بکشد مثل آنکه تیری بصدی بیندازد و با وی
 بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر روی کسی بچند

در آن

و او میرد **فصل دوم** در بیان قسام قتل عداوت و آن
چند نوع است **اول** اگر خود مباشر باشد و آن چند قسم است
اول اگر قصد کشتن او داشته باشد کاری بکند که غالباً
کشته است مثل آنکه بشیر گوشتش را بریزد یا خنجر بر
برشکش برزند که با ندوش برسد و خلافتی نیست در این
از قسم عداوت و موجب قصاص است **دوم** اگر قصد کشتن
نداشته باشد اما فعلی بکند که غالباً کشته است مثل آنکه بر
چوب بر کسی بزند و قصد کشتن ندارد یا آنکه او را از غارت
رفعی می اندازد و قصد کشتن ندارد و در این قسم نیز
ظاهر اخلافی نباشد که حکم عداوت دارد **سوم** اگر قصد کشتن
دارد اما کارش غالباً کشته نیست مثل آنکه سنگ کوچکی
انداخت بقصد کشتن و اتفاقاً با عت کشتن او شد و در این
قسم تفاوت آنکه کشته اند حکم عداوت دارد و بعضی گفته اند مثل
شبه عداوت و بعد از این مذکور خواهد شد **چهارم**
اگر قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالباً کشته نباشد
اما اتفاقاً کشته شود مثل آنکه شتی بر کسی زند و او برزد
علما این را شبه عداوت میدانند و بعضی این را نیز داخل عداوت

میدانند

میدانند شمرده اند **پنجم** اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان
قلبی که غالباً ایستاده نباشد و او میرد مشهور است که
اگر قصد کشتن نداشته است و الا شبه عداوت و بعضی مطلقاً
عداوت میدانند **ششم** اگر کسی را بکشد که کشته نباشد اما
بیمار شود و از آن بیماری میرد مثل آنکه چوبی بر او زند
که کشته نبود و بسبب این بیمار شود و در آن بیماری مرد
این را داخل عداوت میدانند و بعضی احتمال شبه عداوت داده اند که
قصد کشتن او نداشته باشد **هفتم** اگر کسی را در آتش یا
آبی بیندازد و قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود
حکم عداوت دارد و اگر تواند بیرون آمدن و نصیر کند یا نه
و بیرون نیاید تا هلاک شود در این صورت او را بعضی
نیکشند و خلافتی که آیا دیت میدهند گفتگو اند
دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باور سید
تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بوده بوارت میدهند و اگر
معلوم نباشد که میتواند است به بیرون آمدن و نیامده
و یا نمیتواند قصاص لازم است **غالب المشهور** **هشتم**
کسی که جراحتی بر کسی بزند و مجروح مدوا نکند و جراحتش

نابیرد

قابل بدو و انچه باشد مشهور میان علما آنست که او را
بعوض میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحتی که بر یک
بزنند و او را بکشد مثل آنکه دست کسی یا انگشت کسی را بچسب
و بآن جراح بکشد قصاص لازم میشود خواه آن جراح
کشته باشد و خواه نباشد و خواه قصد کشتن داشته باشد
و خواه نه و بعضی در صورتی که قصد کشتن نداشته باشد
کشته نباشد اشکال کرده اند **فصل** آنکه قصاصی که
فصد کند و خون نه بند موضع قصاص تا هلاک شود
مشهور آنست که نه قصاص بر فساد لازم میشود و نه دیت
و بعضی احتمال لزوم قصاص داده اند **فصل** آنکه کسی
خود را از ایامی یا موضع مرتفع بزن برافکند و بر شخص
بافتد و آن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که
اگر افتادن کشته باشد یا قصد کشتن داشته باشد
چندان فعل کشته نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد
قتل نداشته باشد و آن فعل غالباً کشته نباشد شیه
عهد است و دیت بر او لازم میشود و اگر قصد آن شخص
در اصل نداشته باشد و نداند که او در آن موضع

مت

هست حکم خطا دارد و دیت بر عاقل است و بر هر تقدیر این
شخص که خود انداخته اگر بیشتر در خوش هدر است و اگر دیگری
او بیندازد هر دو را ضامن است تفصیل که مذکور شد
باب در حکم اگر اقرار کند که من بجای او را کشته زهر اکبر
چنین باری که بمسئ بر قصد او است ثابت نمیشوند
خلافت که باقرار او ایما او را بعوض میکند بعضی گفته اند
بجود اقرار او را بعوض میتوان کشت و شیخ طوسی رحمه الله
گفته است که صحیحی ندارد و این قسم از هابیان میرسد
نمیشود و او را بعوض نمیکشند اصحاب برای حدیث میگویند
چنانچه گذشت و بعضی گفته اند اگر گوید بجای او را کشته
و حدیث من غالباً کشته است حکم عهده دارد و اگر گوید زهر
میکشد میبیرد که قصد کشتن داشته باشد اگر گوید که قصد
کشتن داشتم باز حکم عهده دارد و الا حکم شیه عهده دارد و اگر
گوید یا سم دیگری میخواستم بکنم بغلط یا سم او کردم حکم خطای
دارد و دیت بر عاقل است **فصل** در حکم آنست که او
سبب شود و کشته شده خود سبب شود و آن چند قسم است
آنکه زهر در طعانی کند و نزد کسی بیاورد و او بخورد

و میسر دوار گرداند که زهر در این طعام کرده و عاقل و معیار
 و دانسته بخورد و بر صاحب زهر کشتن خواهد بود و نه دست
 و اگر نداند که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد اگر کوفته
 او را بغوض میکشند مطلقا و بعضی گفته اند اگر قصد کشتن
 کرده است مطلقا میکشند و اگر قصد کشتن نکرده است و آن
 مقدار زهر غالباً کشتن است و را میکشند و الا از دست
 بگیرند و اگر زهری در طعام صاحبخانه کرد و رفت و صاحب
 آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا
 بدیت قایل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سابق دارد
 و **ویم** اگر چاه عمیقی بر سر راه کسی کند و او را بختان بخورد
 و بنادانی آن همان در چاه بیفتد و ببرد موجب قصاص است
 موافق مشهور و بعضی گفته اند اگر فسادن در آن چاه غالباً
 سبب هلاک شود یا قصد قتل داشته است حکم قصاص
 و الا ثابت میشود **ویم** اگر کسی جراحتی بر کسی بزند و
 مجروح دولتی زهر داری بر جراحت خود بگذارد و بمیرد
 اگر جراحت کادی بوده و او را از ستمت ارجحیات انداخته
 بوده چاره را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده

و در حق

دولتی بآن جراحت شریک شده و او را کشت است اگر معلوم
 شود که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا بای کشتن او
 شده و او را نتواند قصاص همان جراحت را بگذارد چای
 اگر قصاص توان کرد و او را بدیت آن جراحت را بگیرند و اگر
 نباشد و هر دو مرده باشد میتواند و او را نصف حیت
 بجراحت زننده بدهد و او را بغوض میکشد **ویم**
 آنست که اگر کسی در چاه عمیقی بر سر راه کسی کند
 و او را بختان بخورد و بنادانی آن همان در چاه بیفتد
 و ببرد موجب قصاص است موافق مشهور و بعضی گفته اند
 اگر فسادن در آن چاه غالباً سبب هلاک شود یا قصد قتل
 داشته است حکم قصاص و الا ثابت میشود **ویم** اگر کسی
 جراحتی بر کسی بزند و مجروح دولتی زهر داری بر
 جراحت خود بگذارد و بمیرد اگر جراحت کادی بوده و او
 را از ستمت ارجحیات انداخته بوده چاره را میتوان کشت
 و اگر جراحت کاری نبوده



و میسرود و اگر بدانند که زهر در این طعام کرده و عاقل و معیار
 و دانسته بخورد و بر صاحب زهر کشتن خواهد بود و نه دیت
 و اگر ندانند که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد اگر کوفته
 او را بغوض می کشند مطلقا و بعضی گفته اند اگر قصد کشتن
 کرده است مطلقا می کشند و اگر قصد کشتن نکرده است و آن
 مقدار زهر غالباً کشنده است و را می کشند و الا از دیت
 می گیرند و اگر زهری در طعام صاحبخانه کرد و رفت و چنانچه
 آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا
 بدیت قابل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سابق دارد
ویم اگر چاه عمیقی بر سر راه کسی می کشند و او را بچاه می اندازند
 و بنادانی آن همان در چاه می افتد و می رود و می رسد و می کشد
 موافق مشهور و بعضی گفته اند اگر فادن در آن چاه غالباً
 سبب هلاک شود یا قصد قتل داشت است حکم قصاص
 و الا ثابت می شود **سیم** اگر کسی بر راحتی بر کسی بریزد و
 مجروح دوائی زهر داری بر جراحت خود بگذارد و می میرد
 اگر جراحت کاری بوده و او را از هتق ارجیات انداخته
 بوده جاج را می توان کشت و اگر جراحت کاری نبوده

و در حق

و شکی آن جراحت شکلی شده و او را کشته است اگر معلوم
 شود که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او
 شده و ادبش نباشد قصاص همان جراحت را بگذارد جاج
 اگر قصاص توان کرد و ادبش آن جراحت را بگیرند و اگر
 نباشد هر دو مرده باشد می تواند و ادبش نصف دیت
 جراحت زننده بدهد و او را بغوض می کشند **ویم**
 آنست که حیوانی با او در قتل شرکت می شود و آن نیز خنجر
 قسم است **اول** آنکه او را بدینا نکند و ماله او را نکند
 پیش از آنکه آب برسد در صورت خلاف بعضی قصاص
 قابل شده اند و بعضی بجهت و اقل و یا قوی تر است و اگر
 ماله دهان کشنده باشد او را دهنه بر دهان ماله می کشند
 اتفاقاً قصاص می توان کرد **دوم** آنکه کسی را بجز شیر و زرد
 بیفکند که نتواند از آن کجایت و او را بکشد یا سنگ در نزد
 او بر او حمله دهد و او را ببرد و مشهور است که قصاص می کشند
 کرد و بعضی بدیت قابل شده اند و اول او بجهت **سیم**
 اگر ماری بدارد بر بدن کسی که او را بگزاید یا مانع کجایت او
 شود تا مار او را بگزاید یا ماری را بیندازد بجانب او و او را

بگردد و با کشتن شود و رقی اول اتفاقا قصاص می
کرد و در شق دیگر با بر شهر و قوی **چهارم** اگر جراحی بر
بزند و در نه یا کز نه اند شیر یا مار را را نیز بکشد و هر دو
جراحی میسور اگر کز کند که اگر دیت از ویکر بکشد
دیت میگیرد و اگر قصاص کند و از نصف دیت بدارد
میدهند و کز اند همین حکم دارد اگر از دونه شرک بکشد
در کشتن بده اگر خواهند بده را عوض بکشند و نصف دیت
آن بده را از او بگیرند و یا قایم غلام میروند **پنجم**
اگر دیش را بپند و در بیای که در اتحاد در مکان بسیار
و بپندارد و او را در نه هلاک کند شهرت که او را قصاص
نمیوان کرد و می باید دیت بدهد و بعضی گفتند قتال
قصاص دارد **ششم** آنست که انسانی با او در قتل
با او شرک می نمود و آن نیز بر چند قسم است **اول** اگر یکی
که قوی و او دخل باشد و قتل با او شرک نمود مثل اگر مرد
پا بکشد و دیگری را بپاید و شخصی را در آن افکند و بگوید
در این صورت قاتل آن کسی است که او را بپاید و از آنکه خبر
کنند چاه چیزی لازم نشود و همچین اگر شخصی را

از مری

از بپندی بر بر اندازد و در میان راه کشتی را بشنید **پنجم**
کند قاتل آن کسی است که او را بشنید زده هر چند اگر او شر
قی زدا و افتادین ببرد **دوم** اگر شخصی کسی را بکشد
و دیگری او را بکشد و شخصی دیگر نظر با و کشته شود کشت
چنانچه ظاهر درایت و قول بعضی از اصحاب است یا دیده با
برای ایشان کند و اگر کسی بسیار و ایشان را خبر کند چنانچه
ظاهر کلام بعضی از علماء است که اندا که کشته است بکشد
و اگر نگاه داشتند در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه
رو را حبس کرد تا کشته شد و اگر نگاه میکرد دیدهایش را کور
میکند **سوم** کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی چند صورت
موقوف در رد **اول** اگر با قاعه قاتل باشد آزادی را
امر کند کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر کشته شد
میشود زیرا که در خون فقیه نیاید و اگر بکشد او را میکشند
و امر کنند را در زندان حبس میکنند تا بمیرد **دوم** اگر با
طفل غیر محرم یا دیوانه باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده شود
آنست که امر کند را بکشد و بر او موجبی نیست قاتل
از آن مواضع است که سبب قوی تر است از باشد **چهارم**

سی

اگر مامور طفل بالغ باشد و اگر د باشد و میز باشد و نیک
 و حلال و حرام را از لطف خود در این صورت مشهور است که هیچ
 یک از امور را در قصاص نیست و عاقل طفل میباید در
 پورته مقول برهند و در این شق اقرار نادره دیگر هست
 شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سال تمام باشد
 او را قصاص میکنند و اگر کمتر را حبس عقید میکنند این باب
 و شیخ مفید رجحان میدهد که اگر کودک قدش پنج شتر باشد
 او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند احتمال قصاص او را دارد
 دادن او داده اند و بنا بر قول مشهور و درست که کودک را
 قهر و آزار را حبس نمیدانند و اگر **چشم** اگر مامور غلام کند
 میز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچ یک نیست و غلام را
 بیدکی میکنند و در مقول بعد رجحانیت او و آقا را حبس
 نمیدانند و اگر غلام طفل غیر میز باشد آقا را میکشد
 و بعضی گفته اند دریت بر آقا لازم شود **چشم** اگر مامور
 بالغ باشد از بعضی روایات ظاهر میشود که مطلقا آقا را میکشد
 که فرموده اند که غلام آدمی را از بابت شمشیر و تازیانه آتش
 و مشهور است که غلام را عیوض میکنند و آقا را حبس میکنند

تا در زندان حبس و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت
 کرده است که غلام خود را میکشد تن مردم کند آقا را
 میکشد و غلام را حبس میکنند و آقا را عادت
 و آقا را حبس میکنند **چشم** اگر کسی بگوید که میکشد
 و اگر کسی ترا میکشد در ایضا و طایفه نیست که او را میکشد
 هر چند که گفته شود و اگر میکشد اگر گفته اند که هر چند بگوید
 اما چون باذن او کرده است او را در عیوض نمیکشد
 و بعضی گفته اند او را در عیوض میتوان کشت و بنا
 بر مشهور که میکشد بعضی گفته اند دیت نیز ساقط است
 و شد شکل است **چشم** اگر کسی را میکشد خود
 را میکشد اشترک است که اگر مامور صبی غیر میز یا دیوانه
 آقا را قصاص میکنند زیرا که میاشد و اینها ضعیف است
 و اگر صبی قهر بالغ باشد بر آقا چیزی نیست اگر آقا را
 باشد و بعضی گفته اند که اگر او را اگر کرده باشد که اگر
 خود را میکشد تن ترا میکشد و درین شق خلافت بعضی
 گفته اند آقا را میکشد مطلقا و بعضی گفته اند که میکشد
 و بعضی گفته اند که اگر میکشد و اگر او را میکشد و اگر او را میکشد
 خود بزن و اگر تنی من بزنم تو میز خود را میکشد بدو

دیت نانی و میکشد و بعضی گفته اند

تهدید کند مثل آنکه بگوید این کار در یکم خود بزن و آنرا
ترا بمقراض بزن ریزه میکنم در این صورت اگر بجای می آید
و او را میکشد و این مسئله نیز در رعایت اشکالت **فصل ششم**
اگر دو کواه کواح بدهند که تان شخص فلان مرد را کشت
و وارث بکشد ایشان نیز دجالم باید و طلاق قصاص کند
و بجای کالم او را بکشد و بعد از آن سلوم شود که کواح دروغ
داده اند قصاص تعلق بکواهان دارد اگر وارث داند
که ایشان دروغ نمیگویند و قصاص کند قصاص تعلق
بوارث دارد **فصل هفتم** اگر دو کس بر جراحت زنند
و هر دو سرایت کنند و او را کشتند مرد و قاتلند و کشت
مرد و خواهد شد انشاء الله و اگر یکی مندرج شود بر دیگری
و دیگری سرایت کند و او را بکشد آنکه جراحت مندرج
شده قصاص جراحت یا دیت جراحت است و سبب گیرند
و او را میکشند و آنکه جراحت سرایت کرده است
میخواهند کشت اما خلافت که دیت جراحت او را با
بیت دهند و او را میکشند یا نمیدهند **فصل هشتم**
هرگاه یک کس چند جراحت بر کسی زند و سرایت کند

و اگر

و او بمیرد و اگر موجب دیت باشد خلافت دیت در آنکه
دیت نفس را نمیدهند و دیت جراحتها را قطع میشود
و اگر موجب قصاص باشند در آن سه قول است **قول اول**
اگر قصاص جراحتها را میکشد و آخر او را میکشد مثل
آنکه دیش را و گوش را و پیش را بریده و او مرده باشد
از آن او را کشته این اعضا را قطع میکنند و بعد از آن
او را میکشند **قول دوم** اگر ضعیف تره قوی تر خصل
میشود و قصاصها را قطع میشود و اگر کردن نیز میزند
فصل سوم آنکه اگر چه یک جراحت شده است قصاص میزند
میشود مثل آنکه یک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها
و پاها را قطع کرد و مرد میزند کردنش را نیز میزند
و آنها را قطع میزند و اگر بچند فعل کرده همه را بچند
مثل آنکه اول چشمها را بکشد و بعد از آن گوشها را
برید پس زبانش را برید پس دستها و پاها را
برید و وارث نیز چنین میکند و اگر نمره کردنش را نیز میزند
و این قول شهر و قوی است **فصل چهارم** در بیان
احکام اشتراک جنایات و در آن چند مقصد است

اول هرگاه چند نفر بکشتن خواهی بر او حریفی
که معلوم باشد که حریف به دخل در کشتن داشته باشد و او را
بگیرند و از نام بر او اندازند یا بدیدار اندازند یا بر سر
در کلو بکشد و به کشتن تا ببرد قصاص قتل بکشد
اما اگر یکی کوشش را برید و باقی بر او بخیزد و نتواند
بر آنکه کوشش بریده همان قصاص کوشش است و بر آنها
قصاص نفس و وارث که ولی خواست اگر بدیت
راضی شود از هر یک بدیت بگیرند اگر ده کس کشته باشند
از هر یک یک بدیت بگیرند و اگر خواهند قصاص کنند می‌توانند
همه را بکشند اما بدیت زیاده از یک کسی را می‌بهره
قائلان می‌باید بدهند مثل آنکه ده کس باشند نه بدیت
می‌باید بدهد و آن نه بدیت میان ورشده نفرات است
قسمت می‌شود و وارث هر یک ده یکم جوخ را می‌برد
و اگر یک کس را بکشند یک بدیت را بوارثان کشته
می‌دهد و بزارنه قائل زند بگیرند از هر یک یک بدیت
و بر و نقصانی وارد نمی‌شود و اگر ده کس را بکشند هر یک
از وارث دو قتل نه ده یک می‌دهد و از هشت نفر کشته

هشت

هشت ده یک می‌گیرند و یک بدیت تمام از کسی او می‌رود اگر
بعضی نفر را بکشند چهار بدیت از خود می‌دهد و نیم بدیت را از
زندها بگیرد و همچنین اگر چند نفر دست بر روی کارد
بگذارند هر زو بکشد و دست کسی را جدا کند اگر بدیت
بگیرند از هر یک یک بدیت بگیرند که نصف بدیت دمی باشد
و اگر خواهد دست همه را می‌برد و زیاده بر بدیت یک بدیت
را می‌دهد با ایشان و اگر دست یکی را بر تفاوت بپاشد
از آنها بگیرد و با او می‌دهد مثل آنکه ده کس دست او را بریدند
و او دست یک کس را برید و وثقت بدیت دست بگیرد
و از کسی او چیزی نمی‌برد و اگر دست دو تا را برید یک بدیت
دست از خود می‌دهد و هم هرگاه دوزن از او کشته
در کشتن یکم در شریک شوند می‌تواند هر دو را بکشد و چیزی
نهد برای آنکه بدیت زن نصف بدیت مرد است اگر
زیاده از دوزن گیرد را کشته باشد می‌تواند همه را بکشد
و تفاوت بدیت را بدهد و همچنین اگر چند کس را کافره
ذمی سلمانی را کشته باشد همه را می‌تواند کشت و تفاوت
قیمت یا بدیت همه را با بدیت مرد آزاد حساب می‌کنند

با همه در دوزن و کافره و ذمی
نصف بدیت است

چند

اگر قیمت بادیت مجموع زیاده از دیت مرد آزاد باشد زیاده
 میدهد **م** هرگاه مردی و زنی ترکی شوند کشتن مردی
 اگر دیت گیرد و ارث هر یک نصف دیت را میدهند و اگر
 هر دو را بکشند و ارث نصف دیت میدهد و ششهور است
 که نصف دیت را بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 و بعضی گفته اند که بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 میدهد بنا بر شهور و بعضی گفته اند نصف دیت خود را میدهد
 و هر چه که رد باید کرد کفایت اول رد را میدهند و بعد از آن
 استیفای قصاص میکنند **م** هرگاه بنده و آزادی ترکی
 شوند کشتن مرد آزادی و ارث هر دو را میدهند و اگر غلام
 بکشد پس نصف دیت بپوشد و آزاد را میدهد و اما اگر غلام
 نقش بکشد نصف دیت بپوشد و آزاد را میدهد و اما بعد
 دیت مرد و اگر نقش زیاده از دیت مرد باشد زیادتی را
 اعتبار نمیکند و نصف دیت آزاد را باقی میدهد و اگر اختیار
 کشتن آزاد کند و بنده را نکند نصف دیت آزاد را بپوشد
 او میدهد و اما غلام را میدهد اگر کمتر از نصف دیت آزاد
 باشد نصف دیت آزاد را میدهد و اگر کمتر از قیمت غلام باشد

و اگر مرد را کشتند نصف دیت
 مرد را بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد

نیت

مرد

و در صورت اول زیادتی که بوارث داده اگر کسی را بکشد
 و اگر اختیاری کشتن بنده تنها بکشد و قیمتش بقدر نصف دیت
 باشد یا کمتر یا تا چیزی که لازم نمیشود و و ارث از آن نصف
 نصف دیت بپوشد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد باشد
 زیادتی را باقی میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت
 آزاد باشد که آنرا باقی میدهد و بقدر نصف دیت میدهد
 و اگر اختیاری کشتن بپوشد و آزاد نصف دیت را میدهد
 و اما قای غلام قیمت غلام را میدهد و اگر زیاده از نصف دیت
 نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد و اگر کشتن
 را اختیاری شود و اما ارث بقدر جنایت از غلام مالکیت غلام
 شود که به بندگی بپوشد و در سند اقرار بکوهت که ذکر
 آنها موجب تطویل است **م** هرگاه غلامی و زنی
 ترکی شوند و کشتن مردی اگر دیت مرد را بپوشد
 بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 نمیدهد اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد نباشد
 و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهد تا نصف دیت
 و زیاده از نصف دیت را میدهد و اگر کمتر از نصف دیت

و اما قای غلام قیمت غلام را میدهد و اگر زیاده از نصف دیت
 نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد و اگر کشتن

میدهد

غلام را به بندگی میخوانند گوشت مکر اگر قیمتش زیاد از
 نصف و بیشتر باشد که زیاد را با تا میدهند اگر
 غلام را بکشند پس اگر قیمتش بقدر نصف دیت یکسوم
 باشد چیزی با تا میدهند و اگر زیاد باشد زیاد را
 میدهند تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را میدهند
فصل چهارم در بیان شرایط قصاص است و در آن
 پنج شرط **اول** مساوی بود در آزادی یا بندگی
 و در آن چند مقصد است **دوم** در قلع و عرد آزاد
 بعوض میکشند و بعوض زن آزاد میکشند اما بشرط
 که ورثه زن نصف دیت را بدهد و ورثه مرد و زن آزاد
 را بعوض زن آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد میکشند
 و مشهور است که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت است
 را نمیکشند و در وایتی وارد شده است که تفاوت است
 میکشند از مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما
 گویند اصح این قابل نذر است **سوم** در دیت اعضا
 مرد و زن مساویند تا بثلث دیت کل برسد چون
 دیت عضو بثلث رسید یا زیاد دیت عضو زن

مرد آزاد

نصف

نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر انگشت
 زنی را ببرد و بیشتر میدهد اگر دو انگشت زن را ببرد
 بیشتر میدهد و اگر سه انگشت زن را ببرد بیشتر میدهد
 و اگر چهار انگشت زن را ببرد بیشتر میدهد برای آنکه
 بثلث دیت رسیده و در مرد چهل شتر است و در زن
 شتر است **چهارم** غلام را بعوض غلام کنیز را بعوض
 کنیز میکشند و همچنین کنیز را بعوض غلام غلام را بعوض
 کنیز میکشند اگر قیمت قابل مساوی قیمت مقول باشد
 یا کمتر باشد و اگر قیمت قابل زیاد باشد یعنی کمتر از قصاص
 کردن مشروط است با تفاوت قیمت را با تا میدهند و آسیا
 قصاص با آفتاب مقول است اگر قصاص کنیز یا شتر بخوبی
 کند که ورثه او اگر دیت طلب کند غلام بدهد و غلام
 اگر قیمت غلام قابل و مقول مساوی باشد آفتاب مقول
 میتواند او را به بندگی بگیرد و اگر آفتاب قابل قیمت غلام مقول
 را بدهد اکثر گفته اند تکلیف نمیتواند کرد بدون رضای آفتاب
 مقول اشکال دارد و اگر قیمت قابل زیاد باشد قیمت
 مقول آفتاب او به بندگی میتواند گرفت مثل مقول قیمت

بقولمان باشد و قائل قیمت ده تومان باشد نصف قائل را
 به بندی یکمیرد و نصف دیگر از قائل خواهد بود اگر
 قیمت قائل کمتر از مقول باشد همان غلام را قصاص میکنند
 کرد و زیاد قائل را قائل غلام نمیکند اینها در صورت
 که عداکت باشد و اگر بخلاف آنست قائل اختیار
 دارد اگر میخواهد غلام را میدهد و اگر نخواهد قیمت غلام
 مقول را میدهد و گفته اند اگر قیمت غلام قائل کمتر از
 قیمت قائل میدهد و اگر قیمت مقول کمتر از قیمت مقول
 میدهد و اگر قیمت قائل زیاد از قیمت مقول است بقدر
 قیمت مقول از قائل مولای قائل میدهد و زیادتی
 از قائل قائل خواهد بود و چون بعضی از اخبار دلالت
 میکند بر آنکه مطلقا قیمت قائل و مقول را اعتبار کنند
 از برای مولای قائل و مولای مقول است و احوط است
 و نسبت مولای مقول احوط آنست که زیاده از اقل آنست
 را بگیرند و کلام اصحاب درین مثل تشویش بسیار دارد
حکم اگر شخصی دو غلام داشته باشد و یک غلام
 دیگری را بکشد اما اگر نخواهد قصاص میکند و بعضی

عتبار دارد که اگر در میان قیمت نقد

میکند و اگر نخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را
 بکشد اگر وارث خواهند میکشد و او را اگر خواهد می بخشند
حکم اگر بنده آزادی را بکشد عداوت را بخواهد می بخشند
 کشت و وارث می بخشند میان آنکه او را بکشد یا به بندی
 بگیرند بنا بر مشهور و اقوی و بعضی گفته اند به رضای آقا
 به بندی نمیتواند گرفت و اگر غلامی بخواهی کند آزادی را
 عدا بخرج میتواند که او را همان بخواست بکشد اگر قصاص
 باشد و اگر بیت طلب کند مولای بیت آن بخواست را
 بدهد و بعضی گفته اند اگر بیت کمتر از قیمت غلام است و یا
 میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر مولای بیت بدهد
 اگر بیت جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را به بندی
 نمیکرد و اگر خواهد بگوید غلام را بفر و شد و بقدر دین
 برسد و بقیه را آقا خواهد بود و اگر کشتن یا بخواست
 کردن بخلاف آنست اما بخواست میان آنکه دین را بدهد
 یا غلام را بدهد بقدر دین و آنکه گفته اند اگر بیت کمتر
 از قیمت غلام است دین را میدهد و الا قیمت غلام را
 میدهد و زیادتی دین بر او لازم نیست و احوط است

نه بقدر دین را بگیرد و بقیه

که اگر اول غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند درین
 صورت تمام غلام را میگرد و تمام قیمتش را در هر دو صورت
 اگر جنایت مستوجب نیت باشد غلام را بکشد و اگر در او
 جنایت را بیکدیگر مثل آنکه یکدیگرست غلام را ببرد غلام از آن
 و نصف قیمت را بیکدیگر و اگر جنایت مستوجب نیت را در او
 بکشد مثل آنکه یکدیگرست یک کس ببرد و دیگری دست بکشد
 را ببرد اگر کتف انداخته غلام را بکشد و اگر بکشد
 قیمت میگرد **در شرط دوم** در قصاص آنست که قاتل مقتول
 در دین مساوی باشند و درین باب چند مطلب است
اول بدانکه مسلمانان عوض کافی نمیکشند خواه کافر جزیره
 یا در امان مسلمان یا نباشد یا حری باشد اگر جزیره ده را بکشد
 که از مسلمان یا غیر مسلمان یا کفران باشد حکم شرع او را
 تعزیر میکند و دیت ذمی میدهد چنانچه بگوید که خواهد شد
 و اگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان بکشد میان علما
 خلافت بعضی گفته اند که او را میکشند و قصاص بعد از آنکه
 داریت کافر تفاوت دیت مسلمان ذمی را بوار است
 بدهد و بعضی گفته اند که امام او را بحد میکشد که فساد

و بعضی گفته اند که در هر دو وجه
 و از هر یک نصف قیمت میگرد

در دین

در زمین میکند نه بقصاص تفاوت دیت نمیکند و بعضی
 گفته اند مطلقا او را نمیکشند بلکه تعزیر میکند و دیت ذمی
 میگرد و هر دو ذمی را بوض مرد ذمی وزن ذمیه را میکشند
 و اگر مقتول زن باشد نصف ذمی را او زن مرد میدهد و
 قاتل وزن ذمیه را بوض مرد ذمی وزن ذمیه را میکشند
 و اگر بوض مرد بکشد چیزی و زن بکشد چیزی بچند
 مسلمان کشت **دوم** اگر کافر ذمی مسلمان را بکشد عدا
 اشتراکت که او را و مالش را بوزن مقتول میدهد و اگر
 خواهد او را میکشد بر خصم امام و اگر خواهد بر بک
 میگرد و فرزندانش را بالغ و را بن بر بندگی میگرد
 و بعضی گفته اند فرزندانش را ببنده میگرد و مالی از
 قوتی نیست و بعضی گفته اند او را ببنده میگرد و مالش را از آن
 خواهد بود و اگر او را بکشد مالش را نمیگرد و بدل آن مال
 معین که هفتین باب وارد شده است که او را و مالش را
 بوزن میدهد اگر خواهد او را میکشد و اگر خواهد ببنده
 میگرد و فرزندانش را در حد دیت ذکر نشده و اگر بوزن
 کشتن مسلمان شود او را میخوان کشت و اسلام با نفع نقل او

دیت

مسئله

نمی شود یا او را می کشند یا دیت از او بگیرند و مخرج اموال
و اولاد او نمیشوند اما او را به بندگی نمیتوان گرفت اگر
بعد از آنکه او را به بندگی گرفتند مسلمان بنده کی و بر طرف
نمی شود اینها هم در صورتیست که مسلمان از او گرفته باشد که
بخطا کشته باشد شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مالی دارد
دیت را از مال او بگیرند و اگر مالی ندارد اما عیال دارد
دیت را از پست لاله میدهند زیرا که ایشان را بمنزله بندگان
اما مندر جز به امام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است
که در خطا دیت را از عاقله او بگیرند و این را در هر کشته است
دیت را مطلقا امام علیه السلام میدهند خواه عاقل باشد خواه
و خواه نه **مخالف** **کد** که در شبیه عذاب اهل بیت است که دیت
را از مال ذمی بگیرند **سیم** اگر کسی که فروگیرند و مسلمان
شود او را بعبوض نمیکشند و اگر کشته شده از اهل ذمیه
باشد دیت او را میدهند **چهارم** اگر ولد از ناسلمان
طال زاده بکشد مشهور است که اگر پیش از بلوغ شدن
ولد از ناسلمان باشد او را بعبوض نمیکشند و طاهر کلام ایشان است
که دیت هم ندارد و اگر بعد از بلوغ ولد از ناسلمان باشد

نمود

اورا

او را بکشد مشهور است که او را بعبوض نمیکشند و بعضی گویند
حکم کافر دارد و حلال زاده را بعبوض او نمیکشند **پنجم**
اگر کافری ذمی مسلمان را کمر ترش کند یا بکشد گفته اند
او را بکشد در عبوض و اگر مسلمان مرتد را بکشد قصاص
نمیکشند اجماعا و در دیت خلافت پیشوایان است که دیت
هم ندارد و اگر مرتد ذمی را بکشد خلاف است که آیا او
بعبوض نمیکشند یا نه **و سید اشکالی در رد **ششم****
اگر کسی را که قصاص بر او واجب شده باشد غیر و ارساق
بدون او بکشد مشهور است که او را بعبوض نمیتوان کشت
و اگر کسی که بر او قتل واجب شده باشد بیهوش و لایط و غیره
امام یا حاکم شرع او را بکشد تا مشرقی هر دیت اما بر قصاص
و دیت نیست **شود **دیم**** در قصاص آنست که قاتل پدر
مقتول یا شوهر زن چند مثل است **اول** آنکه اگر
شخصی فرزند خود را بکشد پدر را بعبوض فرزند نمیکشند
هر چند بعد کشته باشد بلکه واجب است که اگر عدد کشته را
کفاره قتل خطا و دیت بدهد و کشته را جدا دیری
را نیز بعبوض فرزند نمیکشند و فرقی نیست میان آنکه

اول

عدم دیت با بر و نه بهر حکم
شیخ او را فرزند نمیکند و اگر بکشد
کفاره قتل می دیت

مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعضی پدر میکشد
و مادر را بعضی فرزند و فرزند را بعضی مادر میکشد
و اینچنین است و جدات پدر را بعضی فرزند زاده و
فرزند زاده را بعضی ایشان میکشد و سایر خویشانی
را بعضی میکشد و میکشد **دوم** هرگاه پدر کسی زن
خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد آیا فرزند طلب
قصاص مادر از پدر میتواند کرد خلافت و مشهور
میان علما آنست که نمیتواند کرد و دیت میتواند گرفت
و بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد **سوم** هرگاه دو
فرزند بی سادت بوده باشند یکی مادر را بکشد و دیگری
را فرزند دیگری را بکشد است میتواند که پدر کشته را
بکشد و پدر کشته نیز مادر کشته را میتواند کشته و اگر زن
شود میان ایشان که هر یک خواهند بیشتر میکشد حاکم
شرح قرعه میزند با سم هر یک که بیرون آید دیگر را میکشد
بعد از آن در نه فرزند مقتول او را میکشد **چهارم**
در قصاص آنست که قاتل کامل العقل باشد و در آن چند
سند است **اول** اگر دیوانه عاقل یا دیوانه را بکشد

او را بعضی نمیکشد بلکه دیت از عاقل او میگیرند و اگر
در حالت عقل میکشد و بعد از آن دیوانه شود او را نمی
دوم اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ یا
و خواه کودک او را بعضی نمیکشد بلکه دیت از عاقل
او میگیرند و بعضی گفته اند اگر طفل ده سال تمام باشد
او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند اگر قاتل پنج ستر
باشد او را قصاص میکنند و این دو قول میان متأخرین
متروک است **سوم** اگر بالغ طفل نابالغ را بکشد میتوان
میاد علیاً آنست که او را بعضی میتوان کشته و البتة
رحمة الله قایل شده است که او را نمیکشد و دیت از او
میگیرند **چهارم** هرگاه عاقل دیوانه را بکشد اگر دیوانه
قصد او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده
خونش را حذر است نه قصاص لازم میشود نه دیت
و روایت معتبری نقل شده است که در صورت دیت
را از بیت المال میدهند و اگر بی سبب او را کشته اگر بعد
کشته باشد یا بشهر عدا او را نمیکشد و دیت از مال
او میگیرند و اگر بخبطا کشته است دیت بر عاقل او است

چشم اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد
 بخوبی که اگر مست نمی بود مستحق قصاص می شد خلافت آن
 اکثر گفته اند که قصاص می توان کرد و بعضی گفته اند دیت
 می گیرند و اگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد و در شب
 یا دوانی که باعث می شود او میانه باشد با و داده باشند
 و بنادانی خورده باشد یا بجز شراب در کلوی او
 ریخته باشد در آن صورت ظاهرش آنست که قصاص
 نباشد **ششم** اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص
 نیست و دیت در مال اوست و بعضی گفته اند دیت بر عاقله
 اوست **هفتم** مشهور میان متأخرین علما آنست
 که کور حکم میا دارد در قتل عمد و خطا و جرم از علما قایل
 شده اند که عمد کور نیز حکم خطا دارد و بعضی روایات
 وارد شده است که دیت را از عاقله می گیرند در سه سال
 و اگر عاقله نداشته باشد دیت را از مال او می گیرند در
 سه سال و در روایت دیگر وارد شده است که از مال او
 می گیرند و اگر نداشته باشد امام علیه السلام می دهد از
 پخت المال **هشتم** در قصاص آنست که خوشی بحسب

شرع

شرع محفوظ باشد و قتل بر او واجب شده باشد پس
 اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی که زانی او ثابت
 شده باشد و سختی قتل شده باشد در عوض او را نمی کشند
 و همچنین قصاص نمی سازند بر کسی که قصاص
 بر او لازم شده در جراحتی و او قصاص نکند
 و بسبب آن می رود مثل آنکه دست کسی را ببرد دست او را
 بعوض ببردند و هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا
 مرد یا آنکه حد دنیا یا غیر آن برزدند و او مرد را بکشد
 قصاص نمی سازند **نهم** در بیان دعوی قتل
 است و آنچه قتل آن ثابت شود و در آن دعوی قصد است
اول در بیان مدعی و کیفیت دعوی است شرط است
 در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد در وقت دعوی
 و آنکه دعوی به کسی کند که صد و فاعل او ممکن باشد
 پس اگر دعوی بر کسی کند که صد و معلوم باشد که در
 وقت کشیدن مقول در آن محل نبوده دعوی او
 را نمی شنوند مثلاً آنکه و همچنین اگر دعوی کند اجتماع
 جماعتی را بر قتل کسی که اجتماع ایشان بر آن امر

و صل

ممکن نباشد نمی شنوند مثل آنکه گوید که هیچ محل شهر جمع
 و او را کشند و اگر از این دعوی برگردد و بگوید نه
 جمع شدند و او را کشند مشهور است که می شنوند
 بعضی شرط میداند که می باید دعوی فصل و محرم باشد
 پس اگر دعوی کند که میداند که فلان شخص پدر مرا کشید
 و قید نام بعد گفته است یا بینه عهد یا بخط نمی شنوند
 دعوی او را و بعضی گفته اند می شنوند و دیت میگیرند
 اگر چنین ثابت شود و اگر گوید که میداند که او بعد گفته
 اما میداند که شریک داشت یا نه بعضی گفته اند بعد از
 امر صلح میکنند بر مقداری از دیت و همچنین خلاص
 در آنکه اگر دعوی کند که یکی از این دو نفر پدر مرا کشید
 یا یکی از این ده نفر کشند بعضی گفته اند دعوی این طلب
 و بعضی گفته اند می شنوند و میخوانند هر یک را قسم دادند
 گواه بگذرانند که گواهان نیز چنین محل گواهی دهند
 برای آنکه اگر بشود نزد لوث ثابت میشود برای
 یک که برگردد و وارث دعوی یکی مخصوص میکند قسم
 خواهد بود چنانچه افشاء الله بگو خواهد شد و شرط

دگر

دگر است که دعوی او شامل بر تمام نباشد مثل آنکه او را
 دعوی کند که زید شهبانی پدر مرا کشید یا زید شریک
 است مشهور است که دعوی اول و دوم هیچیک نمی شنوند
 و بعضی گفته اند اگر دویم تصدیق او کند و بگوید می شناسم
 می شنوند و اگر اول تصدیق کند و او برگردد بدعوی اول
 بعضی گفته اند می شنوند و اگر هر دو اقرار کنند و بعضی گفته اند
 هر یک را که او تصدیق کند بر او لازم میشود و بعضی احوال
 داده اند که قصاص از هر دو ساقط شود و هر یک نصف
 دیت لازم شود و اگر دعوی همه کنند و بعد از آن برگردد
 و بگوید شریک بود یا خطا بود مشهور است که میگوید
 و باید اثبات کند **مقصود دوم** در آنچه دعوی قتل
 بآن ثابت میشود آن سه چیز است **اول** اقرار قاتل یا آنکه
 کشنده است او را و اکثر علماء را اعتقاد است که یک مرتبه اقرار
 کافیت و بعضی گفته اند بدو مرتبه ثابت شود و شرط است
 که اقرار کننده بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل
 نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر نجس یا مجنون
 و شکجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر مبدع اقرار کند اعتبار

پس هر گاه که در دنیا او را شهادت

ندارد چون حق با او تعلق دارد و اگر امانت دهد بکند یا نه
 و اگر امانت قرار کند چیزی که موجب قصاص است در حق نبوده
 اعتبار ندارد و اگر اقرار کند با امری که موجب بیت باشد
 میشود و هر چند بنده قرار کند و تعلق بگیرد بقرینه بند
 موافق بر مشهور و اگر سفیه که اموال خود را ضایع کند یا کسی که
 قرض بسیار بمرسانیده باشد که زیاده از اموالش باشد و باطل
 شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش و اگر اقرار
 اقرار بقصاص کند ثابت میشود و اگر اقرار کند بوجوب بیت
 اگر گفته اند ثابت میشود اما با قرض خواهان و غرضش بیک
 شریک نمیشود بعد از ادای قرضها اگر مالی بمرسانیده
 و اگر کسی اقرار کند که من او را بعد گشتم و دیگری اقرار کند که
 من او را بچط گشتم و ارث مخیر است میان هر دو و هر یک
 را که اختیار کند دعوی او از دیگری ساقط میشود و اگر یکی
 اقرار کند که من او را بعد گشتم پس دیگری کند که من گشتم
 او نکلته است پس اول اقرار خود برگردد قصاص و بیت
 از هر دو ساقط میشود و امام علی علیه السلام از بیت المال
 دیت را میدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته اند و ارث

اقرار

مخیر است

میراث هر یک که خستیا میکند یک شصت و دوازدهم از دیگری میراث
 و سند مشهور روایت است که از حضرت صادق علیه السلام
 منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 مردی را بخودت آنحضرت آوردند که او را در خرابی زده
 که کار در خون آلودی در دستش و گشته در آن خراب بود
 که در خون خود دست پامیزد حضرت امیر او پرسید
 که چه میگوئی گفت یا امیر المؤمنین من او را گشتم حضرت فرمود
 که هر یک را و بعضی منقول قصاص کنید و را تنای راه که
 او را می بردند که قصاص کند مردی بیعت تمام آمد گفت
 تعجیل نکنید و او را بخودت حضرت برگردانید چون بخت
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند آن مرد دوم گفت والله
 یا امیر المؤمنین او منقول است نکلته من گشتم حضرت
 برد او را گفت چه باعث شد که اقرار بر جان خود کردی
 گفت یا امیر المؤمنین چه میخواستم گفت حال آنکه این کار
 بسیار بر من کواهی میدادند مرا با کار خونین نکلته
 یا شد که خون از او میرفت و من نزد او ایستاده بودم
 از ترس کتک اقرار کردم و من مرد قضایی بودم که گفته



در بهلولی این فرا بکشم و بر او بول گرفت و کار در دست
داخل خراب شدیم که بول کتم ناکا داین گفته دادیم که در خون
خود میطپد بهنجب در او نظر میکردم که این جماعت داخل
خراب شدند و مرا گرفتند حضرت امیر علیه السلام فرمود که در
را برید نیز حضرت امام حسن علیه السلام و به برسد که حکم
در باب اینها چیست چون هر دو را بنزد حسن مجتبی علیه السلام
بردند و قضیه را عرض کردند فرمود که بگویند بحضرت
امیر کبیر صلوات الله علیه که این مرد یکس را گفته و یک شخص
دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات داده و حقهای میفرماید
و من احیاهما فکانتما الحیاة انما سر جمیع یعنی هر که
زنده کرد اند قسما چنانست که زنده گردانیده است
مردم را دست از هر دو باید برداشت و دینت بقول یا
از بیت المال باید داد چون بحضرت امیر علیه السلام عرض
کردند نفوذت حکم آنحضرت نمود و دین را از بیت المال
داد **رویم** که او هست و خلا فی نیت در آنکه بدو عادل
مرد قصاص ثابت میشود و بعضی گفته اند که بگوئی که مرد
زن عادل نیز ثابت میشود قصاص و جمیع اعلما گفته اند

که شهادت

که شهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما دین لازم بود
هر چند بر عهد شهادت داده باشند اما فعلی که موجب است
باشد مثل قتل شهید عمد یا خطایا یا جاهل آنها که در آنها قصاص
نمیباشد و دینت نمیباشد و ما نزد کشتن نتوان یا چرا
که با نذر نرسیده باشد اینها بیکدیگر و دوزن و کیم عادل
و قسم ثابت میشود بنا بر شهر و در شهادت شهود شرط
است که صریح شهادت دهند مثل آنکه بگویند شمشیر بر او
زد و همان زدن مرد یا آنکه بسبب آن چار شد و همان
چاری مرد و اگر در اینصورت قاتل گوید که راست میگویند
که چار شد اما بآن چاری مرد بسبب که مرد بعضی گفته اند
قول او سموع است با قسم و ایضا شرط است که گواهی گوای
بایکدیگر موافق باشد پس اگر گواهی گوید که او را در اول روز
کشت و دیگری گوید در آخر روز یا یکی گوید که در خانه کشت
و دیگری گوید که در بازار کشت یا یکی گوید بخنجر کشت و دیگری
گوید شمشیر کشت ثابت نمیشود و خلافت که در خصوصیت
آیا لوث ثابت نمیشود برای قسام یا نه و اگر کسی شهادت
دهد که دیدیم که او را کشت و دیگری گوید که از او آفرانیدیم



که او را گفته ثابت نشود کشتن اما لو ش تحقیق میشود و اگر یکی
گوید که اقرار کرده که او را گفته ام و دیگری گوید که اقرار کرده
که او را گفته ام این تفریح بعد از اقرار کشتن ثابت میشود
و در نوع کشتن فعل قابل جمع است و اگر یکی گوید که او را
عقد گشت و دیگری گوید او را گشت و بر عهد شهادت
نمیدهند شهور است که فعل ثابت نمیشود اما لو ش تحقیق
میشود و درین باب چند مسئله است **اول**
آنکه اگر دو کس بر دوش کواهی دادند که فلان شخص را
گفته اند پس آن دو کس بر کواهان شهادت دادند که
کواهان او را گفته اند اگر وارث مقول تصدیق کواه
اول کرد بر دوشانی ثابت میشود و اگر تصدیق کرده
دیگر کرد قصاص از هر طرف میشود **دویم** اگر دو کوا
کواهی دهند باین دیگری که او گفته است در این مسئله خلافت
بعضی گفته اند هیچیک را نمیکنند و از هر یک نصف دیت
بگیرند و اگر کواهی بعد یا شهادت دهند و اگر بر خطا
کواهی دهند از عاقل هر یک نصف دیت بگیرند و بعضی
گفته اند وارث بخریت تصدیق هر یک از کواهان

بعضی گفته اند که مقول را گفته است و دو
کواه دیگر کواهی چند

میکنند

که بکنند او را که کواهی برای او داده اند یک شهادت در
اقوال دیگر نیز است و محل شهادت **سیم** هرگاه دو
کواه عادل شهادت دهند بر مردی که شخصی را گفته است
پس مردی دیگر بیاید و بگوید من گفتم او را و این مردی
که کواهان بر او کواهی داده اند یک شهادت در این صورت
میان علم است که وارث میتواند یک شهادت آن کسی را که
بر او کواهی داده اند و آنکه اقرار کرده است نصف دیت
را میدهد بوارث آن شخصی که او را قصاص میکنند و
که او را بگفته که اقرار کرده است که من گفتم او را و سوا
وارث مقول هر دو را بگفته است باید نصف دیت دهد
بوارث آنکه کواه بر او کواهی داده و نمیدهد چیزی بوارث
آنکه اقرار کرده است و اگر بدیت را ضعیف شود از هر یک نصف
دیت بگیرند و این مضمون روایت صحیح است که درین
باب وارد شده است و بعضی قایل شده اند بخریت
وارث میان قصاص هر یک که خواهد **سیم** از آنکه اقرار
بآنما ثابت میشود قسام است یعنی قسمی چند که مدعیان خون
بخورند و بان ثابت کنند خون را و حق تعالی برای او

مشهور

و چیزی بوارث او نمیدهد برای آنکه
اقرار کرده است

در خون مسلمانان و عدم جزای قتل ایشان در
 اول قسم را بر مدعی قرار داده و اگر دکن مدعی علیه خلا
 حکم بموال که اول قسم متوجه مدعی علیه شود اگر گواه نباشد
 و اگر دکن مدعی قسم بخورد و بعضی گفته اند که اگر دکن در
 نکول از قسم کند باز ثابت میشود اما قسام در جایست که
 که لوث باشد یعنی فریض باشد که افاد ظن کند بر صدق
 قول مدعی که اگر لوث نباشد بر او شهادت میسر می آید و خواه که قسم
 متوجه مدعی علیه میشود و بیک قسم دعوی از او ساقط نمیشود
 و اگر قسم را رد کند مدعی قسم بخورد مثل سایر دعاوی دیگر
 مقام چند بحث است **اول** در تحقیق لوث و آن پنج چیز
 مذکور شد امریست که مفید ظن باشد بر بطلان مدعی دعوی
 میکند مثل آنکه یک گواه عادل کو اشی دهد که او کشته است یا
 جمعی از فساد یا کفار یا زنان یا اطفال کو اشی دهند که از
 گفته ایشان ظن قوی بهر سبب که او کشته است یا بهر سبب که او
 تازه کشته شده و کسی جز خون او نمی دردد و نزدیک
 او ایستاده یا نزدیک بکشد یا کشته در خانه جماعتی افت
 شود یا آنکه کشته در میان قبیله یا قلع یا قریه کوچکی یا محله

بحث

یافت شود میان ایشان دشمنی ظاهری بوده باشد
 در حق ایشان لوث خواهد بود یا بر مشهور که اگر لوث
 خون دعوی قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان
 قسم یا نمیتواند کرد برای اثبات دعوی خود یا آنکه
 از دور بر پند که مردی حر حرکت میدهد و بکار می آید
 و چون نزدیک بیاید کشته را بینداید نیز مستوجب
 لوث است یا آنکه بی عادل یا دو عادل شهادت دهند
 که یکی ازین دو شخص او را کشته شد در حق هر یک لوث
 مستحق است که اگر وارث یکی را تعیین کند قسم نمیشود
 یا در دو مجتهدین اگر جماعتی بر آنکه کشته شوند و کشته در
 میان افتاده باشند در وقت مجادله لوث در حق هر یک
 ثابت است و اگر کشته را در میان دو قریه بیابند
 بهر یک که نزدیک است لوث نسبت بآنها مستحق است
 و اگر نسبت بهر دو مساوی باشد نسبت بهر دو لوث
 ثابت است اما بشرط عدولت ظاهری که میان او و او
 بوده باشد و اگر مقتول پیش از مردن بگوید فلان مرا
 ضرب زد موجب لوث نیست یا بر مشهور و بعضی گفته اند

اندولش است و مشهور است که در لوث شرط نیست که اکثر
 جراحی بوده باشد زیرا که حکمت که گشتن بر نفس
 یا فشردن خصیه و امثال اینها بوده باشد و اگر گشته را در
 خانه بیاورد و در آن خانه غلامی بوده باشد یا غلام دیگری
 و وارث یا قاصد بر عهد میبندد غلام را بیکدیگر یا بیکدیگر
 بگیرد اگر غلام دیگری باشد و اگر غلام مقول باشد نیز
 فایده و بعضی از مورطان میگوید و اگر لوث نسبت باهلان
 ثابت شود و یکی از آنها ثابت کند که در وقت گشته شدن
 او در آن خانه نبوده لوث از او ساقط میشود و اگر ثابت
 نتواند که در قسم از او دفع میشود **دریم** در عدد قسم
 است و خلافی نیست در آنکه در دعوی است و خواه
 قسامات و در شهر عد و خطا خلاصه بعضی گویند که
 نیست و پنج قسم است و بعضی گفته اند در اینها پنج قسم است
 این قول بحسب دلیل قوی تر است که بیست و پنج قسم است
 و آنرا نیز احوط دانسته اند و قسام چنانچه گشتن میباشد
 در جراحات اعضا نیز میباشد مثل آنکه دست کسی را ببردند
 و لوث نسبت بکسی حاصل است و گواهیست و مجروح و گویا

لوث نسبت بچهار قسم میشود
 خواه غلام مقول باشد

میکنند

میکنند بر آنکه لوث بر او ثابت شده بقسم نمیتواند ثابت شود
 کرد اما در عدد قسم در اینجا نیز تفاوت نیست و فایده
 عضوی که در شش بر او ثابت آید میباشند حکمش مانند قتل است
 که مطلقا چنانچه قسم است بنا بر یک قول بنا بر قول دیگری در عدد
 چنانچه است و در شهر عد و خطا بیست و پنج و آنچه گفته باشند
 باین نسبت کم میشود پس اگر عضوی را دعوی کنند که عدد بزرگ
 و در آن مثل دیت آدی باشد مثل آنکه زبان او را ببردند
 یا بیچی او را یا هر دو دست او را بریده یا بچنانچه قسم است
 و اگر دعوی میکنند که یک دست او را بریده یا یک چشم او را
 گور کرده و در شش نصف دیت آدی است بیست و پنج قسم
 خواهد بود و او است و علی گفته اند که در اعضا اگر مثل دیت
 آدی باشد مطلقا شش قسم است و هر چه کمتر باشد همین
 نسبت کم میشود چنانچه اگر یک دست را بریده باشد شش قسم
 خواهد بود و این قول قوی و اشهر است **دریم** در این
 کیفیت قسام است و حکمش آنست که هرگاه قریب لوث باشد
 و بر خصوص شخصی دعوی کنند و وارث که فلان شخص
 مورث مرا کشته است و من علم دارم باین و قسم باین میگویم

در

بر این از خویشان و قبیله خود بد قسم می کند و می گوید
قسم یاد میکند که فلان شخص فلان مقول را بگوید که
و اگر دعوی کند چنانچه هر کس می آید خواه وارت خون
باشد و داخل مدعیان باشد و خواه نباشد و اگر چنانچه
نباشد یا باشد و بعضی قبول قسم نکند قسم را بر ایشان
مگر میکند تا چنانچه تمام شود مثل آنکه اگر پست و خج نفر باشد
هر یک را دو قسم یاد میکند و اگر ده نفر باشد هر یک
پنج قسم یاد میکند و در دعوی قتل خطا پست و خج نفر
قسم یاد میکند بنا بر قول اتوی و در اعضا بنا بر قول اتوی
شش نفر و اگر ده نفر باشد هر یک دو قسم یاد میکند
و اگر بزرگتر از ده نفر باشد هر یک سه قسم یاد میکند
و اگر کسی در قسم واقع شود و در وقت که باید تمام کند
و ظاهر علم آنست که در قسم فرق نیست میان آنکه مقول
مرد باشد یا زن باشد و در مرد و چنانچه قسم است و اگر
و مشهور آنست که شرط در قسم آنست که در وقت قسم
و کشته شده را یا نسبتان بخوبی که بیشتر از آن نباشد و اگر
کند که بشمار یک است یا شش یک است یا ده یک است و اگر عهد

کشته

کشته است یا بشمار ده یا بخلاف هرگاه مدعی خویشان و قبیله
آن عدد که می باید از قسم یاد کند مدعی بتواند که در کند
قسم را بر منکر که او و قبیله و عسیر او و جمعی چنانچه سو کند
یا نکند که او را نکند اند و اگر عسیر و قبیله قسم یاد نکند منکر
بشمار چنانچه سو کند یاد کند و اگر خود نکول نماید و قسم یاد کند
و عسیر و خویشان چنانچه سو کند یاد میکند بعضی گفته اند
تا خود سو کند یاد کند اگر چه یک سو کند یا در دعوی
نشود و اگر مطلقا چنانچه قسم یاد کند که باید یاد کرد و اگر
و اقارب او یاد کنند مشهور آنست که دعوی قتل بر
ایشان ثابت شود و بعضی گفته اند میتوان منکر و کند
قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد نکند دعوی او باطل
میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوی ثابت میشود و اگر اکثر
دعوی قتل بر مسلمان دشمن باشد که کافری را کشته است
باید دیت بدهد خلافت که آیا باقسام ثابت می تواند کرد
یا نه و اقل شهر است و آنکه کشتن غلام خود را باقسام
ثابت می تواند کرد و بعضی گفته اند در اینجا که قسم کافی است
و این قول ضعیف است **در سهام** در سایر احکام و نواح

کافیست برای رفع و دفع بعضی کفر

قسامت و در آن چند مطلب است **اول** هرگاه آنها که
 دعوی قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک کس باشند مثل
 آنکه وارث بگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند
 اگر مدعی بگوید که یکی از آنها قسم در عهد کافیت و اگر
 قسم را آنها رد کنند و قوال است بعضی گفته اند بخواه قسم را
 بر آنها قامت بکند و اگر عمل گفته اند که هر یک بخواه قسم یاد
 میکنند **دوم** هرگاه بر دو کس دعوی قتل کنند در یکی
 لوث باشند و دیگری لوث نباشد برای آنکه لوث بر او
 ثابت است بخواه قسم یاد میکند و نسبت شرکت بر او ثلث
 ثابت میشود پس اگر دعوی نموده باشد و قسم یاد کند
 و نخواهد و را بیکشاید که نصف ثبوت او را بدهد و او را
 بکشد و دیگری که لوث در او نیست یک سو کند با و یا در
 ستون داد و اگر او رد کند یک سو کند با و میکند و قتل او
 نیز بقدر شرکت ثابت میشود **سوم** هرگاه وارث خون
 متعدد باشند مثل آنکه مقتول و ویرداشته باشد و لوث
 متحقق باشد مجموع دو پیر یا سایر اقارب مقتول بخواه
 قسم یاد میکنند و در عهد فاکر کی از و پیر غایب باشد

یا باطل

یا باطل باشد و وارث حاضر بالغ اختیار دارد اگر نخواهد
 حصر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر میخواهد خود یا
 اقارب بخواه قسم یاد میکنند و بقدر او ثابت میشود
 و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه
 خود پیر است و میسو کند در عهد یاد خواهد کرد **چهارم**
 هرگاه لوث بر کشتن شخصی متحقق باشد و در ویرداشته
 داشته باشد و بگوید که آن شخص کشته است که لوث دارد
 متحقق است و دیگری بگوید که او کشته است خلاف است
 آیا لوث بر طرف میشود یا باقی است و بنا بر مشهور که
 لوث بر طرف نمیشود پس اول بخواه قسم یاد میکند و نصف
 دیت میکند **پنجم** هرگاه وارث خون بمیرد و وارث
 او در قسامه قائم مقام او است **ششم** خلاف است
 که سهم قتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه
 بعضی گفته اند تا شش روز حبس میکنند اگر در غایت
 نکرده و را رها میکنند و بر این مضمون روایت هست
 و بعضی گفته اند تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند
 تا ناپت نشود حبس نمیکند و بعضی گفته اند اگر کامل شرح

را طبعی بهریده است که او قائل است اورا شش و در حین
میکنند و الا فلا و قول ندارد است که اگر مدعی عوی کند
که کوه دارم و حاضریت تا یکسال حبس میکند و این قول
ضویف است **مفسر** هرگاه گفته در میان باشد مردم
بیایند مانند بازاری که کثرت بسیار در آن باشد
و از هر صنف مردم جمع شوند یا بر سر بلو یا جبری یا بید
جامع یا در بیابانی که نزدیک قریه و شهری نباشد و اینجا
لوث نمیباشد و دیت را امام علیه السلام از بیت المال
مسلمانان میدهد **مسئله** در کیفیت استیفای قصص
است و در آن چند مقصد است **مقصد اول** مشهور این
علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم نباشد پس اگر
وارث خون و قاتل هر دو راضی به دیت بشوند و صلح
کنند بر مالی قصاص ساقط میشود و آنچه صلح کرده اند
لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند و قاتل راضی
نباشد و گوید مرا بعضی کیش را و اجر نمیتوان کرد و دیت
و اگر قاتل گوید دیت میدهم تا وارث راضی نشود
قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته اند در عمد

یک از

یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون خنجر
دارد اگر خواهد قصاص میکند و اگر خواهد دیت بگیرد
و قاتل را اختیار نیست **مقصد دوم** در میان وارث
قصاص و دیت است بدانکه خلافت نیست میان کزن
و شوهر اختیار قصاص یا سایر ورثه نسبی است و اگر
سایر ورثه صلح کند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از
دیت میراث میبرند و در سایر ورثه چهار قول است **اول**
آنکه هر کس که میراث مال ببرد از دیت میبرد و اختیار
دارد **دوم** آنکه مخصوص عصیانست یعنی خویشان پدر
پس برادران و خواهران مادری نه نه اختیار قصاص
دارند و نه از دیت میراث میبرند و همچنین مال و خالو و
عمه و عوی صادری از قصاص و دیت میراث نمیبرند
و بعضی حکم محرم بودن را مخصوص برادران خواهران
مادری دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری کرده اند
زیرا که در ایالت در خصوص ایشان وارد شده است این
قول غالبی از قوی نیست **سوم** آنکه اگر خویشان پدر را
باشند خویشان پدری شما و مادری شما میراث

نداده و قصاص

میراث

نمیشوند چه **چهارم** آنکه ترا مطلقا اختیار قصاص کردن
 عضو کردن نیست و اختیار با مردانست و اگر بدین قرار
 دهند این است میسر است میرند **مقصود** در حکم حد
 و تعدد و ارث است و اگر وارث خون یکس باشد
 خلافت که آیا بدون خضت امام یا حاکم شرع قصاص
 میشود یا نه بعضی گفته اند موقوف بر خضت نیست و بعد
 از ثبوت بدون خضت حاکم شرع قصاص میشود کرد
 و بعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص
 کردن و اگر بگوید حاکم شرع او را تعزیر میکند چه چیزی بر او
 لازم میشود و بعضی گفته اند تعزیر نیز بر او لازم نمیشود و بر
 تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در خضت حاکم شرع
 زیاده از قصاص نیست و این خلاف اکثر فقها در
 وارث واحد اگر داند ناما ظاهر است که در تعدد نیز
 همین خلاف جاریست و دلایل مشترک است و اگر وارث
 خون متعدد باشند و قول است بعضی گفته اند که هر یک را
 جایز است استیفاء قصاص کردن بعد از ثبوت و همان
 است خصه باقی و در آنکه قدر خصه هر یک را از ویت

بدهد

بدهد و قول دیگر آنست که جایز نیست هیچکس را بدون اذن
 دیگران قصاص کردن بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند باید که
 همه ششیر را بگیرند و بر کردن او بزنند یا همه یک شخص بکند یا
 یکی از خود را وکیل کند که او بکشد پس اگر یکی از ورنه بگوید
 اذن دیگران قائل باشد یا ششیر بگوید و در حکم او و
 قول است **اول** آنکه بگوید است اما قصاص نمیتوان کرد
 او را بلکه سایر در خصه خود را از ویت از آن وارث بگیرند
 و بعضی گفته اند که اگر قائل که مقتول شده بگیرند و ورثه
 او از آن وارث که قائل باشند بگیرند و اگر گفته اند میان
 این دو شق بختیروند **دوم** آنست که او را ورثه قائل که
 مقتول نمایند قصاص او میشود و اگر گفتند و باید مقتول
 اول بدهد از ترک مقتول ثانی که قائل اول **مقصود**
 در بیان حکم و ارشاد طفل و غایب است اگر وارث خون
 باشند مثل آنکه مقتول چند پسر دارد بعضی حاضر اند و بعضی
 و بعضی غایب شهوات است که وارث حاضر میتواند استیفاء
 قصاص بکند بشرط آنکه حصه غایب را از ویت ضامن شود
 و بعضی گفته اند باید انتظار بکشد تا آنها حاضر شوند و اگر

را بر زمین قتل است یا بر زمین قتل اول

بعضی یا مطلق باشد یا دایره باشد بعضی گفته اند شرط
 میکند که طفل بالغ شود و دایره عامل شود و بعضی گفته اند
 درین مدت قائل را حبس میکند و اگر وارث پدر یا جد بزرگ
 که هر یک ولی مطلقند باشند باشند بعضی گفته اند ولی میتواند که
 استیفا قضا کند و بعضی گفته اند صلح بر دیت نیز اگر
 مصلحت داند میکند و اگر بالغ عامل در میان دیت باشد
 بعضی گفته اند میتواند قضا کند یا صلح کند و بعضی
 یا دایره از دیت و مثلاً در غایب کانت **مقصود ششم**
 هرگاه وارث متعدد باشد بعضی از آنها دیت گرفتن کنند
 و قائل بر دیت دادن راضی شود یا بمبلغی بر دیت راضی
 کند باز میان علما خلاف است اکثر گفته اند که آنها که بر دیت را
 ندهند قضا می توانند کرد و باید که قدر حصه آنها صلح
 کرده اند از دیت بدهند و بعضی گفته اند که در صورت
 قضا می توان کرد و باید بر دیت راضی شود و بر این
 مضمون احادیث صحیحی است که در کتاب و احوط است
 ولیکن اول شهرت و اگر عفو کند بعضی از دیت و بعضی
 عفو نکند و طلاق قضا کنند مشهور میان علما است که

قصاص می تواند عفو کرد

قصاص

قصاص می تواند کرد اما باید که قصاص آنها که عفو کرده اند از دیت
 بزرگ قائل بدهند و اگر شخصی عفو کرده و قرض بسیار باشد
 باشد مشهور است که ورثه می توانند قضا کنند قضا می کنند
 و اگر خواهند عفو کنند و اگر خواهند دیت بگیرند اگر قائل است
 بدادن دیت و اگر دیت بگیرند آنرا صرف قضا می بقول
 میکنند و بعضی گفته اند که اگر قائل دیت دهد می باید ورثه
 قبول کنند و اگر قضا نکنند مگر اگر ضامن شوند بقدر دیت
 از قرض بقول **المقصود ششم** در بیان حکم نقد بقول است
 اگر یک شخص چندین کس را بکشد بگوید مثل آنکه خانه بر سر
 منهدم سازد یا چه را بجر احی بزند که بیکدیگر میزند و در جمیع
 مقبولین صاحب حق خواهند بود و اگر اتفاق کنند و همه
 یکدیگر استیفا کنند حق خود را هر کس خواهد بود و اگر یکی
 از ایشان بقرعه یا به پیش دستی او را بکشد استیفا او
 شده خواهد بود و در حق دیگران خلافت بعضی گفته اند
 برای هر یک از آنها یک دیت از مال او بگیرند و بعضی
 گفته اند حق شان ساقط میشود و قول اول مشهور است
 و ایضا خلافت که آیا می توانند بعضی طلاق قضا کنند

و بعضی طلب دیت و اگر چندین با بقا کشته بشود یکی بعد از دیگری
 و ارث هر یک را میرسد که طلب قصاص میکنند و خلاف است
 که آیا سابق را نقد می دهند یا نه و بر هر تقدیر اگر کسی بقتل کند
 و او را بکشد بدون رضای دیگران حکمش همانست که در شرع
 سابق مذکور شد و همان خلاف با دران می باشد و مشهور است
 دیگران هر یک تمام دیت را میگیرند **مقتضی ششم** در ادب
 استیفای قصاص است علی گفتم آنکه سنت است که امام یا
 حاکم شرع دو گواه عادل که سابق قصاص را دانند حاضر کنند
 در هنگامی که استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در
 اعضا باشد آنی که بان قصاص میکنند بزه نیاورد باشد
 و در قصاص نفس نیز گفته اند باید که آن محرم نباشد اگر با
 آن شود که یاد کند یا از هم بپاشد و او را غسل نتوان داد
 یا کفن نتوان کرد باید که آنی که بان قصاص میکنند تیز باشد
 و گند نباشد که تعذیب زیادی با و برساند و چند بان
 کند او را کشته باشد و بعضی در اینصورت تجویز آن کنند
 که در دانه تا باید کند تر از حربه تا قاتل نباشد و اول آن خط
 است و مشهور است که در قصاص قتل باید که شمشیر

اورا

اورا کردن بزنند هر چند او بخود کشته باشد مثل اگر غرق
 کرده باشد او را یا سوزانده باشد یا ضرب سنگ یا چوب
 کشته باشد و بعضی گفته اند همان طریق که او کشته شد او را
 میتوان کشت مگر آنکه بخود می کشته باشد یا عجا و او را کشته باشد
 یا شربت در شاق او ریخته باشد تا او مرده باشد که در صورت
 آنکه بگردن زدن میکنند و اگر کشته اند که باید که آن شخص را
 تعیین کنند برای حد زدن و قصاص کردن و از جهت الل
 او را وظیفه بدهد و اگر میت المال نباشد بعضی گفته اند بجز
 او را از قاتل یا جایست کنند و میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه
 برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید که بگذارد بدین خود شتم
 خود را یا دست خود را بر من گذراند که جایز نیست و اگر قصاص
 عضو بدون قصیر قطع کنند او میرد بر او چیزی نیست
 و اگر زن حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد بجز آنکه
 حمل جایز نیست بر او و اتمام حد یا قصاص کردن برای قاتل
 فرزند هر چند حرام زاده باشد **مقتضی ششم** در بیان حکام
 مشرف قیامت و دران چند مسئله است **اول** اگر شخصی
 دست کسی را بر دوش دیگری بگذارد اول است او را

شکل آنکه از بعد از روابط او را کشته باشد

برای اول سیرند و در آن اول برای دوم میکشند و همچنین
 اگر اول گفته باشد کسی را و آخر دست دیگر را بریده باشد
 و از اول و شش را بریده و آخر که شش را بریده باشد **ویم**
 اگر درست کسی را بریده و شش را بریده و بعضی بریده پس
 جراحت مجروح بقول بر است کرده و به این جراحت بر دلو
 را بعضی میکشند و بعضی دست را بریده و با و نمیدهند بنا
 بر مشهور و در مثل اشکالی است **سیم** هرگاه قاتل عمد
 بکشد و بر او دست نیاند تا بمیرد اکثر علماء گفته اند نیست
 از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته باشد از
 خویشان دورتر و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده
 است و بعضی گفته اند مطلقاً دیت نمیکند **چهارم** در دست
 معتبری منقول است که مردی را نزد عمار آوردند که برادر مردی
 کشته بود عمار او را بدست برادر مقتول داد که او را بکشد پس او
 زد و او را تا کمان کرد که او مرده است پس او را یاران او بخانه برد
 و در او رمقی یافتند معالجه کردند تا با صلاح آمد چون از خانه
 بیرون آمد باز برادر مقتول او را گفت که گفت و قاتل بر او
 و من ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را بنزد عمر برد

نزدیک یکبار کشته شد

مکمل

هر حکم کرد که او را بکشد چون بدوش آوردند میگفت این کرمم
 این مرد مرا یکبار کشته است و چون او بر حضرت ابراهیم بن
 علی سلام گذاریدند و بر حال او مطلع شدند فرمود که بر او قاتل
 میکنند تا من بروم و نزد یکی و سبزه را تعلیم او که چون نزد
 آمد فرمود که حکم خدا چنان است که تو گفتی پس حکم است
 فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول برای
 آنچه نسبت با او کرده است پس برادر مقتول او را بکشد و برادر چون
 این را شنید دست از او برداشت و او را بخشید برای آنکه
 نرسید که اگر آنچه نسبت با او کرده است با او بکشد و مضمون
 این روایت اکثر قریبای علماء عمل کرده اند و بعضی این روایت را
 عمل کرده اند بر آنکه وارث او را بغیر طریق قصاص کرده
 باشد چنانچه ظاهر روایت است که تقدیر چوب برود بود که کمان
 خود را بکشته بود پس اگر شمشیر بر کون او زده باشد و کاری
 نینداخته باشد این حکم ندارد و او را میتوان کشت **پنجم**
 در روایت معتبری از حضرت صادق علیه السلام منقول است
 که اگر کسی مردی را بکشد و مقتول دهنش بریده باشد اگر کشتن
 را در جناحی بریده اند که بر خود کرده است یا دهنش را کسی بریده

و دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهند و اقصا
کنند باید که دست بر دست برده را بپوشد و او را اقصا
کنند و اگر خواهند دست بگیرند باید دست را هم قطع کنند
و باقی را بگیرند و اگر گوش را در جانی بریده اند و دست
خود را گرفته و اقصا را در عوض میکنند و دست را میزنند
و اگر دست بگیرند دست تمام بگیرند حضرت فرمود که چنین نباشد
ایم در کتاب ایملی المؤمنین علیه السلام و اکثر علماء این ده
عمل کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا دست را قطع نکنند
نکته در روایت مجتهد حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقول است
که اگر شخصی انگشتان دست کسی را برود و دیگری باقی انگشتان
برود اگر خواهد وی را قصاص کند باید که دست انگشتان را باو
بدهد و دست او را برود و اکثر علماء این روایت عمل کرده اند
و بعضی گفته اند دست را نمیخواهند برود باید ارش بگیرد
مسئله ششم در بیان احکام قصاص اعضا و جراحات است
و شرایط آنها و در آن چند بحث است **اول** آنکه شرط آن
در قصاص آن اعضا که عدا آن عضو را قطع کرده باشد فعلی که
غالبا باعث تلف میشود یا اگر قصد تلف عضو داشته باشد

مقتول

و چند آن فعل غالبا سبب شد چنانچه وقت عمل کرد و بر شد
و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد در قصاص اعضا
نیز شرط است که در اسلام و آزاد می باشد یا اگر می باشد
یا آنکه شخصی که جنایت بر او واقع شده کامل تر باشد از آنکه
جنایت کرده مثل آنکه بدهد دست از او برود یا کافر باشد یا
برود که در خصوص دست قصاص میکنند و کافر را و اگر زنی عضو
مردی را برود نیز قصاص میکند اگر آن عضو در زن باشد
و زیادتی دست را از زن نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی
را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد باشد
و از آن تفاوت دست را بسیار بدو بدهد مثل آنکه مردی
یک دست زنی را بریزد یا بشکند اگر زن خواهد دست او را
برود بسیار نصف دست است را که ربع دست آدمی باشد
یا بدو دست او را برود بیشتر مذکور شد که تا شلست
صفت نرسد دست مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضا
کافر و غیر مسلمان میکنند و قصاص اعضای غیره بعضی اراده
نمیکند اما اعضای مسلمانان بعضی کافر را و از آن بعضی
بند قصاص نمیکند و ایضا شرط است که عضوی که قصاص

میکنند با عضو قطع در سلامتی و علت مایه باشند با عضو
مقطع بند باشد مثل اگر دست صبیح را بویض و مثل بند
بلکه دست در مثل را میگیرند و دست مثل را بویض و دست صبیح
و دست مثل هر دو میگیرند که اگر با بخت و طبع طایف
خبر دهند که اگر این دست مثل بریده شود خوش بند نخواهند
تا او ببرد در این صورت دست میگیرند **و در کیفی قصاص**
جراح است در جراحتها که بر سر واقع شود و تراشیده می نمایند
باید که در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کنند
و طول عرض آن جراحت را بر میزان غنیمت بدان گیرند
که همان مقدار قصاص کنند و اول و آخر آن را نشانی کنند
که زیاده بریده نشود اما حق اعتبار ندارد که باید که مقدار
نزد برند که اسم آن نوع بر آن مادی است مثل اگر جراحت
موضعی بوده است در جراحت آن مقدار بریده میزند که استخوان
ظاهر شود **و شرط است در قصاص جراحت که در آن**
بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت
نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن نباشد قصاص
بلکه دست میگیرند مثل اگر جراحت بر شکم کسی زد که با اندرون

بعضی استخوان را میزنند
چون دست نبرد

رسید

رسید و او غرور و زور نموده و اندر اینجا قصاص نمیتوان کرد
غالباً گفته اند اگر دست چپین جراحتی که بر سر بریزند و نامزد
سرش باشد آن نیز چون محل خطر است در آن قصاص
نیستند در شکستن استخوان سر نباشد شکستن استخوان نهایی
یا بد کردن استخوان از جای خود زیرا که خطر است در اکثر
و در بعضی مقدار جایت را ضبط نمیتوان کرد مانند شکستن
استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار شکست و بیشتر
نشدند **و در غلاف استخوان علیاً که از پیش از شکستن**
شدن جراحت خروج جراح را قصاص نمیتوان کرد یا
اگر گفته اند جایز است و بعضی گفته اند باید صبر کند تا بوم
شود که در و این جراحت نخواهد مرد و بعد از آن قصاص کنند
زیرا که اگر بآن جراحت ببرد قصاص نفس لازم میشود
و قصاص عضو ناقص میگرد **و چشم گفته اند که قصاص**
اعضای را تا خیر میکند از شدت گریه و سر با اعتدال
و قصاص را آهسته میکند اگر آسان تر باشد و اگر شخصی
چشم مردی را بکشت بد را آورد بعضی گفته اند که او را نیز
میتوانند بکشت چشم او را بد را آورد و بهتر است که بآن

در اینجا بدست چنین شده است
نموده است **و چشم**
بعضی استخوان را میزنند
چون دست نبرد

سکمی بد را و راند که ز جریسار واقع نشود **هشتم**
هرگاه شخصی کوشی را ببرد و او در همان ساعت کوشی را
جای خود بچسباند و ملتزم شود و اگر گفت که قصاص ساقط
نمیشود و کوشی را بستاند و بدو خلافت که آید بستاند
گفت که تا کوشی خود را جدا نکند من نمیگذارم که کوشی را ببرد
یا نه و همچنان اگر بعد از قصاص کوشی را ببرد و کوشی را
بچسباند باز خلافت است که آید بستاند بگوید که کوشی
خود را جدا کند که مثل من بشود یا نه و ایضا صد غلاف
در کوشی را ببرد و اگر بعد از قصاص کوشی را ببرد و کوشی را
و به هر حال اگر گفتند که اگر خطری در جدا کردن کوشی
نیست باینکه نباشد نباید جدا کند برای کوشی و باید
کردن حکم میدهد و با آن غلاف میشود و اگر در جمیع حکام
نیز کوشی را جدا نکند **نهم** اگر اعدای کسی که
یک چشم دارد یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد بکشد
از او قصاص میکند هر چند در دین و دین و دین و دین و دین
کو شود یا بدین مردم را بکشد و اگر بر عکس باشد هیچ
العینین چشم هیچ اعدا را بکشد چون این یک چشم بجای دو
چشم است اگر دین میدهد باید دین و چشم را ببرد

بین

یعنی دین تمام انسان و اگر قصاص کند دینش هز است که
یک چشم را بکشد و دین یک چشم را نیز میدهد و بعضی گفته اند
اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند و دین
را از دست میدهد و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است
دهم هرگاه کسی بزرگترین شخص را بکشد و دین
بجای خود باشد او را قصاص میکنند همان نحو که حد
باقی باشد و نورش زایل شود چنانچه در حدیث معتبره
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی نزد
عمر آمد و دعوی کرد بر شخصی که طباخچه بر روی او زده
که آب در دودنه او فروخته و دیده هایش را ببرد
است اما هیچ نمی بیند آن شخص گفت من دینش را بپای
میدم و قبول نکرد عمر عجز شد و هر دو را نزد ابی بکر
علی السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید باینکه
دین داد و او را رضی نشد تا آنکه دین داد و او را رضی
نشد و گفت من تمام قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را
که بر او زده و پیر را بکشد و بر یک چشم در هر طرف
چسباندند و آینه را در برابر قرض داشتند و تکلیف

انقب

کروند او را که نظر کند در آینه تا نور دیده اش بر طرف شد
و حد و اش بجال خود اند و اکثر علما باین معنوی عمل کرده اند
نهم قصاص میباشد در ابروها و موی سر و ریش اگر
مزید و اگر برودارش خواهد بود چنانچه بخواهد
شد انشاء الله و در بریدن ذکر نیز قصاص میباشد
و تعاقب نیست میان ذکر بر و جوان و کودک و بالغ و
خفته کرده و خفته نگرده اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد
بعوض ذکر عین جماع تواند کرد نمیبرد بلکه ثلث
دیت انسان بیکرند و در خصیها نیز قصاص میباشد
مگر آنکه ترسند که خصی دیگر ضایع شود که در اینصورت
بیکرند **دهم** حکم قصاص عضو صحیح را بعوض عضو
که خورده در آن هم رسیده باشد قصاص میکنند اگر چه جزای آن
نیفتاده باشد و بپنی که احساس به ها کند بعوض بپنی که
احساس بکنند میبرند و گوشتش را با بعوض گوشتش
میبرند و اگر بعضی از بپنی را بریده باشند ملاحظه میکنند
که نسبت بپنی او چه نسبت دارد اما فقدان را میبرند مثل
آنکه آنچه بریده شده نصف بپنی اوست نصف بپنی جماع

و در کچف قصاص

بعضی بعوض بپنی بر سر
کفتند که معصوم

بکچیف

را برید

را میبرند و همان مقدار را میبرند زیرا که ممکن است بکچیف
بزرگ باشد و اگر آن مقدار برید تمام بپنی جماع بریده
شود و اگر کچیف بپنی را بریده باشند از همان بپنی
میکنند و این احکام همه در گوش جاریست و گوش صحیح را
بعوض گوش سوراخ کرده میبرند اگر گوش دریده را بریدند
خلافت بعضی کفتند گوش صحیح را میبرند و دست پاره
کردن را با و میدهند و بعضی کفتند که گوش او را تا آنجا
که گوش مجروح صحیح بوده است میبرند و از برای دریا
شده از شر میگیرند **یازدهم** در شکستن دندان
قصاص نیست بلکه میگیرند بنا بر شهر و بعضی کفتند
که اگر توان همان مقدار که شکسته است بی زیاده و قصاص
میبرند قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بکند چند قسم
اول دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی
میتوان کند **دویم** اگر کسی دندان زیادی کسی را
بکند و خود دندان زیادی داشته باشد دندان زیاد
او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را
بعوض نمیکند و دست میگیرند **سیزدهم** اگر بالغی که دندان

شیر را انداخته و دندان نو برآورده دندان شیر طفل
 بکند که هنوز نینداخته مشهور است که در آن حال قصاص
 و وجوب نیست و انتظار میکنند تا دندانهای دیگر بریزد
 و عوض آنها بیرون آید اگر آن دندان نیز ریزد و بماند
 بعضی گفته اند چیزی لازم نیست و اکثر گفته اند از آن لازم
 است یعنی غلامی که درین مدت یک دندان نینداخته باشد
 یا همین غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوتی
 داشته باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند
 و میگیرند و اگر روید سیاه یا کچ یا بغیر همه دندانهای
 با علت دیگر که عیب باشد یا دراز تر از سایر دندانها یا کلاً
 نرا از آنها در این صورت هارش میگیرند چنانچه مذکور شد
 و اگر دندانهای دیگر روید و آن نو و پدید آید اکثر گفته اند که هیچ
 کند با اهل خبرت اگر گویند ممکنست برود تا مدتی
 انتظار آن مدت میکنند موافق روایتی تا یکسال انتظار
 میکنند اگر نوید اکثر گفته اند قصاص میتوان کرد که دندان
 او را بکند و بعضی بریت قایل شده اند و بعضی موافق
 چند روایت قایل شده اند که برای هر دندان طفل

یک شتر

یک شتر میدهند **چهارم** اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچ
 یک دندان شیر نداشتند بپند در اینجا خلاف نیست که قصاص
 نباشد ولیکن اگر اهل خبرت و وقوف گویند که این دندان
 عوضش خواهد بود و پدید آید اکثر گفته اند تأخیر میکنند قصاص
 دیت را تا آنکه برود یا یا حاصل شود که نمیرود پس اگر
 برود قصاص با دیت ثابت است و اگر هیچ و لم برود
 بعضی گفته اند هارش ثابت میشود و دیت مشهور است
 که از آن میباشد با معنی که مذکور شد و بعضی احتمال داده اند
 که در این صورت قصاص با قیمت میشود زیرا که این عطیه تازه است
 که خدا با و داده است و اگر میوب بر قصاص عیب یا
 میگیرند و اگر جایست کننده بود از قصاص برود یا در دیگر
 قصاص نمیکند باینر مشهور **پنجم** در قصاص دندان شیر
 که مثل آنرا قصاص کند یعنی دندانهای پیش را بچون دندان
 آسیا یا دندانهای جانبی است را بعضی دندانهای چپ
 و برعکس قصاص نمیکند و **دوازدهم** در حکام زیادتی و
 نقصان عضو یا فی بعضی عیوب است اگر کسی که یک انگشت
 دست را بکشد کم باشد دست کسی را برید که انگشتان

دندان

تمام باشد اگر دیت کرد دیت دست تمام میکرد و اگر قصاص کند
 خلا فی نیت دیت نکند ناصح البوصه دست کامل میشود برید
 اما خلافت در آنکه باطل دیت نکند ناصح البوصه نکند
 یا نه بعضی گفته اند مطلقا نیت نکند بعضی گفته اند مطلقا
 نمیتواند گرفت و بعضی گفته اند که اگر یک انگشت در خلعت
 کم بوده باشد یا یافت آسمانی افتاده عوض ندارد اگر قصاص
 بریده اند یا دیت آنرا گرفته اند دیت نکند را سبب بدید
 و قول اول مشهور است **فصل دوم** در بیان حکام دیت
 است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان مقدار
 و احکام دیات انواع قتل است دیتی که قتل بر قسم
 عمد و شبه عمد و خطا اما دیت قتل عمد یا قصد شتر است
 که هر یک ستم باشند یعنی نجس الیه یا زیاده داشته باشند یا
 دوست کاد یا دیت عامی که هر دو جامه است از بر
 یعنی یا هزار اشرفی یا هزار کوسفند یا ده هزار درهم و در
 قتل عمد قصاص لازم میشود با شریطی که گذشت و اگر
 بدیت راضی شوند دیت یکی از اینهاست اگر راضی
 نشود مگر بزیاده از اینها باید آنقدر بدهد که راضی شود

و در این دو فصل اول در بیان مقدار دیت قتل است

و دیت عمد را در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام بعضی از قضا
 علما نیز از حد است که هر جمله دو جامه است و جمله ستم و غیره ندارد
 و مشهور میان علما آنست که تا نل تخیر است هر یک از اینها را
 که خواهد میدهند و بعضی گفته اند که اگر تا نل از جماعتی است که عاقبت
 مال ایشان شتر است مانند اهل بادیه شتر میدهند و اگر غایت
 مال ایشان کاه است کاه میدهند و همچنین در سایر جاهای
 و مشهور در دیت شبهه عمد اگر شتر دهند آنست که کسی و
 شتر ماده دو ساله یا در سه و سی و شتر ماده سه ساله یا در چهار
 و سی و چهار شتر نجس الیه یا در شتر آفتاب میدهند و ظاهر حد
 آنست که بر هر شتر نجس الیه یا شتر ماده یعنی گفته اند شتر
 ماده دو ساله و شتر ماده سه ساله و چهل شتر ماده و در سایر
 دیتها مثل باقی است و این دیت موافق مشهور در عرض
 دو سال داده میشود و این دیت و دیت سابق هر دو از مال
 تا نل داده میشود و دیت خطا موافق مشهور است بر شتر ماده
 یکسال یا در دوت و بیست شتر ماده و دو سال یا در سه است
 و دیت شتر ماده دو سال یا در سه و شتر ماده سه ساله
 یا در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یکسال یا در بیست

در سال هجدهم

شتراده سال هجدهم و پنج شتراده چهار سال و این دیت در
عرض سال داده بشود خواه دیت قبل باشد خواه دیت اعضا
و بر مایل نیست بر مایل است چنانچه که خواهد شد ان شاء الله
و در سایر دیات از طلا و نقره و کاه و کوه و کوه و کوه
آنست که در عهد کور شد و اگر کسی مسلمان را در راههای حرم
بکشد یعنی ماه ذی القعدة و ذی الحجه و حرم و حرم و حرم
یکنشت دیت بر دیت بفراید و بدهد از جنسی که خواهد
و چندی از فقها قایل شده اند که اگر در حرم بکشد غیر حکم دارد
و اکثر متاخران گفته اند مستندی ندارد و غافل شده اند در
تندی و کلیتی هر دو حد و حد و حد و حد و حد و حد و حد
و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یکنشت کافیت و بعضی دو
نشت قایل شده اند که اضافی باید کرد و در دیت اعضا اگر
در شهر حرم یا حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و دیت
زن در جمیع اجناس مذکور نصف دیت مرد است و دیت ولد
از ناکه اگر اهل اسلام کند موافق مشهور است دیت مسلمانان
و بعضی گفته اند مثل دیت کافری است و بعضی گفته اند
در اصل دیت ندارد و دیت بیعی بودی و غیر این

و بوی

این

و بوی که جزیه دهند و در امان باشند خلافت اکثر کوه
اند که هشتصد درهم است و در بعضی از روایات چهار صد
درهم وارد شده است و محل کرده اند هر کسی که عادت کرده باشد
بکشتن اینان امام علی السلام میخواندند دیت ایشانرا
علیه السلام که داند تا رفع سرت او بشود و بنا بر مشهور دیت زن
در چهار صد درهم است و دیت غلام نیم است و دیت دانه
از دیت حری باشد و اگر زیاد باشد دیت آزاد برسد
و زیادی را اعتبار نمیکند چرا که احتیای اعضا و دیت
بقیة اش اعتبار میکنند پس اگر چند تن بر او واقع شود که در
آزاد نصف قیمت خواهد بود چنانچه گذشت **مقصود دوم**
در بیان مقدار درهم و دینار است موافق زوایای این است
چون موافق مشهور اختیار دادن اینهاست مذکور با قایل
باین است و غالباً غیر از طلا و نقره و نقره و نقره است که
شود باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود بداند که خلافت
نیت میان علماء که دینار در جاهلیت فاسد است و نقره
است و دینار و مثقال شرعی یکی است و هر یک موافق شرع
تمام الون و دیتی چهار دانه نیم مثقال صیرفی است یعنی
ربع مثقال صرافانست پس هزار دینار و چهار دینار این زمان

و در بعضی موافق دیت مسلمانان نیز وارد
شده است

دیت نیمه و نصف

هزارا شرفی تمام عیار است و در زمان باقی چون نغمه کران تیره
 یا طهارت آن تر بود یکبار سواوی ده درم بود است لهذا
 ده هزار درم بعضی هزار دینار شمرده است و در این زمان
 از دو برابر نیز تفاوت بیشتر شده است و چون یکبار شمرده
 اختیار یا قائل است زیاده از مقدار ده هزار درم ایشان را
 جبر نمیوان کرد اگر چه احوط است که دیت دهند حساب طلب
 بدهد در هم موافق آنچه فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده ام
 موافق نیست در دینار فارسی است اعنی سه سستی و سنان
 موافق نمی آید معنی ده دینار قدیم و موافق زر زده انگ و نیم بود
 در هم موافق نیست و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکبار
 خواهد بود که از نوزده غار یکی و نیم کمتر باشد پس دیت مرد
 آزاد که ده هزار درم است بزرده دینار قدیم نیست و قریب
 است و بزر زده انگ و نیم جدید نیست و پس از نوزده جزو
 و صد و پنجاه و شش دینار است و دیت زر و نعلین و بلخ است
 و دیت اصل در موافق مشهور که هشتصد درم است ضرب
 جدید پنج تومان و سه هزار و پنجاه و سه دینار است و سایر دینار
 که انشاء الله بعد از این که می شود بر این قیاس است و این
 حساب معلوم می تواند شد **فصل دوم** در اسباب ضمانت

که در بعضی

که موجب دیت می گردد و آن بر سه نوع است **نوع اول**
 آنکه خود مباشر باشد و بعد از آن افراد بسیار دارد **اول**
 طبابت کردن مشهور میان علما است که اگر طبیب بیوقوف
 باشد یا معالج طفل یا دیوانه بدون خست و بی ترسی کند
 یا بالغ را بی خست او معالج کند ضامن است که دیت از
 مال خود بدهد و اگر طبیب طلق باشد و بی خست بیمار را معالج
 کند و تلف شود چند قول است **یکی** آنکه ضامن است مطلقا و
 دیت بدهد مگر چنانکه کار نباشد و بعضی گفته اند اگر بیشتر
 ابرای زنده او کرده است بیمار ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه
 در روایح انحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر
 طبیب کند یا بهاری کند باید که برائی بگیرد از ولی او
 و الا او ضامن است و در حدیث دیگر منقول که آنحضرت حکم
 کرد به ضامن بودن خطائی که در وقت خسته معشفه طفل را بریزد
 بود **دوم** آنکه کسی که در خواب بر روی کسی غلطد یا بسبب
 دیگر کسی را بکشد یا بچرخ کند آنکه گفته اند دیت بر عاقل است
 و بعضی گفته اند از مال خود بدهد **سوم** هرگاه مردی در جماع
 قبل یا در بر زن خود یا در فرزند او و در بر گرفتار او غشی

مطلقا ضامن است و بعضی گفته اند

یکند که زن ببرد شوهر است که دیت بر مال او لازم است
پنجم مشهور است که اگر شاهی بر سر خود بگذرد بجای ببرد
 بر آدی بخورد و او را بکشد یا جراحی بکند از مال خود صفت که
 دیت بدهد **ششم** هرگاه کسی صدای کسی بزند و او ببرد
 اگر صدای بالغی بزند که غافل نباشد چهار و دو و از نباشد ظن
 غالب حاصل خواهد بود که از آن صدای غده است و بمر خود
 مرده است چیزی بفرستد نیست و اگر آن مرد چهار یا دو
 یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدای بفرستد مشهور است
 که دیت بر او لازم است در مال او بعضی گفته اند دیت
 بر عاقله است و همچنین است حکم اگر شمشیر بر کسی حمله
 کند و او ببرد و در کمر عین بچاق یا از بای بچند یا شیری
 او را ببرد بعضی گفته اند بیا دیت بدهد و بعضی گفته اند
 اگر کور باشد دیت بدهد و الا دیت بر او نیست و بعضی
 گفته اند اگر در عین بی اختیار باشد بر او دیت لازم است
هفتم هرگاه دو کس در دو دین بگذرد و بخورند و هر دو
 ببرد و ارث هر یک نصف دیت از او است و اگر یکی ببرد
 و اگر یکی بمیرد نصف دیت بر دیگری لازم میشود و بعضی

اگر شمشیر بر کسی حمله کند و او ببرد ششم هرگاه

موافق

موافق روایتی که دیت قابل شده اند و اگر دغلام بگذرد
 بخورند و هر دو ببرد و خون خود و خوراک را که یکی بر نصف
 دیت او و خلقی بر قه زنند میگوید و اگر دو سوار در تن
 بگذرد و بخورند اگر هر دو با سپر باشند نصف دیت
 هر یک و نصف شمشیر پیش بر دهنه دیگری لازم است که از
 مال بگذرد و اگر یکی بمیرد با پیش نصف دیت او و نصف
 شمشیر پیش بر دیگری لازم است بنا بر مشهور و اگر طفل
 نابالغ سوار شوند و اسب بازند و بر یکدیگر بخورند
 و ببرد نصف دیت هر یک بر عاقله و اگر دیت **هشتم**
 اگر شخصی در میان تیر اندازان بگذرد و تیری بر او بخورد
 و ببرد اگر تیر انداز گفته باشد که با خبر باش و او شنیده و
 باز آمده باشد خوش حد است و اگر گفته باشد یا گفته باشد
 و او شنیده باشد یا شنیده باشد و وقتی که او را حذر
 ممکن نباشد دیت بر عاقله بسیار انداز است و اگر کسی
 کو دکی را ببرد و شکرش در میان ایشان بگذرد و تیر بر آن
 کو دکی بخورد و بکشد بعضی گفته اند دیت بر آنست که کو دکی
 را بدوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقله تیر انداز است **نهم**

موافق

روایتی وارد شده است که در زمان حضرت ابوالحسن علیه السلام
 دختری بر دوش دختری بوار شد دختری دیگر چوبی یا دستی
 بر دوش دوم زد و بجزیت و دختر اول از دوش او افتاد و در
 حضرت فرمود که آن دو دختر هر یک نصف بیت را بگویند
 و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی باینکه روایت دیگر
 قابل شده اند که دیت او سه حصه میشود یک حصه بخلق بجز
 مرده دارد که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دختر دیگر
 هر یک نصف بیت را میدهند و بعضی گفته اند که دختری که
 او برداشته بود بی اختیار بر بسته است تمام دیت را او میدهد
 که چوب زده است و اگر با اختیار بر بسته است تمام دیت را خود
 خود میدهد **در** مشهور میان علما آنست که هر که در شب
 کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را بخانه برگرداند
 و اگر برگرداند میباید دیت او را بدهد که اگر ثابت کند
 که او را دیگری کشته است پس از دیت ساقط میشود این در
 صورتیست که او ناپیدا شود و اگر مرده بیابد و اثر قتل بر او
 نباشد اکثر گفته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی
 گفته اند از این صورت دیت از او ساقط میشود و اگر او را

کشته

کشته میابد و هر دیگری کشتن او را ثابت نکند بعضی
 گفته اند او را بی عوض میتوان کشت و اکثر گفته اند دیت میدهد
 و بعضی گفته اند اگر کوئی تحقیق باشد نسبت بآن شخص که او را
 برده یا دیگری بکشتن او عمل میکنند و اگر قتل عمد باشد
 ثابت شود اگر قسام برای او شده او را میکشند و اگر
 شبهه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر
 لوث نباشد از آنکه او را از خانه بیرون برده است دیت میگیرند
 و از عمرو بن ابی المقدام منقولست که گفت من از محمد بن
 بودم و ابو جعفر دانیق از خلفای ابو عباس منقول است
 بود و مردی او را بذا میگوید که این امیر این دومر در شب
 بخانه برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه خود و بگویند
 من بر کشت و چند اسو کند که نمیدانم چکر دندبا او داد
 گفت چکر دید با او گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و با او
 خود بر کشت با ایشان گفت که فردا وقت نماز عصر درین
 مکان نزد من بیایند چون دوز در وقت عصر نزد او
 حاضر شدند کمینش در دست حضرت امام جمع صادق
 علیه السلام بود حضرت گفت میان ایشان حکم کن حضرت فرمود



که خود میان ایشان حکم کن حضرت را سوگند داد که می
 ایشان حکم کن پس برای آنحضرت جای نماز حصیری
 گسترده و حضرت بر روی آن نشست و دو
 آمدند و در برابر آنجانب نشستند چون ایشان دعوی
 جواب دعوی را بخورد و گفتند عرض کرد حضرت
 بکاتب خلیفه خطاب کرد که بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا
 صلوات الله علیه را خبر خود که هر که مردی را از خانه بیرون برد
 ضامن است مگر آنکه گواه بگذراند که او را بخانه برگردانیده
 ای غلام این را بگو و کنش را بزن گفت یا این سوال
 من او را نکشتم من او را نگاه داشتم و رضی من کار برد
 و او را گشت حضرت فرمود که این غلام است از پدر او
 را بکش و بگو گفت یا این سوال الله من عذایی کردم او را
 یک مرتبه گشتم حضرت فرمود بگو بگو که این را بزن
 بزن بقصاص بر او و او را نگاه داشته بود حکم فرمود
 که بزدان بزنند و تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال
 پنجاه تازیانه بر او بزنند **سوال** که کویا حضرت درین
 بعلم خود عمل کرده اند چون بعلم امامت میدهند که نشان

ای بفر

اورا

اورا گشته اند و این تدبیر ایشان را قرار آورد مانند اکثر قضایا
 جدا جدا خود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
سوال طفلی را که بداده اند که بخانه خود برده شیر میدهد
 و بعد از آنکه بیاورد و مادر او را بطفل گویند که این طفل
 ما نیست او را سوگند میدهند و قولش سمع است مگر آنکه
 معلوم باشد که این غیر آن طفل است در این صورت بی
 دیت آن طفل را بدهد اگر طفل دیگر نیارد که تحمیل باشد
 که آن طفل است **سوال** که اگر دایه در خواب برود و بچه
 ببرد و او را هلاک کند و بایات بسیار باشد چه است که اگر
 غرض او از دایه شدن طلب فخر و عزت بوده است چه
 بر مال اوست و اگر از بهت فقر و ننگی دایه شده است
 بر عاقل اوست و اگر قدر دمای باین روی عمل کرده اند
 و اکثر متاخرین قایل شده اند که مطلقا بر عاقل است
 و اقل قوی تر است **سوال** در روی آنحضرت
 صادق علیه السلام منقولست در باب دزدی که بخانه
 رفت و اسباب خانه را جمع کرد و باز زن را کرد و فرزند زن
 زن خواست که او را دفع کند و فرزند را گشت و اسباب را

برداشت که چون بدو زن دزد را گشت حضرت فرمود که از
 واران دزد دبت بپس را بگیرند و چهار هزار درهم بپس
 که بجای او زن کرده از مال دزد بگیرند و خون دزد را
 حدیث و اکثر قضا علی بروایت کرده اند و متاخرین
 مناقشها در بعضی احکام مذکور کرده اند **جواب دوم**
 در روایت دیگر از آن حضرت علیه السلام نقل است
 در باب زنی که در شب زنا ف یا خود را آورد و در
 خود پنهان کرد چون شوهر را راده بجاست که دیار از پرده
 در آمد و خواست شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و او را گشت
 وزن شوهر گشت حضرت فرمود که زن باید دست آن را
 را بدهد که او را فریب داده و بانها آورده و زن را
 بقتل شوهر میکشد و جمعی از علما گفته اند که خون یا جسد
 راست و دبت ندارد **باب ششم** در حدیث صحیح
 و ارشاد است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 چهار کس با هم شراب خوردند و کس مخرج شدند
 و دو کس گشته شدند حضرت فرمود که دبت دو کس
 گرفته شده اند بر آن دو کس که بجز و چند و درین حجت

خود را از دبت تمام میکنند و در روایات دیگر وارد شده است
 که دبت دو مقول را بر قبیلها چهار کس حواله میکنند و
 دو مجروح را از دبت با بر میدارند **باب هفتم** در حدیث
 معتبر وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه شش طفل در میان نه فرات بازی
 میکردند یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که ماند بودند
 دو نفر شهادت دادند که آن سه نفر دیگر را غرق کردند
 و آن سه نفر شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند
 حضرت فرمود که آن دو نفر که کس را برایشان شهادت
 دادند سه خمس دبت را میدهند و آن سه نفر که کس را
 ایشان کوافق دادند و خمس دبت را میدهند و اکثر
 متاخرین این حکم را مخصوص آن واقعه نیست اند و با وجود
 لوث بقسامه قابل شده اند **باب دوم** است که سبب
 باشد نه مباشر آن نیز افراد بسیار دارد **اول** آنکه سبب
 نصیب کند یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنگ بر آید و بچند
 یا در چاه بیفتد و میرد اگر اینها را در ملک خود کرده باشد و
 کسی بسبب آن هلاک شود عا من نیست مگر آنکه شخصی را

بجای تکلیف کند و او را بگوید یا هو یا تبار باشد یا سر چادر
پوشیده باشد و با و نکوید که این سنگ یا چاه بر سر راه است
در این صورت اگر کفر گفته اند ضامنست دیت او را و همچنین
اگر دو صحرا می باشد کرده باشد بر او ضامن نیست و اگر در ملک
دیگری کرده باشد بر ضامنست او باز ضامن نیست و اگر بر خشت
کرده باشد و سبب تلف کسی شود موافق مشهور ضامنست
و اگر در شایع چاه کنده باشد کسی در آن بیفتد و بمیرد اگر در
شایع تنگی باشد یا در شایع کثافت در میان شایع که غالباً
محل مرور است بگذر کفر گفته اند مطلقاً ضامنست و اگر در
فراخی باشد در کنار شایع بگذرد جای کسی که در آن واقع شود
و اگر برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای
جمع شدن آب باران باشد اگر کفر گفته اند ضامن نیست
و بعضی در اینجا نیز بضمان قایل شده اند و بعضی گفته اند اگر
باذن امام علیه السلام کرده است ضامن نیست و الا ضامنست
و اگر از برای مصلحت خود کند یا بشداند منتهی الخلاها
که در شایع مفتوح میکنند ضامنست دیت هر که او را میزند
یا مجروح شود بنا بر مشهور **دوم** اگر کسی مجدی در کنار

شایع

شایع باز دو سبب تلف کسی شود بعضی گفته اند ضامنست
و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام ساخته است
ضامن نیست و بنا بر مشهور که احیای زیادتی طریق مسلمانان
جایز نیست مسجد ساختن حرام است و مطلقاً ضامنست
سوم اگر کسی فرزند خود را بکشتی دهد که شنا تعلیم کند
و او غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامنست دیت آن طفل
را و اگر تقصیر نکرده است اگر کفر گفته اند ضامن نیست و بعضی حکم
بضمان کرده اند و اگر طفلی یا دیوانه بی خبر ضامنست و بی سرنگ
بزد که شنا تعلیم کند و غرق شود ضامنست **چهارم**
اگر ده نفر بجنیق بیندازند و سنگ رد شود و بر یکی از
ایشان واقع شود و بمیرد خود یا نه نفوذ دیگر شرکیند و قتل
او یک شتر حصه مقتول را قسط میشود و بر هر یک از نه نفوذ دیگر
ده یک گاو لازم میشود و اگر بجنیق را بر شخصی مخصوصی بزنند
و بقصد او بیندازند و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتل
عمد دارد و باعث قصاص میشود و بعضی از علما موافق
روایتی قایل شده اند که اگر کسی شریعت کنند و در کشتن
دیواری و بر یکی از ایشان فرود آید و او بمیرد و جمیع دیت

ضامنست

دیت

کردن

او بر دو نفر دیگر لازم است و اگر گفته اند چون خوش بختی
 بوده است بر هر یک از آنها شش دین لازم میشود
نهم هرگاه در کشتی در آفتاب حرکت بر یکدیگر بخواهند
 و هر دو شکست بخورند و اموال و نفوس تلف شوند اگر با آفتاب
 راندست هر دو گرفت و بدون اختیار ایشان واقع شود
 است هیچکدام ضامن نمیشوند و اگر با اختیار ایشان حرکت
 میکرد و صاحب کشتی که کشتی را میرانده و صاحب مال کلمات
 نصف قیمت کشتی و نصف اموال کشتی حد است و نصف
 قیمت کشتی و آنچه در آن بوده از اموال بر صاحب کشتی
 دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است و اموال از دیگران نصف
 قیمت کشتی بر دیگر است و هر دو ضامن جمع اموال هر دو
 کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف
 شود باشند اگر عمد کرده اند قصاص بر ایشان لازم شود
 و اگر بخطا کرده اند دین بر مال ایشان لازم میشود
ششم اگر کسی در ملک خود یا در زمین خود مباحی دیواری
 بسازد و منهدم شود و کسی تلف شود او ضامن نیست
 و اگر دیواری متصل بنا بر یا بنحانه بسازد اگر

راست

راست ساخته یا با بنحانه بسازد یا با مال بنا بر یا بنحانه
 شود یا بعد از ساختن میل کند بنا بر یا بنحانه بسازد و آن
 علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در دیوار ظاهر شود و علاج نکرد
 تا خراب شد در هر این صورت اگر کسی تلف شود یا بجهت خود
 ضامن است **علامه المشهور** **هفتم** شهر میان علمای است **عمران**
 علیهم که جایز است تا دادن بر راه مسلمانان نصب کردن
 و همچنین چوبها از دیوار بیرون آوردن و بنجرها و دروازهها
 ساختن مادام که مقرر قطع باشد و ضرر به پیاده و سوار نکند
 نه سازند اگر چه دیواریات وارد شد راست که حضرت صاحب
علامه علی السلام که ظاهر شود اینها از راه مسلمانان بر طرف نهادن
 کرد و بنا بر شهر بود که جایز است اگر بپند کسی را بکشد
 یا بجهت کند یا مال کسی را تلف کند خلافت در ضامن
 بودن ضلعین ناودان و غیر آن و جمع کثیر از علما قایل
 شده اند که ضامن است دین نفوس و قیمت اموال از مال
 خود و بنا بر ضامن اگر آنچه از ناودان بیرونست بپند خدای
 سبحان قائلین بضمان نیست که هر ضامن است و اگر بنا بر
 بپند که بعضی در میان دیوار است و بعضی بیرون کثیر

مجب

خوب ساختن و منهدم نمودن کسی تلف خود
 ضامن نیست و اگر دیواری را بکشد

گفته اند که مطلقا نصف آنچه تلف شده است ضمانت بعضی
گفته اند قیاس میکنند قدر برون دیوار و قدر اندرون را
که نسبت اندرون ضامن نیست و نسبت بیرون ضامن **هشتم**
اگر آتش در ملک دیگری بر خست او را فرزند و پادشاه
باستعد و اموال او برساند و تلف نفوس اموال نبوده باشد
اگر در ملک خود یا در زمین مساجد آتش برافروزد و خسارت
مفسده مرتب شود اگر مظنه تعدی همایر نباشد یا الکسفا
بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست و اگر در وقت زلزله
باد تند زیاد از قدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه
همسایگان برسد ضامن است بنا بر مشهور **نهم** اگر کسی در
میان شارع بول کند و پای کسی از آن بول بلغزد و بچفتد
و بمیرد بعضی گفته اند ضمانت دیت او را و همچنین اگر پای
کسی بدرد رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضمانت
و اگر گفته اند ضامن نیست و اگر راه را آب بپاشند و کسی
بلغزد یا اسبی بچفتد و اسب یا جاسی تلف شود یا بچه
خریده یا میندوان یا خیار و امثال اینها از چیزهای لغزنده
بر سر راه بیندازند و کسی بسبب آن تلف شود یا مال کسی

ضامع

ضامع شود خلافت میان علما بعضی در اینها هم گفته اند
کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی
اگر اینها را دیده و میتوانست است حذر کردن و کرده است
ضامن نیست و الا ضامن است و مسلطی یا از شکلی نیست
دهم اگر کوچه را بر بام خانه خود بگذارد و بیفتد شارع
و کسی را تلف کند یا مالی را ضامع کند اگر تقصیری در
گذاشتن نکرده است مشهور است که ضامن نیست **یازدهم**
اگر شتری است شود یا حیوانی سرکش و موزی شود یا سبک
درنده باشد باید صاحبان محافظت آنها بکنند و اگر نکند
جنايت آنها را سوار قی مشهور ضامن است و اگر نداند که آنها
چنین اند یا نداند و تقصیری در محافظت آنها نکرده باشد
ضامن نیست و اگر آنها بر کسی حمل کنند و او برای دفع ضرر از
خود چیزی بر آنها بزند و بمیرد ضامن نیست و اگر از غیر
جهت دفع کند ضامن است و اگر کسی ضرر رساند حیوان
ضامن نیست اما گفته اند اگر ضرر رساند میتوانش کشت
دوازدهم اگر حیوانی بطول حیوانی دیگر برود و او را بکشد
یا مجروح کند مشهور است که اگر صاحبش تقصیری در حفظ آن

کرده است ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان چنانچه
آنرا که داخل شده است بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در
حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کادی
خرید را گشت مرا فیه خدمت حضرت آوردند در وقتیکه
که حضرت امیر علیه السلام و ابو بکر و عمر و جمیع دیگر اصحاب حاضر
بودند اول حضرت فرمود ای ابو بکر میان ایشان حکم کن ابو بکر
گفت یا رسول الله حیوانی حیوانی دیگر را کشته است چیزی
لازم نمیشود حضرت بفرمود که تو حکم کن میان ایشان ای ابو
نیز مثل خراف اول جواب گفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم
کن میان ایشان گفت بنی یا رسول الله اگر کا و در طویل
خرید داخل شده است آنرا کشته است صاحب کا و ضامن نیست
خرافت و اگر خرد داخل طویل کا و شده است و کا و آنرا کشته
است صاحب کا و ضامن نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست بموی آسمان بلند کرد و گفت چه میکنم خداوندی
که برای من کسی قرار داده است که بکشم بمر آن حکم میکند
سیزدهم اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحب خانه

اورا بکشد اگر بخصت صاحب خانه داخل شده است صاحب خانه
ضامن نیست و اگر بغير خصت داخل شده است ضامن نیست
و بر این مضمون احادیث بسیار است **چهاردهم** دایه
کسی جایبی که بر کسی بکشد چند قسم است اول آنکه صاحب
دایه سوار باشد و راند در اینصورت مشهور است که سوان
ضامن است اینچنین است که دایه بدست خود اجاعا و سوار خود
بنا بر شهور و جایبی که بپاکند ضامن نیست دوم آنکه سوار
باشد و ایستاده باشد در اینصورت مشهور است که ضامن
جایب است سر و دستها و پاها را **سیم** آنکه پیاده باشد و سر
دایه را بکشد ضامن جایب است سر و دستها و ضامن جایب
پاها نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پشیر انداخته باشد
و براند مشهور است که جمیع جایبهای آنرا ضامن است
پنجم آنکه در جمیع این صورتها یکی آن دایه را دم بدهد
و بسبب آن جایبی بکشد ضامن بر آن گواهی است که آنرا دم
داده است بکذا بعضی روایات ظاهر شود که اگر کسی
چیزی در راه بگذارد که دایه دم کند جایبی بکشد بر او است
ششم آنکه دایه از دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد

اگر صاحب همراه نباشد و همه تمام سابق است و اگر صاحب
 باشد مشهور است که صاحب ضامن جایگاه است نه سوار و
 درین مورد آیه سوار را ایندازد صاحب جایگاه ضامن است مگر
 بسبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی از کاربانان
هفتم آنکه شخصی غلام خود را سوار بکند اگر غلام نابالغ باشد
 جنایت دایه برآفتاد اگر بالغ باشد اگر جنایت بریدند
 واقع شده تعلقی بقیعت غلام میگرد و بعضی گفته اند اگر جنایت
 مولی سوار شده است بر مولی است اگر جنایت بر مال کسی واقع
 شده است آنکه گفته اند مولی ضامن نیست ولیکن بعضی گفته اند
 بعد از آزادی از او میگرد و بعضی گفته اند او را سعی میفرمایند
 که دیت را بکشد و بدهد **نوع سیم** آنست که چند سوار
 بایکدیگر جمع شده باشند و آن نیز چند قسم است **اول** آنکه
 مباشر و سبب بایکدیگر جمع شوند و غالباً مباشر اقوی است
 مثل آنکه کسی چاهی بکند دیگری شخصی در آن چاه بیندازد یا
 یک شخص را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و امثال اینها
 که درین مواضع مباشر اقوی تر است و گاهی باعتبار آنکه
 مباشر سبب اقوی شود مثل آنکه کسی چاهی در خاک خود کند

باشد و رویش پوشیده باشد و دیگری بکشد آنکه چاه در
 انجم است و حتی بر کسی بنزد و بان سبب در آن چاه
 در انجم سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است
 و از این باب فرضها در پیش گذاشت و کاچت که
 دو سبب با هم جمع میشوند مثل آنکه یک سبب بر سر راه
 گذاشت و دیگری چاهی کند و اول پایش بپنک برآید
 و بعد از آن بچاه افتاد چون اول سبب است اکثر
 گفته اند که او ضامنست و در این مقام متعارف است که مستند
 زبیر اسد را ذکر میکنند یعنی کوفی که میگوید اندک شیر
 در آن پیچند و شکار کند در حدیث صحیح از حضرت پسر
 علیه السلام منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام چهار نفر رفتند بدین شهر که در زیر افتاده
 یکی پایش لغزید و افتاد بدیگری چنگ زد و گرفت او
 نیز بسیم چسبید و سیم چهارم چسبید و هر چهارم کودکی
 افتادند و شیر ایشان را هلاک کرد حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در باب ایشان حکم کرد که اول طعمه شیر بود
 که بی سبب افتاد و فرمود که ورثه او ثلث دیت بپورند

او را در زندان مسلمانان تا معلوم شود که موثر می رود یا نه
 اگر می بیند مثل زبان خویشان او را از او بگیرند و اگر نه
 دیت تمام از او بگیرند و بعضی گفته اند دیت معلوم کردن که
 می رود یا نه و یک سال است و در این برای مضمون است
 شده است و بعضی گفته اند قول اصل خبرت و بوق و کاضیت
 و اگر خلافش ظاهر شود عمل آن خواهند کرد و اگر بعضی است
 یا ریش را از او بکنند و بعضی را با کل سر قیاس کنند و آن
 نسبت دیت بگیرند و در روی ابروها آتش بکشند
 که در مرد و پانصد اشرف است و در هر یک دیت خیمه
 اشرفی خواهد بود و خواه نروید و جمع گفته اند اگر برود
 ارش بگیرند و بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت آن شخص است
 و در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند
 و در هر دو اول شهر است و در روی مژگانها اگر آله
 کند و نروید خلاف است یعنی گفته اند اگر مژگان هر دو چشم
 باشد تمام دیت آن شخص است و اگر یک چشم نصف آن و اگر
 نروید ارش است و بعضی گفته اند خواه برود و خواه نروید
 ارش است و در رویهای دیگر از بدن تقدیری دارند

است اگر موجب قصی باشد از شر خواهد بود چهارم در کور
 کردن هر دو چشم تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف
 آن و تفاوتی نیست میان دیدن صحیح و احوال و شکوای
 آن و در یک چشم یا خلافت است که گفته اند اگر یک چشم
 هر دو چشم را قطع کند تمام دیت آن شخص لازم شود و در
 چشم نصف آن و در هر یک ربع آن و بعضی گفته اند در
 یک بالادوشت در چشم است و در یک بالین یک چشم
 و بعضی گفته اند که اگر گفته اند در یک بالانک و چشم است
 و در یک بالین نصف دیت چشم و برای مضمون حدیث صحیح
 دارد شش است و قوی تر است و بنا بر این از مجموع پانصد
 سدس دیت انسان کم میشود و حمل کرده اند بر صورتی که
 زیاده از یک کس بر دیا بعد از دادن دیت بعضی باقی با
 ببرد و چون شد صحیح نیست که در صحیح نیز همین مقدار
 ثابت شود اما کسی گفته اند که آن که باین قول قایل شد
 باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی را بچشم داشته باشد گویند
 دیت تمام آن شخص بر او لازم میشود اگر چشم دیگرش را کور
 مادر زاد باشد یا بافت سمان کور شده باشد و اگر یک

کور کرده باشد و او دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد
 یا بخشیده باشد مثل دیگران نصف دیت لازم شود و بوق
 شه و اما این پیدا را از اخبار ظاهر میشود و اگر حد چشم کور
 یک چشم درست باشد و چیزی ندید و کسی آنرا نکند مشهور است
 که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی گفته اند
چشم در دیت بینی است و در آن تمام دیت است اگر چه
 قطع کند یا استخوان یا از این استخوان جمیع آنچه نرم است ببرد
 و اگر شکستگی و او با صلاح نیاید و فاسد شود یا تمام دیت
 لازم میشود و اگر درست شود و چیزی در آن نماند اکثر گفته اند
 که صد شرفی میدهد و اگر مثل ناقص بماند و ثلث دیت میدهد
 و در رویش بینی اکثر گفته اند نصف دیت است و بعضی گفته اند
 ثلث دیت است اما در تفصیل رویش خلاف کرده اند اکثر
 گفته اند دیت واریت که در میان پره های بینی است و بعضی
 گفته اند سر بینی است و در پره های بینی اگر بریده شود غلظت
 بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت است و بعضی گفته اند در هر یک
 ثلث دیت است و این قول نوی است و بدانکه کتاب طریف
 مستند اکثر احکام دیانت و آن کتاب است که حضرت امیر المومنین

صلوات الله علیه برای اعمال خود نوشت که در باب دیانت
 عمل کند و اگر اکثر علماء سندش را صحیح میدانند اما فقیر
 سندش را در نهایت صحت میدانم و هر جا که کتاب طریف
 میگوید اشاره بآن کتاب است و در آن کتاب مذکور است که اگر
 رویش بینی را قطع کند یعنی کنارش را یا نصفش را ببرد
 و اگر بینی را برینین عوارضی در بینی بکند که رسد و دوشویش
 سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است یعنی شرفی و اگر رسد
 شود و با صلاح آید و بیش از سیصد دیت و رویش که رسد
 باشد و اگر سوراخ پر پرده میان برسد و رویش کند و آنرا
 سوراخ بکند و بیش بخانه و نیاز است زیرا که نصف بینی را براف
 کرده است یعنی کلپه را با نصفش و اگر سوراخ و اگر کلپه را با جمیع
 دیوار میان سوراخ کند و پرده دیگر را سوراخ نکند و بیش
 دیوار و دوش و ثلث دینار میدهد و اینها همه در صورتی که سوراخ
 ملتئم و با صلاح آید و اکثر فقهاء از این مضامین غافل اند
 و بخود بیک نقل کرده اند و در حدیث دیگر وارد شده است که
 کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی میدهد و این را نیز
 بغیر جمیع بن سید دیگری توضیح شده است **ششم**

دیت گوش است و در هر دو تمام دیت اختصاص دارد و در یک نصف
 دیت و این در صورتیست که تمام گوش بریده شود حتی پنج گوش
 از طرف خود خواه گوش نشواید باشد و خواه که در بعضی از
 گوش را بر ندان بعضی را صاحب کنند و نسبت به حاجت
 جمیع گوش آن شخص صلاح میکنند و با آن نسبت از دیت
 میگیرند و بعضی میگویند در بریدن نر گوش ثلث دیت گوش
 است و در دریدن گوش ثلث دیت گوش گفته اند بعضی
 از علما در ششون گوش که اوچیز شود و ثلث دیت گوش
 است و اگر ششون گوش برود ثلث دیت گوش میدهد
هفت دیت لبهاست و خلاقی نیست در آنکه اگر هر دو لب
 را بر دو تمام دیت آن شخص لازم شود و در دیت هر یک از لبها
 خلافت بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت و در لب
 پایین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند در لب بالا دوشمست
 که چهار صد دینار است و در لب پایین خمس دیت که ششصد
 دینار است برای آنکه لب پایین آب را نگه میدارد و
 در روایتی بر این مضمون وارد شده است بعضی گفته اند
 موافق کتاب بقرین که در لب بالا نصف دیت است و

در لب

در لب پایین دو ثلث دیت و دیت لبها بر این لازم می آید که
 در هر دو لب زیاده از دیت آید باشد و این خلاف اجماع
 و سایر اخبار است مگر اگر فرق باشد میان آنکه یا هم بریده باشد
 بر نرند و بعضی گفته اند هر یک نصف دیت و تفاوتی در
 بالا و پایین نیست جمعی از محققین متاخرین احتیاج را بر لب
 کرده اند و مثلاً شکل است و اولی حطمت و اگر بعضی از
 لبها بریده بپایه شود و ساحت بکند آن بعضی از طرف عرض
 آن مقدار است که از لب دندانها جدا است متصل به صورت لبهاست
 و آنچه جاری است تا گوشهای لب آنچه از گوشهای گوش
 است داخل لبها نیست و اگر لبها در هم کشیده باشد که یکدیگر
 متصل نشوند و دندانها را بنوشانند بعضی گفته اند تمام
 دیت لبها لازم است و اکثر گفته اند از لب باید گرفت و اگر
 لبهاست و آنچه بماند دیتش دو ثلث دیت لبهاست و اگر
 کسی آن لبهای آنچه را بر دندان دیت میدهد و در کتاب
 ظریف مذکور است که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان
 شود و دو انگشت و ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین
 بدنه و پنج بماند دیتش صد و سی و دینار و ثلث دینار است

و گوشش را قدر طول و عادت تا گوشها جدا
 و لب را در عرضش از قدر است که از این جدا
 جدا است

و اگر لب را بر دندان دیت میدهد و در کتاب
 ظریف مذکور است که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان
 شود و دو انگشت و ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین
 بدنه و پنج بماند دیتش صد و سی و دینار و ثلث دینار است

و اکثر علماء گفته اند که مورخ در هر یک از اینها که بشود اگر
 با صلاح نیاید ثلث دیت آن لایت و اگر با صلاح
 حاصل دیت آن باب **هشتم** دیت زبان است اگر زبان
 صحیح را از پنج ببرند تمام دیت آن لازم میشود و اگر زبان
 لال را از پنج ثلث دیت است اگر بعضی زبان لال را ببرند
 بساحت جمیع زبان دیت میکنند و اگر بعضی زبان صحیح
 ببرند بشود که نسبت حروف که گفته شد است و بقا
 حکم آنها نمود با جمیع حروف که دیت است حرفت میکنند
 به نسبت ساحت زبان و مجموع دیت را بر جمیع حروف
 با سوره تمسک کنند و آن نسبت کنند مثل ثلث زبان
 را بر سه اند چهار حرف که گفته شد است نصف دیت را میکنند
 و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند و اگر اعتبار ساحت
 میشود آنرا اعتبار میکنند و اگر اعتبار حرفت میشود آنرا
 میکنند و در بعضی از روایات عدد حروف است نه وزن
 است بنا بر آنکه هر سه الف را غیر میکنند و اگر فداوند اول
 اقوی است و بعضی مکان کرده اند که فرق میان سه الف
 آنست که اول حرکت میشود و ثانی ساکن و این غلط است

زیرا که

زیرا که تخمین هر سه در حلق است و مخارج الف در فضای دهان
 و ایضا معلوم است که فرقت میان آنها نزد قال با آنکه هر دو
 ساکن اند و بعضی از اهل عربت گفته اند که بنای پست صوت
 حرف بر اسم است زیرا که الف اسم الف و هر سه در دیت هر سه
 نام متحدیت تازه بهم رسیده است پس حروف پست و نه اند
 و نامها شان پست دیت است پس معلوم شد که حدیث پست
 و نه و صحیحی دارد بلکه او جهت و اگر کسی گفته بود که هر دو را
 حساب کرده اند و الف را حساب کرده اند برای آنکه زبان
 مخارج الف داخل ندارد پس صوت است برای آنکه در هر سه چیز جدا
 در خلقتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان در
 آنها داخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم و کو و یاقوب
 تهجی که برای اطفال می نویسند لا را برای الف الحاق میکنند
 و الف که در اول است برای هر سه میگویند چون اول مخارج
 الف هر سه است و چون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن
 باشد حکم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن در آورده اند
 و خصوص لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمه
 لا اله الا الله است که افتاح اسلام و ایمان بآن میشود

آمدیم بر سر مطلب اگر در حرف نقصی هم رسد اما نشد ترا اول
یا کند تر سخن گوید بپادشاه بکنند و بچندین اگر ادای
صرف را بجوی که اول بگوید نتواند کرد و اگر حرف اصحیح
از صحیح ادا نتواند کرد مثل اگر را را لازم گوید و در وقت
که حکم نقصان حرف داشته باشد و اگر یک کس چنانی که حرف
حرفها بر طرف شد و دیگری چنانی دیگر کرد و نصف بر باقی
مانده بود بر طرف شد و جمع مجموع دیت و از دو هم سبکند و اگر
زبان لسانی را بر بند که هنوز سخن نمانده باشد اگر گفتند تمام
دیت لازم میشود و اگر بحدی رسیده باشد که اطفال دیگر
سخن میگویند در آن سخن و سخن میگویند کسی زبانش را برد
ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بریدن سخن ببرد و بعضی از
حروف را گوید معلوم میشود که زبانش آفت نداشته است
بعد از حرفی که گفته است دیت میگویند و اگر چنانی که
بکنند و او دعوی کند که زبانش لال شده است اگر گویند
بقسامه اثبات میکنند و در روزی وارد شده است که در
زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روی خبری
بر سر مردی زده و او دعوی میکرد که چشمش چیزی نمیبند

غش
و دیش

و دیش و بی چیزی نمی شود و لال شده است و حرف نمیبند
گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سه دیت آدمی باو
میاید و اگر گفتند یا امیر المؤمنین چه دایم که او راست
میگوید فرمود که برای امتحان شامش را بر سر زانو بگذارد
پنی او بدارند که دوش بر دوش برود اگر سرش را دور
و آب از دیش جاری شود و دوش میگوید برای امتحان
با صراحت بر او قرص آفتاب او بدارند اگر دیده اش را
بر هم میزنند و دوش میگوید و اگر دیده اش باز میماند است
میگوید و برای امتحان زبانش بوزنی بر زبانش میزنند
اگر خون سرخ بیرون آید دوش میگوید و اگر خون سیاه بیرون
آید راست میگوید و بعضی باین روش عمل کرده اند و اگر
بر زبان کسی وارد شود و لال شود و دیت بگیرد و بعد از ده
گرفتن زبانش شود و بعضی گفته اند دیت را پس بگیرند
و بعضی گفته اند این سخن گفتن عطیه ایست از جانب خدا
پس نمیگیرند **دیت** دینارهاست و در مجموع دینارها
یک دیت تمام است و شهور است که دیت را بر سر و حشمت
قسمت میکنند و آنچه زیاده بر پست حشمت باشد حکم

والا است میگوید



دندان زاید دارد که پیش از آنکه در اصلیت است
 و هست دندان چهار را غده میگویند و از بالا و دوازده
 پائین و چهار دیگر بعد از آنها را رابع میگویند و دوازده
 و دوازده پائین و بعد از آن چهار دیگر را تاج میگویند یعنی
 پیش و آن دندانهای بلند است و چهار دندان بعد از
 آنها را ضاحک میگویند که غالباً در وقت خند ظاهر
 میشود و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیا است از هر
 طرف سه دندان از بالا و سه دندان از پائین و دوازده
 دندان پیش را قدام میگویند و شانزده دندان که بعد از
 پیشهاست را اخیر میگویند و شصت است که در دوازده
 پیش هر یک عجا دین است که نصف عرش است باشد و
 شصت دینار میشود که عین دین است باشد و در
 هر یک از شانزده دندان اخیر است و پنج دینار است
 که مجموع چهار صد دینار باشد و خمس دین مرد و از آن
 نصف این مقدار است اگر ثلث دین برسد و تفاوتی
 نیست میان دندان سفید و سیاه و زرد اگر بجز خلقت
 چنین روئیده باشد و اگر بجای سیاه شده باشد در آن
 ثلث دین اصلیت و اگر جای بی بکند که سیاه شود و ثلث

دین

دین است اگر بکند چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
 چیزی بر دندان بر نهد یکسال ثواب گرفتند اگر ثلث دین
 بگیرند یا بعد از دین و اگر ثلث دین سیاه شد و ثلث دین
 بگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ایش است در
 کندنش از ایش است و بعضی گفته اند کندنش دین و دین ثلث
 و اگر دندان زاید باشد ثلث دین اصلی ضاحک گرفته باشد زیاد
 بر دین کل چیزی میدهد و اگر ضاحک باشد ثلث دین
 اصلی میدهد که در جنب آنها واقع شده است و اگر در میان
 مقدار دین است ثلث چاه دینار میدهد و بعضی گفته اند در دندانها
 زیاد ایش و اگر بجا است کسی دندان شکافه شود و نصف دین
 آن دین است و آن دندان است و بعضی ایش گفته اند در
 طرف دین دندان است و اگر دندان شکافه شده را کسی
 بگیرد بعضی ثلث دین آن دندان گفته اند و بعضی دین و بعضی
 کتاب لطیف و بعضی ایش و اول شهر است و در آن
 نیست و اگر دندان باها ایش بکند زیاد بر دین دندان
 میدهد و اگر آنچه بیرون و ظاهر است از دندان بشکند
 و باها ایش بکند اگر ثلث دین است تمام دندان را میدهد

و اگر در میان اخیر است ثلث دین و بعضی ثلث دین

نصف



و بعضی گفته اند نسبت مجموع حساب کنند و میدهد
دست دیت کردنت اگر بشکند و بجای بماند تمام دست
 میدهد و همچنین اگر مانع نفع فرو بردن شود تمام دیت گفته
 اند لازم و اگر درست شود و نتواند بجای بماند دست
 دست نظر کند یا نفع را بدست آورد و بدست آوردنش است
باز دیت دیت دو سخته است که یک طرف بگوشت متصل
 میشود و یک طرف بر ترق و آنرا چنانکه بگوید اگر هر دو از جای
 کنده شوند بی دندانها یکدست تمام است و اگر با دندانها باشد
 دو دیت تمام و اگر جدا شوند اما خاکی بدن یا سحر کفن
 و بشواری شود از دست لازم میشود **دو دیت** دست
 و خلاقی نیست و را که قطع هر دست نصف دیت است مخصوص
 و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلاف است که
 اگر دست را از زنده ببرد یعنی فصل کند و معاصی است
 که کشتن را بریدن است و این حکام در این جاریست و اگر از
 مرقع ببرد خلافت بعضی گفته اند باز همان دست است و
 چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته اند دیت دست میدهد و از دست
 هم میدهد برای زیاد تر ساعد که ما چنین مرقع و زنده است

میتوز

مویز

و بعضی گفته اند دو دیت دست میدهد یکی برای دست
 تا زنده و یکی برای زنده تا مرقع و قول اخیر ضعیف است و
 قول اول احوط است و قول ثانی خالی از قوت نیست و
 همچنین اگر کشتن را از دوش ببرد هر سه قول در آن است و
 بنا بر عظمی و قول اخیر سه دست خواهد بود و اگر ببرد از کمرش
 را از زنده بریدن باشد دیگری از مرقع ببرد بعضی بارش
 قابل شده اند و بعضی بریت است و اگر دیگری از دوش
 ببرد باز این دو قول است و اگر ببرد از زنده دیگری از دوش
 ببرد احتمال دو دیت دست و احتمال از دست و احتمال
 از دست در هر دو ظاهر تر است و اگر کسی از زیر بند دست
 کف داشته باشد یا در زیر مرقع اگر دورا ببرد البته
 یکی اصلیت و یکی زاید و غالباً اگر اصلی است دست ترقی
 ترمیم باشد پس یکدست دست میدهد برای اصلی و برای زاید
 بعضی گفته اند ثلث دیت اصلی میدهد و بعضی بارش قابل
 شده اند **دیت** دیت انگشتانست و خلاقی نیست
 در آنکه در مجموع انگشتان دیت یکدست تمام است اما در
 دیت بر انگشتان اختلاف است بعضی گفته اند و بعضی

دیت

دیت

انگشتان مساویند در هر یک شصت و نوبت و یک
 در ایام انگشت مین است ثلث دینیت در وقت و یک
 بر چهار انگشت مساوی قسم شود موافق کتاب طریقی
 قول اول اشهر است دینیت انگشت زیاده ثلث دینیت است
 اصلی است و کسی که انگشتی را که شل کند و ثلث دینیت
 آن انگشت را میدهد و اگر انگشت شل را قطع کند ثلث دینیت
 انگشت صحیح را میدهد و دینیت هر انگشتی بر مفضل است
 میشود بحدیث ابی بصیرم بر مفضل است از قسمت
 میشود با تسویم پس اگر مفضل و دیگر انگشتان غیر ایام
 بود و ثلث دینیت آن انگشت را میدهد و اگر مفضل او
 را بر ثلث دینیت انگشت را میدهد و در ناخنهای
 آنست که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کنند
 اگر نوزید یا سیاه بر وی دیده دینار میدهند و اگر سفید
 بر وی دیده دینار میدهند و در روایحی نادر شده است
 که در ناخن پنج دینار است و حمل کرده اند بر آنکه سفید
 بر وی دیده **دینار** دینیت است بشت اگر شکند
 و با صلاح نیاید یا بیاید و گویا نمایی تواند داشت

تمام دینیت میدهد و اگر صلاح بیاید و بی نازک است
 میدهد و در روایت طریقی نادر شده است که اگر با صلاح
 بیاید صد دینار میدهد و قول اشهر است و اگر انگشت را
 بشل کند و یا های او با آن بشل شود یک دینیت برای
 بشت میدهد و و ثلث دینیت برای پاها میدهد
 شیخ طوسی رحمة الله علیه است که اگر انگشت را بشل کند
 و با آن سه رتن و جاش هر دو بر طرف شود و در دست
 و اگر غیر خرام که در میان فقر است قطع شود تمام دینیت
 بایدداد **باز دینار** در پستانهای زشت هر دو اگر
 بر بزرگ شود تمام دینیت زن لازم میشود و در هر یک نصف
 را و اگر نکر مر پستانها بر بعضی که اندک آن هم حکم پستان
 دارد و بعضی با اثر قیام شده اند و اگر سر پستانهای
 مرد را قطع کنند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دینیت است
 و در هر یک نصف دینیت بعضی موافق روایت طریقی گفته اند
 در هر دو هشت یک دینیت قابل شده اند که صد دینیت پنج ناز
 است و روایت احتمال دارد که در هر یک این مقدار بوده باشد
 و بعضی با اثر قابل شده اند **شاز دینار** در قطع حشفه

تا پنج ذکر است تمام درستم لازم شود خواه بان باشد
 و خواه بر و خواه لفل و خواه خصیه او و خواه خصیه او و خواه
 از خشفه را بر بند نسبت کل خشفه دیت یکم و اگر یک
 کس خشفه را بر دو و دیگری باقی ذکر را بر اول دیت لازم شود
 و ثانی از شش در دو کعبین ثلث دیت و در بعضی این
هفتم در بریدن هر دو خصیه تمام دیت و در هر یک
 نصف دیت بنا بر مشهور و در روایات معتبره و از آنست
 که در خصیه چپ دوش دیت و در خصیه راست یک ثلث دیت
 زیرا که فرزند از خصیه چپ هم میرسد و جمعی از فقهاء باین
 قابل شده اند و نهایت قوت دارد و این چند تا میل
 شده است که در خصیه راست نصف دیت و در خصیه چپ
 تمام دیت و نسخ کافی موافقتی با یکدیگر و طلب او میکند که
 چنانچه کند که فوق بهر ساند و پوست خصیه با بزرگ شود
 چهار صد دینار میدهد که در خمس دیت باشد و اگر حیاتی
 که پاها را کشتاد کند و قادر بر راه رفتن نباشد مگر
 بدشواری هشت صد دینار میدهد که چهار خمس دیت
 باشد در کتاب تفریق چنین دارد شده و اگر علمای اهل اند

هشتم

هشتم اگر شترین زن که بهای فرجش باشد بر دیت تمام
 زن میدهد و اگر یک طرف را بر دیت نصف دیت میدهد
 و اگر پشت زهارش را بر دیت زن میدهد و اگر کسی فرجی را
 که زن او باشد پیش از نه سال اولی کند و انضا شود یعنی سلک
 بول و حیض او یکی شود میاید مهر او را بدهد و دیت او را
 بدهد و بر او همیشه حرام است و می باید تا آن زن از نوبه آن
 نفقه بدهد مگر آنکه خود میبرد و اگر بعد از نه سال زن خود را طلاق کند
 و انضا شود دیت بر او نیست اما مهر نفقه بر او لازم است
 و اگر زنش نباشد و زن نکند و انضا شود اگر اگر کرده است
 او را مهر المثل و دیت بر او لازم است و اگر بکر باشد و زنش
 بکارت نباشد بر او دیت بنا بر مشهور و اگر رضای زن بوده است
 مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند که اگر بکارت نباشد و اگر بکارت
 بکارت و خری را بر دیت بول دهنش نیز بایان شود و بول نگاه
 نتواند دیت اکثر گفته اند تمام دیت میدهد و بعضی ثلث
 دیت گفته اند و در ردی مهر المثل نیز وارد شده است و بعضی
 گفته اند هم دیت میدهند و هم مهر المثل **نهم** در دیت
 التبرین است یعنی دو طرف شستگاه و هر دو یک دیت

مهر المثل

و در هر یک نصف نیت و از زن دیت نیت و در هر یک
 نصف دیت نیت و اوقی شود و از کلام بعضی ظاهر شود که
 مراد از این بدون کوشتهای برآمده است که چون می آیند بلندتر
 از رانهاست و بعضی گفته اند در شکستن استخوانهای ران
چشم و در قدیمای با تمام نیت و در هر یک نصف دیت
 و در انگشتان بخوبی که در دستها گذشت و خلاف نیت
 در اینجا جاریست و دیت هر یک بر سه نیت انگشتان
 با تسوییح می شود و دیت ایها هم بر دو نیت گذشت و در
 هر یک از رانها و رانها نصف دیت و در هر دو ران
 تمام دیت و همچنین در هر دو ران تمام دیت و بعضی
 در ساق و ران بارش قایل شده اند و اگر بار از ران
 بر دو بعضی گفته اند همان دیت پاست و دیگر چیزی بر او نیست
 و بعضی گفته اند دیت پاره یا بارش می دهد و بعضی
 دیت قایل شده اند و همچنین خلاف است که از پنج ران
 بر دو و اگر بایش را شل کند و نیت دیت پامید
 و اگر بایش را شل را بر دو نیت دیت پامید و در ران
 وارد شده است که اگر پاها را شل کند تمام دیت می دهد

و حل

و حل کرده اند بر آنکه مطلقا رانها نیت **چشم**
 و در رانها وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب را
 را که عصه می کشد بشکند که غایب را ضبط تواند کرد تمام
 می دهد و بر هر دو ران جمعی از علم گفته اند و عمل کرده اند
چشم و در رانها وارد شده است که در رانها
 اسیر المؤمنین علیه السلام شخصی را بر شکم شخصی
 آنقدر مالید که غایب را آورد حضرت فرمود که او نیز
 چنین کند یا نیت دیت بر هر یک از علم و بعضی از علم
 عمل کرده اند و بعضی بارش قایل شده اند **چشم**
 و در کتف و غریف وارد شده است که کسی که دندانهای کتف
 را بشکند که دندانهای کتف است که غایب را ضبط
 هر دنده چست و پنج دیت است و اگر دندانهای کتف را
 بازوهاست برای هر دنده ده دیت است و اکثر علمای
 فقهیه اند که برای هر دنده که قابل دیت دیت اول
 می دهد و آنچه در یوست دیت دوم را بر هر دنده سیار
 بعید است بلکه ظاهرش موافق فقه ناقص فقیر است که
 دندانهای پائین که نخا دی دل واقع شده است خواه از

دیت

و در رانها دیت یک و در رانها دیت یک و اگر کسی
 بر پاهای خصین و در رانها دیت یک و اگر کسی
 ضبط تواند کرد و باید دیت تمام برده

عقل را جدا میکرد و بعضی گفته اند اگر هر دو یکصفت
واقع شده است کمتر در پیشتر داخل میشود مثل آنکه
چوبی بر سرش زد که هر جراحش شود و توان شد
یکدیت میکند و دیت جراح را جدا نمیکند و اگر
چوبی بر دوش زد و دوش را شکست و بعد از آن بر سر
هم زد و توان شد دیت هر دو را میکند و بر پیشتر
دوایت صحیح وارد شده است و در آن روی ملکوت
که یکسال انتظار میرسد اگر در عرض سال مرده و از بعضی
میکشد و اگر دندماند و خوش بر طرف نشد دیت
میکرند و بر این مضمون اکثر قدما قایل شده اند و اگر
بعد از دیت گرفتن عاقل شود اکثر گفته اند دیت را پس
نیکرند و بعضی گفته اند بعد از آن میکذارند و با
را پس یکرند و بعضی میگویند که اگر اهل خیرت گویند
که عجب عادت غیبی با صلاح آید و بر خلاف عادت
با صلاح آید آن عجب شایسته است از حق تعالی دیت را
پس نمیکرند و الا پس یکرند و **دوم** ابطال شدن
کوش است و اگر از هر دو کوش یا کلهیه شنیدن بر طرف

شود

شود تمام دیت لازم شود اگر کوش دهند اهل و اهل خیرت
که در کوش و دیتند و اگر گویند که ممکن است بعد از مدتی عود کند
انظار آن دیت میکنند اگر عود نکرد دیت تراشید و در
حدیث صحیح وارد شده است که یکسال انظار میکنند و اگر
جانیست کرد و کذب او کند یا گویند که نمیدانم کد را میکنند
امتحان میکنند و اگر در حکم غفلت که او صدای عظیم را در
میزند یا در حکم صداهای شدید مانند عدد و در کتاب
تقریب کور است که در خواب صدای عظیم بر او میزند اگر بیدار
شد و روغ میگوید و اگر باینها معلوم نشد بقسمه را میکنند
چهار قسم بنا بر یک قول و بیش قسم بنا بر قول دیگر و اگر گفته اند
ظاهر شود که با امتحان باز قضا در دست و اگر عوی کند که
شنیدن یک کوش کم شده است قیاس کوش دیگر امتحان
میکند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که کوش معیوش
را محکم می بینند و کوش صحیح را باز میکذارند و زنگی را در
برابر او حرکت میدهند و میگویند بشنو تا جایی که گویند
نمی شنوم آن موضع را نشان میکنند پس از پشت سرش
میزند و وقتی که گویند نمی شنوم نشان میکنند و همچنین

صدای می شنیدند و شنیده اند و در حکم
میکند که این دیت را دیت در غایت از دیت
شماره یک کوش بر طرف شده است و از
امتحان دیت در نصف است و باقی
و اگر کوش کند که در حدیث وارد شده است

از جانب راست و جانب چپ اگر موافق است همه مساوی شود
که راست میگوید بعد از آن کوش صحیح را حکم می دهند و کوش
معیوب را میکشایند و از چهار طرف باز امتحان میکنند
اگر موافق آمد و کمتر از کوش صحیح است آن تفاوت را نسبت
به مجموع ملاحظه میکنند که چند یک است و آن نسبت از دست
یک کوش میگیرند و در روایت طرف با امتحان قیاس می فرماید
شده است و این قیاس قوی بنیاید زیرا که گاه باشد که کوشها
پیشتر از جانب این تفاوت را داشته باشند و باید که این
استخوان را در روئی بکشند که با دنا باشد و هوامتدک باشد
زیر که در روز یاد شدن از جوانی مختلف میباشد و اگر
کوش کسی را ببرد و شوائبی بر طرف شود بودیت لازم شود
در دو کوش یکدیت در یک کوش **بسم** بر طرف شدن
پنای دیو هاست اگر پنای هر دو چشم بر طرف شده باشد
تمام دیت آن شخص لازم شود و اگر از پنجم بر طرف شده
باشد نصف دیت و قصاص بقول و عادل از اطباء
حادث نماید میشود و دیت گفته گیر و در وزن نیز ثابت
میشود و اگر فقفا گفته اند که اگر اهل خبرت گویند که او

تجوا حد وید یا گویند ممکن است بپندارند نشنیده گویم
دیت میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن شکار
آن دیت میکنند اگر برگشت دیت میگیرند و الا از این
میگیرند و در حدیث معتبره وارد شده است که کسالی شکار
ببرند و بعد از کسالی اگر برگشت دیت میگیرند و اگر برگشت
برگردد دیت را پس میگیرند و اگر در دیده اش طایعانه باشد
و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و گذشت و
در روایت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که در قیاس
آفتاب او را باز می دارند اگر چشمش باز میماند و بر میخیزد
راست گوید و اگر دعوی کند که بینای یکدین از پنجاه
کم شدن است امتحان میکنند چنانچه احادیث صحیحیه وارد شده
است که دین و علوش را می بندند و دین صحیح را باز میکنند
و غم مرغی یا شتر مرغی را بدست میگیرند و در روئیند تا ساج
که گوید غی میخیزد آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف حین
میکند اگر موافق میگوید که است راست گفته است و اگر مخالف
میکویند دروغ گفته و بار دیگر امتحان میکنند تا موافق آیند پس
چشم را می بندند و چشم حلیل را میکشایند و باز از چهار طرف

امتحان میکند اگر موافق آید دیت را بعد از آن وقت
 میکند مثل آنکه اگر نصف صاف تفاوت کرده است نصف
 دیت یکچشم را که دیت آید می یکدیت در وایت
 طریف با این امتحان تمام نیز وار شده است که قسمت
 میکند بر شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند
 و اگر نشت کم شده است دو قسم میدهند و همچنین باین
 نسبت و این قوی است و احوط است چنانچه شیخ در نهج
 و صاحب جامع نیز قایل شده اند و اگر دعوی نقص در هر دو
 دیده کند نظریه این هم سنان او بخوبی گذشت امتحان
 میکند و در اینجا اگر نقصان را در هر دو دیده اند و امتحان
 دیده را در زمین هموار و هوای صاف میکند در روز آبر
 و زمین ناهموار که اوقات و جهات مختلف شوند و اگر دیده
 کسی را بکند و دعوی کند که چشمش کور بود و چیزی نمیدید
 و او کوچه چشمش روشن بود بعضی گفته اند قسم بر چاه
 کشیده است و بعضی گفته اند بر چشم کشیده شده است
چهارم بر طرف شدن قوت شام است و در آن نیز تمام
 دیت است و اگر دعوی کند که شامش بر طرف شده است

و معلوم نباشد با حصول لوث بقراین اثباتش قضا شود
 و در روایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت
 که خرقه را آتش میزنند و نزدیکش می آورند اگر سر را
 پس سیرد و آب از دینش آید دروغ میگوید و الا
 تصدیقش میکنند و باین اگر قسمه ضم شود چنانچه اگر گفته
 شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شامش کم شده
 است و قریب بر صدقش باشد ظاهرش آنست که بقسم
 ثابت شود و تقدیرش را نسبت بکل شام حواله برای کم
 شروع کرده اند و احوط صلح است و اگر چنانچه او را برود و شام
 اش نیز بر طرف شود بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود
پنجم بر طرف شدن ذایقه است و اگر گفته اند تمام
 دیت ثابت میشود و ثبوتش قیام است و همچنین تقسش
 گفته اند قیام ثابت میشود و تقدیر زیاد و کم نسبت بکل
 متوسط برای عالم شام است **ششم** اگر صدا بر طرف شود
 که مطلقا محقق سمع نمیشود گفته اند دیت لازم میشود
 و اگر حرکت زبان نیز بر طرف شود دو ثلث اضافی میشود
 و اگر کاری بکند که طعام را مطلقا نتواند خایند گفته اند

دیت لازم شود **اگر** حیایت با عینش بود و جماع
 تواند کرد یا در وقت جماع انزال مینماید و دیت لازم
 است و همچنین گفته اند که فرزند بهم رسانیدن طرف
 شود و دیت لازم میشود **هشتم** اگر حیاتی بکند که راه
 تواند رفت دیت لازم است و اگر طایع نیز طریقت
 شود و دیت لازم است **نهم** اگر لذت جماع بر
 طرف شود و جماع کند و لذت نیاید با طعام خورد و لذت
 نیابد در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی این **دوم**
 اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنبانی بر شخصی بکند که متنگ
 بسلسله البول یعنی قطرات بولی نا متصل آید و دیت
 کامل لازم است و در روایتی آمده شده است که اگر تا
 شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود
 و اگر تا ظهر آید و ثلث دیت و اگر تا چاشت آید ثلث
 دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند **از دهم**
 در حدیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم زنی بزند
 که حیضش بر طرف شود اگر تا یک سال عود نکند ثلث
 دیت زن نماید و **از دهم** اگر زنی را چنین کند

که زنی

که شیهش که شود اکثر گفته اند از شیهه و بعضی احتمال
 دیت نیز داده اند **نهم** در میان مجتاهدان بر دیت
 و در آن چند مقصد است **اول** جماعات سر و دست که تا
 شیهه مینامند و آن بر سه قسم است **اول** خارصه که خنده کند
 که پوست شکافه شود و دیت آن یک شتر است **دوم** دایه
 است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آید و در آن
 دو شتر است **سوم** سگایه است که در گوشت بسیار فرو رود
 و نرسد به پوده که در روی استخوان است و در آن سه شتر است
چهارم سحاقات است و آن بر جنسیت که برسد به پوده
 بر روی استخوان کشیده شده است و در آن چهار شتر است
پنجم موشجهت است که آن پوده شکافه شود و استخوان نمایان
 شود و در آن پنج شتر است **ششم** هاشمه است که استخوان کشید
 و در آن ده شتر است هر چند پوست گوشت شکافه نشود
 و سحرها در شبهه عمد و خطا بخوبیست که در دیت نفس
 مذکور شد در اینجا قصاص نمیشود و دیت میکند **از دهم**
 سقط است که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و
 در بین نیز قصاص نیست هر چند عذر کرده باشد و پیش از آن

در هر یک



در این باب و اگر در کتاب این دو نوع را

می دهد و احتمال دارد که با ندرده شتر لازم شود و حکم شتر
را یکدیگر متصل کند خلافتی نیست و اگر یک دیت بود و شتر
بر او لازم است و دیت یک شتر بر ثانی **دو** اگر حوا
موشی بکشد که بعضی از این بر سر واقع شود و بعضی بر پیشانی
شتر است که حکم کوشه دارد و پنج شتر کافیت **سوم**
آن جزو است که در سر زد کوشه اگر در واقع شود با حکم
سر دارد و دیت همان دیت است که مذکور شد و اگر شتر
آنها بر بدن واقع شود همان قدر را نسبت به دیت آن
حساب میکنند مثل آنکه موشی که در سر واقع شود پنج شتر میزدند
و سر دیتش را و دیت کل دیت آدمی است زیرا که جدا شدن
آن حیات باقی نمی ماند و دیت کل آدمی هرگاه صد شتر باشد
پنج شتر نسبت به آن نصف عشرت یعنی پنج دیت است
اگر موشی در یک دیت واقع شود و دیت یک دیت نصف دیت
انسان است پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن
خواهد بود چند کوشه اند اکثر فقها و از کتاب طریقت در بعضی
فناصیل دیگر ظاهر شود **چهارم** ظاهر کلام فقها آنست
که این دیتها که بیشتر وارد شده است اگر دیت را از اجزا

شهر با ندرده شتر است و بعضی شتر کوشه اند **هشتم**
ما مومر است که با م الدماغ رسیده باشد یعنی پرده که کمتر
میان است اما آن پرده شکافته نشده باشد و در آن
ثلث دیت آدمیت و در بعضی روایات و کلام اکثر
فقهای سنی و شتر وارد شده است با اکثر شی و شتر و شی
میاید باشد پس ثلث بر سهیل چنین وارد شده است یا
لفظ ثلث بعد از شی و سه مراد است یا از روایات ائمه
است **نهم** دامغه است که خریطه که دماغ در میان آنست
آن نیز دریده باشد و با این حال ندرده مانند سایر اعضاء
است و با این سبب اکثر علماء دیت آنرا ذکر کرده اند و اگر
زنده باشد بعضی گفته اند ثلث دیت برای ما مومر می دهد
و دامغه قصاص نمی باشد چون محل خطرند **مقصود دهم**
در مانی حکام شجاع است و در آن چند مسئله است
اول اگر در دو جای هر جرات موشی بکشد از برای هر
یک پنج شتر میاید بدهند و اگر همان شخص میان آن
دو تار برود که یکدیگر متصل شوند اکثر گفته اند کوشه
میشود و پنج شتر کافیت و بعضی گفته اند یا زده شتر

در این باب و اگر در کتاب این دو نوع را



دیگر دهند همان نسبت میدهد مثل آنکه در جایی که ده شتر
و از ده شده است ده شتر نسبت به ده شتر که در یک کل است
ده یک است پس اگر از طلا دهند که غرض از آنست که
که صد شتر باشد اگر از نقره دهند ده یک ده هزار در هم
را میدهند که هزار در هم باشد چنان از سایر اجناس را حوط
آنست که چون در خصوص این زیادت شتر و دنیا را دارند
است از جنس شتر و دنیا را میدهند **مقصود** در احکام
جراحات بدنت و در آن چند فایده است **اول** جراحت
که باندون شکم آید بر سدا زهر حجت که باشد اگر چه
از کوه دال کردن باشد و غیره در آن است **دیت** آن شخص
است و در آن قصاص غیبی باشد و اگر جراحی و عضوئی
و بعد از آن بجوف داخل شود دیت آن جرح است و در
جای فم و در امیاید بدهد مثل آنکه بخوری بر دوش کسی
و داخل شکم او شود هم دیت جراحت دوش را میباید بدهد
و هم دیت دیت برای آنکه داخل جوف او شده است
دوم اگر کسی کاوی یا خنجر یا زده که سرش باندون شکم
او داخل شد پس دیگری کار یا غیر آن بهمان جراحت فرورد

و جرح

و جراحت زیاده نشد شخص اول دیت باید بدهد
و بر ثانی چیزی نیست ولیکن تا که شرح او را تقریر میکنم
و اگر چه بر دویم اندون ظاهر است شکست از ترکرد و بیرون
بجای خود مانده اند و اگر اندون بیرون هر دو
کشاد تر شد یک دیت باید بدهد و در امیاید بدهد
اگر کسی جرح بر بند و شکست را بشکافد و دیگری استی از شکست
بیرون آورد که اندون قابل دویم است **چهارم** اگر جرح بر بند
اش بر بند که از پیشش برود و اگر شکست اندون و جاید
و دیت دیت باید داد و بعضی گفته اند یک دیت است
پنجم جمعی از فقها قایل شده اند موافق کتاب ظریف که هر که
حریر بر طرف روی بر بند که از طرف دیگر برود و صد دینار
طلای میدهد و ظاهر است که مراد با طرف و تنها و پاها باشد
مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند که
که در آن تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر نافه
در یک بند یک انگشت باشد صد دینار چند برابر است
آن میشود و در کتاب ظریف تفصیل دیگر درین است
که اگر متعرض آنها نشده اند و این عبارت مجمل است که

باز این را که در ترکرد اندون کجاست

ششم در کتاب طریف مذکور است که اگر سوراخی در جود
 پنی یکطرف رخساره هم رسد که اندرون دهان نماند
 صد دینار است و اگر دو کند و بر طرف شود اما اثر جوشی
 نماند چنانچه دینار است و اگر هر دو طرف باشد و اثرش
 نماند صد دینار است و اگر تیری بزند که در استخوان نشیند
 و از زیر چانه بیرون آید و پیش صد چاه دینار است و اگر
 سوراخ کند و بیرون نرود صد دینار است و اگر جراحتی در
 رخساره هم رسد و اثرش نماند و پیش ده دینار است
 هفتم در روایتی تیری وارد شده است که حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم میفرموده در سینه
 که کسی بروی کسی بزند و جای آن سیاه شود و شش دینار
 بدهد و اگر ستر شود سه دینار بدهد و اگر سرخ شود یک دینار
 و نیم بدهد و اکثر موافق این روایت قایل شده اند و
 بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند
 که شرط نیست که اثرش همیشه بماند و گفته اند اگر اینها در این
 واقع شود پیش نصف دینار است و گویا این باب و
 درین لایحه متصل باین روایت را ذکر کرده است

هفتم

هشتم و در عضو دینار است تقریباً دینار باشد اگر آن عضو
 را مثل کند و دینار است دینار آن عضو را باید داد و اگر عضو
 مثل را قطع کند دینار است دینار آن عضو را باید داد و چنانچه
 گذشت **نهم** مذکور شد که دینار مرد زن در اعضا و
 جوارح مساویند تا بثلث دینار مرد مرد بدین دینار
 اعضای زن نصف دینار اعضای مرد است خواه آنکه جنایت
 کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند
 مرد را برای اعضای زن یا آنکه چیزی از دینار بدهد
 تا بثلث پس اگر خواهند عضو مرد را عوض عضو زن قصاص
 کنند نصف دینار عضو را میدهند و قصاص میکنند و اگر
 دینار بدهد نصف دینار بدهد و بعضی از علماء گفته اند
 که اگر حکم که تا بثلث جراحت زن و دینار مثل جراحت
 مرد است و خصوصیت که جراحت کند مرد باشد و اگر جراحت
 کند زن باشد جراحت هر نصف است پس در یک
 انگشت پنج شتر است و در دو انگشت ده شتر است و در سه
 یا زده شتر است و در چهارم بیست شتر است و پنجین باین
 نسبت بالا می رود بخلاف آنکه جراح مرد باشد که در یک انگشت

زن ده فترات در ده گشت بهشت در هر یک شصت و
در چهار گشت بهشت **شصت** هر عضوی که در هر یک
دیت مرد باشد و در زن مساوی دیت زن باشد
زبان و ذکر و دوست و دوپا و همچنین نصف ثلث
و هر نسبت که با دیت مرد مذکور شود در کافری با دیت
او و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیت آزاد
نباشد مثل آنکه اگر در غلام را بهر دیت بود و او را می دهند
چنانچه مذکور شد و آنچه در شرح مقدری غلام که از سر می دهند
آزاد را غلام را فرض میکنند و ملاحظه میکنند که بدون این
عیب چه قیمت داشت و با این عیب چه قیمت دارد و این
تفاوت را از دیت آرا می گیرند **فصل ششم** در جنایات
که بر چنین واقع شود یعنی بر طفلی که در رحم باشد یا بر کسی
واقع شود و در آن چند بحث است **اول** مشهور میان علما
آنست که در جنین آزاد و مسلمان بعد از آنکه خلقت تمام
شده باشد و هنوز روح در آن ندیده باشد صد دنیا
است و مشهور آنست که فرقی نیست میان دختر و پسر و بعضی
گفته اند در پسر صد دنیا است و در دختر پنجاه دنیا و خاک

در زن با دیت زن چنانچه مذکور شد

از توفی

از توفی نیست و این چند حد را الله تعالی شده است که دیت
جنین مسلمان یا غلام است یکسری که قیمت هر یک نصف
عشر دیت باشد این موافق مذهب عام است و **اول** آنست
و اگر کافر ذمی باشد جنین او و پیش عشر دیت پدر او است
که موافق مشهور است و در هر است و در و اینی دارد و آنست
که عشر دیت مادر است که چنانچه هم باشد و بنابر قول ثانی
مکنت محل و اینست که جنین دختر باشد و شوهر مسلمان علما
آنست که دیت جنین بنده عشر قیمت دارد و است و بعضی گفته اند
اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است و اگر انثی باشد عشر قیمت
مادر است و بعضی گفته اند اگر زن نه بر آید و غیره عشر قیمت
مادر است و اگر مرده باشد و بنده از نصف عشر قیمت دارد است
دوم هرگاه روح در جنین دیده باشد و بسبب جنایت پدر
و معلوم شود که حیات داشته باشد و بسبب جنایت پدر
در نبود دیت کامل لازم می شود برای پدر و نصف آن
برای دختر و اگر بتوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز
لازم می شود **سوم** هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط
یابد از بعضی گفته اند غلامی می دهد یا کنیزی و بعضی این

پنجاه دینار کرده اند و شهر میان علما آنست که مراتب
 مختلفه دارد **اول** آنکه اگر کسی در آشنای جماع کسی را
 بترساند که آب منی برون فرج رخته شود ده دینار میدهد
 و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و سبب انزال آن شود
 بیست دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی بار چرخون
 بیست چهل دینار میدهد و اگر مضطرب شده باشد یعنی بار چرخ
 کوشی شصت دینار میدهد و اگر استخوان شده باشد هشتاد
 دینار میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان روئیده و
 تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه گذشت و شیخ
 طوسی رضی الله عنه گفته است در مابین هر مرتبه تمام مرتبه دیگر
 بآن نسبت حساب میکنند و این را در مسیح و الله تعالی
 کلام او این سخن کرده است که بیست روز علقه و بیست روز
 مضطرب است و بیست روز عظام و هر روز یک دینار زیاد شود
 و بحث کرده اند بر و کاین تفسیر مخالف طایفه است
 چنانچه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد
 باقر علیه السلام پرسید که مردی زنی را میزند و نطفه
 می اندازد فرمود که بیست دینار بدهد لازم است گفت میزند

اورا

اورا و علقه می اندازد فرمود که بر او چهل دینار است گفت اورا
 میزند و مضطرب می اندازد فرمود که شصت دینار بدهد لازم است
 گفت میزند اورا و چرخ می اندازد که استخوان در او بهر سیده
 فرمود که بر او بیست کامل است یعنی در بیست چنین و فرمود که شصت
 از ابوالمصنفین علیه السلام چنین حکم کرده است که بیست گفت
 نطفه که ام است که توان شناخت فرمود که نطفه سفید است مانند
 آب پی غلیظ پس در درم چهل روز میماند تا علقه شود گفت
 شصت علقه که ام است فرمود که بآن خون بیست است مانند
 حبه حجام بر روی آید پس چهل روز دیگر میماند تا مضطرب میشود
 گفت شصت مضطرب است که توان شناخت فرمود که بار چرخون
 بر خیزد که در میان آن رگهای سبز است بعد از آن استخوان
 میشود پس صد که صفت استخوان چیست فرمود که بعد از آن که
 استخوان شد بیشتر و گوش هم برسد و اعضا و جوارش
 ترتیب می یابد پس بیست چنین تمام میشود در حدیث
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که یونس شیبانی
 پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهر مرتبه حضرت فرمود که
 عشر نطفه زیاده میشود بیست و در دینار میشود و اگر در نطفه

خونی که از

بهر سید است و چهار دینار و اگر سه قطره بهر سید بر دستش دینار
 و اگر چهار قطره بهر سید است و هشت دینار و اگر پنج قطره بهر
 سید و دینار است و بهین نسبت بالا میرود تا هفتاد و هشت
 پس در آن چنان میاراست و بعد از غلظت اگر یک در آن کشت
 در آن بهر سید و دینار بالا میرود و همچنین دودنیار زیاد
 میشود تا هفتاد و هشت و دینار است آن وقت دینار است
 تا آنکه کوی مانند استخوان در آن بهر سید و زیاده شود تا
 آنکه هم سخنان میشود و دینار است آن هشتاد دینار است و همچنین
 تا گوشت میشود و پوست بر آن می رود و چون چهره ماه شد
 روح در آن میزدند و شرح احادیث و تفاسیل
 خلقت انسان و تشریح آنرا مفصلاً در کتاب سماوی عالم
 ذکر کرده **هم چهارم** اگر نه فی را یکشد و در شکم او فروزند
 باشد و او هم کشته شود و نداند که پیر بوده یا قتر شده و سانی
 علماء موافق احادیث معتبره است که دینار را میزدند
 و از برای طفل نصف دینار مرد و نصف دینار زن میزدند
 و بعضی گفته اند قرع می اندازند اگر با هم پیر کرد دینار پیر
 میدهد و اگر با هم دوزخ دینار است **پنجم**

اگر

اگر کسی زن آزادی داشته باشد و بدون خلعت او
 در وقت جماع مخفی را عیال و در سپردن فرج بر مرد نیست
 گفتند و اجابت که ده اشرفی دینار لطف را بر زن بدهد
 و اگر عمل بر استقباب کرده اند **ششم** اگر کسی نیازی بکند
 و طفل زن بپوشد و بعد از آن کسی او را یکشد گفتند اگر حیاء
 مستوره داشت که بپوشد و بپوشد تا آنکه دینار و پوست و پول
 دینار نیست اما مالک شمس و او را قتر میزند و اگر کسی استغفر
 ندانست باشد و در کار مردن بوده دینار و پوست و دینار
 میکند و اگر مالش معلوم نباشد بعد از اشد آن که زن بود
 یا مرده و او سرش را بریدن باشد قصاص با قاضی میشود و دینار
 بریدن سریت را میدهد چنانچه مذکور خواهد شد **هفتم**
 دینار جراحت است که بر جنین واقع میشود نسبت
 بکل دینار او حساب میکنند پس اگر چیزی بر شکم زن زدند
 و دستش از طفل با قاضی شود اگر زن میزد دینار و دینار
 جنین هر دو را میدهد و اگر مرد را دینار جنین که پنجاه دینار
 میدهد و اگر اول دست بپوشد و بعد از آن جنین بپوشد دینار
 جنین را میدهد و دینار دست با قاضی شود و اگر زن بپوشد

کرد

دینار

دیت انسان کامل میدهد و دیت دست ساق میشود و اگر
زند باند دیت دست را میدهد **هشتم** کسی که سرب
آراد اسلامی را قطع کند حکم چنین دارد و دیت او هزار
است و این دیت مال و ارث نیست بلکه حرف میکند در حج
و وجه بر خور است و صدقات برای قیامت و خلافت اگر
قرض شده باشد واجبست که قرض را بدهند این دیت
باشد و اگر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل
انفال است آنرا میکنند و این باب و علی را حرام باشد آن
که اگر در حال او را ده کشتن او داشته باشد و بعد از فوت
سزاوارت بر وجه پاکاری کرده که اگر زند میو و بان بنیابت
میبرد دیت کامل انسان میدهد و اگر این اراده نداشته صد
دینار میدهد و گفته اند بجز احتیاج که بر واقع شود نسبت به صد
دینار و صاحب میکنند مثل آنکه اگر یک شتر را بر وجه دینار
میدهد و اگر وضعی در سرش بکشد پنج دینار میدهد و اگر
گفته اند مرد وزن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد
و اگر سر غلامی را بر وجه شتر قیامت او را میدهد و بعضی گفته اند
اگر غرق می را میدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد و خالی از

حیات

اگر سر زنی را ببرد

قوی

قوی قیامت و اگر بنیابی خطا واقع شود خلاف است که دیت
در مال او است یا بر عاقل است بعضی از متأخرین احتمال
داوه اند که در اصل دیت نباشد و در خطا بنیاب خطا
روایت حسین بن خالد است که از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسید که اگر شخصی بر بنیابی که دالی حفر کند که اول
روان فعل دهد پس سرش ببردش آید و پیل از پشتش میفتد
و بر شکم است آید و شکاف شود چه چیز بر او لازم است
فرمود که هرگاه چنین باشد خطا خواهد بود و گفته اند
بنده از ذکر دیت یاد و ماه بیای روز و دشتن یا شصت
سکین را طعام دادن بقدر مدتی که قیامت با بعضی از
تقدیرات یک چهار یک است که نباشد و در حدیث حسن وارد شده
که بریدن سرت به تر است از بریدن سر زن و در حدیث
دیگر پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از کسی که سگ
مرد را بکشد که فرمود که حشرش بعد از مردن زیاد است
او است در زندگانی **فصل نهم** در بیان عاقبت است که دیت
خطا بر او لازم میشود و احکام آن و در آن چند مقصد است
اول در بیان عاقل است بدانکه چون در باقیست در باقیست

بر سگین

بکشد

تعب بسیار کرده اند و خوششان نیست و عیش و تنزه قائل
حایت میگردد اند شایع در باب قتل خطا که قائل را در آن
تقصیری نیست مقرر فرموده است که بر آنها قسمت کنند
که هر باغی قتل حایت ایشان بشود و هم کار بر قائل است
شود چون تقصیری نداشته و حکمها بجا میآید پس الهی در
حکم بسیار است که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است
و عاقل کسی را بگوید که احتمال نیست از جانب صاحب جنت
بیشود و آن چارها پیدا اند **اول** خوششان حاصل بخیر است
دوم کسی که او را آزاد کرده باشند **سیم** کسی که ضامن جرم
او یعنی جنایت او شده باشد بر او که معاف بوده است
که دو کس که واپس نرفته اند باید که قرار بگیرد
که هر یک که جنایت خطائی بکند دیگری دیت او را بدهد
و هر یک پیشتر ببرد دیگری وارش او باشد چنین کسی را
اگر جنایت خطائی بکند ضامن جرم دیت او را میدهد
و اگر ببرد میراث او نیز از امام علیه السلام خواهد بود اما
اقارب که عاقل اند خلافت که چه جامعند و شور و بیان
علما است که عاقل عصبه قائلند یعنی مدانی که قریب است

چهارم امام دیت را که اگر ببرد
نابست امام دیت او را میدهد

ایشان

ایشان نسبت بقائل از جانب پدر و مادر باشند از جانب
پدر و مادر نسبت به مادر و شهادت برادران و اولاد ایشان
و عموها و اولاد ایشان خواه وارش قائل باشند و اگر ببرد
آنها میراث شود خواه نه و خلافت که پدر و مادر بوری اولاد
ذکور در عصبه داخلند یا نه اکثر متاخرین قائلند که داخلند
و بعضی گفته اند هر که از دیت اگر گرفته شود میراث میرد عاقل
است و این قول ضعیف است و بعضی گفته اند که عصبه عاقلند
آنها اند که مستحق میراث قائلند از وراثان نزدیک که
در قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر شده مانند پدر
و مادر و فرزندان و اگر آنها نباشند سایر اقارب قائل میگردد
از مردان بالغ خواه از جانب پدر و خواه از جانب
مادر و اگر از هر دو صنف نباشد و ثلث دیت را بر ایشان
پدری قسمت میکنند و یک ثلث بر خوشان مادر می دهند
شده اند درین قول بروایتی که سید بن کبیر از حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه روایت کرده و اکثر آن
روایت ضعیف است دارند و شتمل بر آنکه اگر خوشان نداشته
باشند دیت را از هم شریان او بگیرند و این مخالف

قائل

مذمت است چه است و موافق مذمت عادت است از آنکه
عمل باین روایت نکرده اند و شد در غایت کمال
و این احکام را از اجادیت پیوسته این باب است تا کمال
متعسر است و مشهور است که مذکور شد و بعضی روایات
معتمدین ظاهر شود که عاقل در سه ذکور بالغ عاقلند
دوم در صفات عاقله است که اندوختن است که ذکور با
وزن عاقله بسیار شد و شرط است که بالغ و عاقل باشند
تا بالغ و دیوانه عاقله نیستند و شرط است که غنی و قادر بر
باشد پیش فقیریت لازم نیست و غنی و فقیر بودن در وقت
که سال تمام شود و وقت دادن شود تمام دارد
در مقدار آن دینی است که عاقله حاصل شود و جمیع
از علماء را اعتقاد است که عاقله در دین خطائی و اصل
خواه زیاد و خواه کم جمیع گفته اند تا بدین موضوع رسیده
که نصف عاقله را باید جاز خود میدهد و بقدر
موضوع و زیاده را عاقل میدهد **چهارم** آنچه عاقل میدهد
رجوع نمیکند که از جانی بکلی و دوقولی است که رجوع و آن
ضعیف است **پنجم** در بیان کیفیت تقسیط دین است

بر عاقله

بر عاقله و در آن پیش می کنند **اول** اختلاف است که آیا
قدیمی دارند که بر هر کس چیزی را کنند یا نه بعضی گفته اند
از غنی ده قیراط میگیرند که نصف دین را باشد و از فقیر بعضی
کسی که در عرف او را غنی و مال دار نگویند و قادر بر اولاد
بخش قیراط میگیرند که ربع اشراف باشد زیرا که هر دینار است
قیراط است و بعضی گفته اند قدیمی نداشتند بلکه با عاقله
بمسبب احوال جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب
میداند حواله میکنند **دوم** خلافت که آیا ترقی در میان آن
جماعت است و در آن کردن یا نه بعضی گفته اند بر نزدیک و دور
هم حواله میکنند بیک نسبت و اکثر علماء قایل شده اند یا کمتر
نزد مقدم میدانند و اگر فاکتند بر دو ترجیح میکنند پس
این بنا بر قولی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور را
اول ایشان ابتدا میکنند بعد از ایشان برادران و پسران
بر قول دیگر اول از برادران میگیرند اگر فاکتند از اولاد ذکور
ایشان میگیرند پس از همو پس از پسران همو پس از عموها
پدر پس از پسران پدر ایشان پس از عموهای پدر پس از
اولاد ذکور ایشان و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام

شوند اگر باز باقی مانده است از آزاد کننده او بگیرند
 اگر آزاد شده باشند آن قابل اجازت پس از خویشان بزرگ
 بر ایشان جاری شود و از بزرگترین بزرگان آن آزاد کننده بزرگترین که سابقه دارد که در آن آزاد شده اند
 گرفته و در میان بزرگترین بزرگان آن آزاد کننده
 گرفته و از آن گرفته
 بر بعد و اگر نزدیکی و فاکند بدو و ترغیدی نمیکند و
 گفته اند خویشان پدرمادری مقدمند بر خویشان پدر
 شهادت و اگر در مقام اعتبار نگرفته اند و میباید که معلوم
 که عاقله قرابت عرفی است و در بعضی آن از قبیل او باشد
 کافی نیست اگر اشیا که مذکور شد و فادیت کند بعضی گفته اند
 زیادتی را از امام علیست لازم نمیکند و خلافت که آنحضرت
 از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان را اگر گفته اند
 که از مال خود میدهد و تحقیق این مسند بر صورتی ندارد و بعضی
 گفته اند اگر عاقله نباشد یا عاجز باشد از دادن بیت المال
 یا بعضی از مال جنایت کننده بگیرند و الا از امام علیه السلام
 بگیرند و اگر گفته اند مطلقا هیچ بیهانی نیست و یا بجز اینها
 از امام یا از بیت المال مسلمانان بگیرند **سوم** اگر عاقله زیاد
 اند دیت باشند یعنی آنقدر و قهر را که مذکور شد بنا بر یک قیل

یا آنچه که شرع مصلحت داند بنا بر قول دیگر بر عاقله تقصیر میکنند
 عدد عاقله زیاد و آن باشد بجز گفته اند اما مقدار را بر همه
 توزیع میکنند و بعضی گفته اند که امام یا حاکم شرع بعضی را که
 مصلحت میداند تعیین میکند که بدهد و اگر بعضی از عاقله
 باشند مشهور است که گفته اند اگر عاقله آن قسم میکنند بلکه
 اشتغال میکنند که آنها حاضر شوند یا میباید که حاکم شرع که
 در آن بلد است که از ایشان بگیرند **چهارم** چون سابقا مذکور
 شد که دیت خطا را بر عاقله و خواهر قتل در هر مرتبه سال
 یکبارند گفته اند باندای دیت سال و قتل و قتل و دیت آن
 مفتوح است و در هر مرتبه که سرایت کرده باشد از وقت حجت
 کردن است و اگر بر حجت باشد که سرایت کند مثل آنکه گفتند
 برید و سرایت کرد و جمیع عاقله را از دیت و اینصورت
 دیت مجموع گفتار میباید بدهد و خلافت که باندای سالها
 را از هر وقت حساب میکنند که آن بر احوال مندرج شود و در محض
 بر طرف شود و بعضی گفته اند از وقتی که گفتار مندرج میکنند
 که مندرج نشده باشد و اول شهر است **پنجم** از عاقله صدقه
 در پان ثبوت جنایت بر عاقله و آن بگویند ثابت میشود

بعضی گفته اند از وقتی که گفتار مندرج میکنند

یا با قرار عاقل و مشورت است که تقسام چیزی بر عاقل باشد
بلکه دیت بر مال هائی لازم میشود هر چند خطای محض
باشد و همچنین اگر قائل قرار کند بقتل خطایاجانی افزا کند
بجنايت خطا دیت بر خودش لازم میشود بر عاقل و اگر قائل
نمودار بر دیت صلح کند بر عاقل چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد
اگر قائل بر بزد رو ابقی و اشد است که دیت از مال گرفته
و اگر مال نداشته باشد از اقارب او بگیرند و اقرب فالان
و بعضی از علما مجموع این روایت عمل کرده اند و گفته اند
اول قایل شده اند بجهت ثانی چنانچه با قاعده کوشد
و در قتل شبهه عمد بر بعضی قایل شده اند که اگر بزد یا بزر
و مالی نداشته باشد از اقارب او بگیرند و اگر آنها را
از بیت المال میدهند **فصل** اگر کسی خود را بخطا بکشد
بر عاقل دیت و بعضی از سنیا قایل شده اند که دیت بر
عاقل است **فصل** در حدیث صحیح وارد شده است که اهل
ذمه صبی کا از آن که جزیه دهند عاقل بگوید که بکشید و بکشید
که کند خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را از مال
جنايت کننده بگیرند و اگر مال نداشته باشد امام علیه السلام

میدهد

میدهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جز بر امام میهند
مانند غلامی که مقرر می آید و دیت خود و ایشان غلامان آنها
و هر یک از ایشان که مسلمان شود از دیت خود و علما باین
روایت عمل کرده اند **فصل** اگر چه دیت خود را بگوید بکشد
دیت از یاوران دیگر نمیدهد و خود هر از آن و غیر آن
نمیبرد و اگر وارث دیگر باشد از امام علیه السلام خبر بدهد
و اگر فرزند خود را بخطا یا شبهه عاقل بکشد بعضی گفته اند
مطلقا میراث نمیرد و بعضی گفته اند مطلقا میراث میبرد
و بعضی گفته اند از دیت نمیرد و از غیر دیت میرد و اگر وارث
بغیر از عاقل باشد یا بزرگه پدر میراث بر دیت ساقط
خواهد شد و اگر کوچکتر کسی بر دایا از عاقل بگیرد و حاصل
خطا است و اگر بکشد از دیت بگیرد **فصل** عاقل دیت نفس
جراحت انسان را ضمانت و ضامن است جنايت غلام
کسی را اگر جنايت بر کسی کند از روی خطا یا جاهل و چون
خویش او را که بر کسی کند یا چنانچه که خویش او بر جوانی
یا مال کسی از روی خطا بکشد **فصل** در بیان کفاره
اقسام قتل است در قتل عمد کفاره جمع و دیت یکین

بنده آزاد کند و دوماه تنواری روزی بدارد و شصت کرب را
طعام بدهد هر یک را یک پاد و مد علی الخلاف و منقح
اگر صد ظاهر هم بکشد بکشد ظاهر خوب است و مشهور است که این
کفایت دینی واجب شود که خود را بشوید و قتل شده باشد که
اگر با سبب باشد و کفاره بقتل سلمان ثابت میشود و اقوال
طفال باشد و خواه بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه
باشد و خواه مرد و خواه مملوک تا قاتل باشد یا مملوک دیگری یا
آزاد و مشهور است که در کشتن کافر چند در امان باشد کفاره
واجب نمیشود و اگر قتل عمد او را نکند یا اگر عفو کند یا اگر
بگیرد یا ثابت نمیشود شک نیست که کفاره واجب میشود و اگر
روز را قصاص کند کمتر نکند باز کفاره واجب است که از مال او
بردهند حتی روزه را از مال او بخرند تا نماند و بعضی گفته اند
هرگاه قصاص کند کفاره ساقط است و کفاره قتل شبه
عمد و خطا کفاره جریمه است اگر نادر است بنده آزاد میکند
و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دوماه تنواری بدهد
میدارد و اگر آن را نیز عاجز است شصت کرب را طعام
میدهد و اگر مسلمان یا مسلمان را در دار الحرب و بلاد کفار

بکشد

بکشد بجان آنکه کافر است کفایت قتل خطا واجب است و بعضی
الیه نیست اما در وجوب دین خلاف است بعضی گفته اند
مطلقا دین نیست و بعضی گفته اند اگر کسی بوده است در دین
که قمار دین و حرام است و اگر بسیار خود بمیان بیاورد
واجب است و احوط است که مطلقا دین بدهد و بعضی گفته اند
اگر در وقت جنگ کشته شود دین را از جهت لال میدهند
و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند بر هر یک کفاره تمام
لازم است و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد خلاف است که کفاره
بر او واجب است یا نه اگر نکند اندک حرام است و عفو و طعام را
را از مال او برون میکنند و روزه را بعد از بلوغ و قبل خود
بگیرد و اگر پیش از بلوغ بکشد از مال او برون میکنند و روزه را میدهند
و بعضی گفته اند کفاره از ایشان ساقط است و اگر جنبی را
که در شکم باشد سقط کند اگر روح در آن نمیدهد شده کفاره
واجب است و الا واجب نیست و احکام خصال کفاره در رساله
کفارات ذکر کردیم **فصل نهم** در احکام حیات حیوانات است
و در آن چند بحث است **بحث اول** در کشتن حیوانات است
گوشت است اگر حیوان حلال گوشتی را ذبح کند بی اذن مالک

اکثر گفته اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر اول لازم است
 و بعضی گفته اند مالکیت حیوان با کشتن او بر او نیست
 حیوان زنده را بدهد و اگر او را بفروشد بخرند و کشته را بخرند و میوه شود
 باید قیمت او را در وقت کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا
 باشد که از آنها منتفع توان شد مانند چشم و مو و گوشت
 و پرها از مالکیت و قیمت آنها را از قیمت حیوان بپروان میکنند
بحث دوم در کشتن حیوان است که طلال گوشت نباشد اما
 قابل تذکیر باشد مانند شیر و پروانه و بزرگترین از آنها
 را فرج کند باز بهر جهت که تفاوت قیمت کشته و زنده را
 میدهد و اگر بخود دیگر تلف کند قیمت را میدهد و اگر
 بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد از آن قیمت بپردازد
 میکنند مانند فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر
 در قسم اول و در این قسم جنایت بر عضو از اعضایی
 واقع شود مثل آنکه پیش را بکند یا پایش را بکند
 اکثر گفته اند اگر شتر میدهد یعنی تفاوت قیمت صحیح
 معیوب و بعضی گفته اند مانند آدمی آنچه در حیوان است
 بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هر یک نصف قیمت

نهد

مانند چشمها و پاهای او و گوشها و در اجزای حیوان
 و ارشده است که کسی که بکشد حیوانی را که در ربع قیمت آن
 میدهد و بعضی از قدما قایل شده اند و خالی از قوی نیست
بحث سوم در کشتن حیوان است که قابل تذکیر نباشد
 سگ و خوک سگ واقعی نمیباشد و سگ کثیف و کثیف
 آن چیزی لازم نمیشود و چهار سگ **اول** سگ شکاری که
 تعلیم شکار کرده باشد و بعضی گفته اند قابل تعلیم بوده
 باشد و خلافت که مخصوص سگ سلوکی است یا شامل
 هر یکی که تعلیم شکار کرده باشد و سلوکی گفته اند سلوکی
 سلوکی که قریب است از قریبای چین و دور نیست که سگ
 نازی باشد و اکثر گفته اند خصوصیت سلوکی ندارد و
 دیت آن خلافت و هور است که چهل درم است
 موافق زوده دانگی قدیم و هزار و پانصد و بیست و چهار
 است و بعضی گفته اند اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمت را
 میدهند و بعضی مطلقا بقیمت قایل شده اند و بعضی گفته اند
 احتمال دارد که برای سلوکی چهل درم باشد و برای
 قیمت **دوم** سگ که است و در دیت آن نیز خلالت

اکثر یک کوه سفید گفته اند و بعضی بیت در هم گفته اند که بکیر ارد
 دویست و شصت دینار است بزرگ قدیم و بعضی بقیعت قابل
 شده اند **سوم** سکیت که حر است باغ میکند و اکثر بیت
 در هم گفته اند دیت آنرا و بعضی بیت گفته اند و ثانی اظهار
چهارم سک زراعت است و اکثر گفته اند دیت آن یک
 قفیر کندم است و در روایت جریب کندم وارد شده است
 و جریب چهار قفیر است و بعضی بیت گفته اند و بعضی گفته اند
 که دیت سکی که حر است نیمه یا خانه میکند یک نعل خاست
 و بعضی گفته اند یک کناره از آن است که دیت ندارد
پنجم چهارم اگر کسی فوکی از ذمی باشد که نهان در
 خود نگاه داشته باشد قیمت آنرا میدهند آن قیمتی که
 ایشان در میان خود معامله میکنند و همچنین اگر شراب
 یا آلات لهو که حلال میدهند نهان داشته باشند و
 مسلمانی تلف کند قیمت آنرا نزد آنها که حلال میدهند
 میدهند و اگر علانیه اظهار کند چون خلاف شرط
 دین است اگر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی بر او لازم
 نمیشود و مشهور میان قدامای علما است که حیواناتی که

بخت نجم

بجرا

بجرا میفرستند اگر در جنگ اینی بر زراعت کسی با باغ
 کسی بکشد صاحب حیوان ضمانت و اگر در روز جنگ
 بکشد ضامنیت و روایتی در بیان دارد شده است
 که صاحب زراعت روزی باید زراعت خود را فطلت
 کند برای آنکه ضرورت که حیوانات بچریدن بروند و
 در شب صاحب حیوان بیاید حیوان خود را فطلت
 نماید و اکثر متأخرین شب و روز را است بار کرده اند و
 گفته اند اگر صاحب حیوان در حفظ حیوان تقصیر کرده است
 ضمانت خواهد در شب خواهد در روز و اگر تقصیر کرده
 نیست ختم شد در سال بر دست اجفر عباد محمد با
 بر محمد تقی در پنجم ما مجاز الاولی است
 و ما بعد الالف و چون در چند روزی بر وجه استعجال
 با و نورشغال شتو نوشته شده اگر نصفان روز کار حاکم
 و ذللی مطلع کردند زبان طعن کشانید و بدو نامل
 بسیار مبادرت برو و نمایند و اگر حوس الله سبحانه
 العقوبه و الخطاء و ذللی القول و العمل
 و المحدثه اولاد و اخرا و الصلوة علی سید المرسلین

گنج عبد فقیر الحقیر الدین

مظفر آباد في الدار ص ١٠٠ ع ١٠٠

في تاريخ ١٤٠٠ شهر ربيع الثاني عام ست وعشرين ومائة

1175

بعد الاف

عزق حیرت یزدان کے باد کہ کاتب را مال محمدی کند

خطیہ برزقیرام ام خط سکتہ عیب کم کر



مردم بدوین در سینه مبارک می بیند
پیش از این سینه مبارک جویدند باریک
باز باریک باریک باریک باریک
باز باریک باریک باریک باریک

خطی

۷